

مقدمه میرزا رضا کلهر^۱

بحمدالله در عهد دولت قوی شوکت و روزگار سلطنت ابوالمظفر ناصرالدین شاه - خَلَدَ اللهُ أَيَّامَهُ و اید اعلامه - کتاب مستطاب فیض الدموع که نسخه آفرینش سخن و اسوه مهرة فن انشا و نامه نگاران کهن تواند بود، از املاء طبع و انشاء خاطر نقاد سخن و عالم معانی، ملک الکلام ذوالبیانین جناب محامد انتساب، بدایع نگار دولت جاوید مدار مقرب الخاقان میرزا محمد ابراهیم نواب تهرانی - اَدَامَ اللهُ عِزَّهُ الْعَالِي - به حسن مراقبت و یمن اهتمام خود جناب مُعَزَّى الیه در سال یکهزار و دویست و هشتاد و شش هجری در دارالخلافة تهران - حُقَّتْ بِالْأَمَان - به خط احقر عباد، محمدرضای کلهر، مرقوم و به زینت طبع درآمد و از جانب ایشان در وجوه مخارج و مصارف آن به هیچوجه مضایقه و دریغ نرفت، و حِسْبَةُ لِلَّهِ وَ طَلْبًا لِمَرْضَاتِهِ و محض بقای ذات همایون و نشر دعای دولت روزافزون صورت اتمام یافت.

فَمَنْ مُبْلِغٌ عَنِّي الْحُسَيْنِ رِسَالَةً	تَوَجَّعَ مِنْهَا أَنْفُسٌ وَ قُلُوبٌ ^۲
تَزَلْزَلَتْ الدُّنْيَا لِآلِ مُحَمَّدٍ	وَ كَادَتْ لَهُمْ صَمُّ الْجِبَالِ تَدُوبٌ ^۳
وَ لِلسَّيْفِ إِعْوَالٌ وَ لِلرُّمْحِ رَنَّةٌ	وَ لِلخَيْلِ مِنْ بَعْدِ الصَّهِيلِ نَحِيبٌ ^۴

۱. این مقدمه در نسخه خطی موجود در کتابخانه سلطنتی (کاخ گلستان) که بار اول در سال ۱۲۸۳ ه.ق توسط مرحوم کلهر تحریر شده، نیامده ولی در تحریر دوم که در سال ۱۲۸۶ ه.ق به اتمام رسیده و زیر نظر و با اصلاحات مؤلف در همان زمان چاپ شد، اضافه شده است.

۲. کیست که پیام مرا به حسین علیه السلام برساند؟ پیامی که جانها و دلها از آن به درد می آید.

۳. دنیا در مصیبت خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله به خود لرزیده نزدیک بود که کوههای سخت از هم فروپاشد.

۴. شمشیرها شیون کردند و نیزهها نالیدند و اسبان، شیهه کنان گریستند.

مقدمه مؤلف

خدای سبحانه هم در مبدای^۱ شهود، ذرات عوالم وجود را از مَكْمَن غیب و مُسْتَسْر^۲ ریب بر مَنَصَّة^۳ ظهور و بروز، جلوۀ فروغ و فروز داد. و با آن همه تمنُّع و دلال^۴ و سُترات عِزّ و کبریای جمال و جلال، خودنمایی و خویشتن ستایی گرفت و بر موجب حکمت و سابقه رحمت از یکان یکان بر صدق ربوبیت و کمال و حدانیت خویش انصاف و اعتراف خواست؛ هر یک بر حسب وسع و طاقت، زبان فقر و فاقت بازگشودند و بر بدیهه خاطر و لطیفه حاضر کلمت «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَنْتَ رَبُّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِير» آغاز کردند و از آن جمله شِردمه‌ای معدود از دعوی هستی به فتوای حق پرستی برکناره شدند، ترک ما و من گفتند، بذل جان و تن کردند، حقیقت هستی در نیست دیدند، فنای مطلق را عین زیست دانستند.

جان به جانان دادن آمد کیششان سَمِ نَاقِع^۵ شهید نافع پیششان

هر که اندر مرگ بیند صد وجود همچو پروانه بسوزاند وجود

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»^۶

و طرازبخش این جمع و فروغ افزای ابن شمع، کان عروّت و معدن فتوت خیره

۱. مظهر، مجلی

۲. نهان

۳. جلوه گاه

۴. غمزه

۵. کشنده

۶. آل عمران: ۱۶۹

آفرینش و صفوت خاندان دانش و بینش، رسول خدای محمد مختار ﷺ و اولاد اطیاب اطهار ﷺ او بودند که در اقامت شرع مبین و تأسیس مبانی دین و اعلای کلمه حق و املائی لاء مطلق^۱ جان عزیز بر کف، پیکان بلا و میحَن را میجَن^۲ و هدف شدند و در بذل نفوس و ارواح، وَقَعَات^۳ سیوف و رِمَاح^۴ را وقع ننهادند و در موقف فنا و نیستی جانبازی و پیش ایستی^۵ گزیدند.

لَهُمْ نَفُوسٌ عَلَى الرَّمْضَاءِ مُهْمَلَةٌ وَ أَنْفُسٌ فِي جِوَارِ اللّٰهِ يَقْرِبُهَا^۶
كَأَنَّ قَاصِدَهَا بِالضَّرِّ نَافِعُهَا وَأَنَّ قَاتِلَهَا بِالسَّيْفِ مُحْيِيهَا^۷

(علیهم صلوات الله و سلامه و افضاله و اكرامه مالاخت الشيعري^۸ العبور و ناخبت الثكلی علی القبور)

چون عهدی دراز بر تلفیق بدایع و تعلیق وقایع روزگار همایون پادشاه جهان خداوند منصور ناصرالدین شاه قاجار - خَلَدَ اللهُ مُلْكَهُ^۹ - بر آمد و نقد عمر و وقت عزیز مستغرق این خدمت بزرگ و مهم جلیل گشت و بی سابقت اُلفتی و یا عاری صت و حشتی^{۱۰} در ستایش این و یا نکوهش آن نامه ها ساخته آمد و فصلها پرداخته گشت و بر این نَسَق، روزگار عیش و عهد طراوت بگذشت و در فاتحت عمر و آغاز نشاط در سواد مظلم شباب، بیاض روشن کهولت بردمید و بر هر دو گونه روی، موی سپید

۱. کنایه از کلمه توحید است.

۲. سیر

۳. ضربات

۴. جمع زمح؛ نیزه

۵. پایداری

۶. آنها را تنهایی است بر ریگزار تفتیده رها شده و جانهایی در جوار خدا و بر خوان ضیافتاش.

۷. گویا آسیب رساننده او، سودرساننده اوست و کشته او با شمشیر، زنده کننده او.

۸. شعرین: دو ستاره است شامی و یمانی؛ یکی را عبور گویند و دیگری را غمیصاء و چنان دانند که شعرای عبور قطع

مجره کرده است و عبور نامیده شده است. و گویند عبورش از آن گفته اند که چون طلوع کند، چنان نماید که بر آهنگ

گریستن است. (مؤلف)

۹. در نسخه خطی تحریر ۱۲۸۳ موجود در کاخ گلستان اسم «ناصرالدین شاه» تحریر نشده!

۱۰. نگرانی، بیم و اندوه

پدید شد و در تضاعیف^۱ بِنِیت^۲ و تفاریق اعضا، أعراض مختلف و أمراض متنوع دست فراهم داد^۳، لاجرم صواب چنان نمود که از آن پیش که اجل محتوم را وقت معلوم فرا رسد و دست تقدیر، سرپنجه تدبیر برتابد؛ آسایش این سفر را یکی توشه‌ای برگیرد و در شرح شهادت و یادداشت سعادتِ امام بزرگوار ابو عبدالله السَّبِط سَیدالشهداء حسین بن علی علیه السلام کلمتی چند فراهم کند و آن مصیبت مُحْرِق و رزیت مُقْلِق^۴ را بدان صفت که بر زبان بزرگان دین، حدیث رفته و مخبران صادق و گواهان امین یاد کرده‌اند، به شرح باز گوید و در املائی هر خبر و انشای هر معنی، لطف سیاق و جمال بلاغت باز نماید و سخنهای لطیف و معانی جَزَل^۵ به کار برد؛ چه، نامه‌نگاران این حدیث غالباً از جَلِیت انشاء و طراز بدیع، عاطل بودند و در صناعت سخن چندان بضاعت نداشتند و بر ممارست فن بیان و مدارست علم معانی، فزونی نیافته و آیین کنایت و لطیفه استعارت ندانسته و بر همان مبلغ، قانع شده که عامی چند گوش فرا دهند و لفظی دو فراگیرند و فهم معنی ناکرده، بگریند و در اظهار آثار تَفَجُّع و تَوَجُّع، خالی ذهن و فارغ بال به یکدیگر تَأْسِی کنند و این ندانستند که هرآینه اجر جزیل و پاداش جمیل آن را بود که از دَر بصیرت و ایقان فراز آید و دل و هوش فرا نماید و لطف هر سخن نیکو داند و فهم هر معنی به واجب کند و حقیقت‌شناس و دقیقت‌یاب بود و این نشود مگر آنکه مردمی بلیغ، خود بدان بیان معجز و نص فصیح که بر زبان رسول و دیگر پاکان از جای نشینان او بگذشته باشد درنگرد و از شراب آن سخن و دُرْدِی^۶ آن مِخَن سرمست رَحِیق^۷ شوق [و] مِخْمُورِ بادۀ اندوه گردد و بر تن و جان خویش، بسی رنج برد و از تاب و توانایی خویش بسی بکاهد و از این دنیای دون و

۱. لایلا.

۲. ساختمان بدن

۳. پیدا شد. عارض گشت.

۴. اضطراب آور و تکان دهنده

۵. محکم و استوار

۶. عصاره شراب که ته‌نشین شود.

۷. خالص و صافی از شراب است.

سرای مزخرف^۱ که سراسر عشوه و زور و باسرها^۲ دست خوش فریب و غرور است درگذرد و با نعیم ناپایدار و آیین ناسازگار او دل خوش ندارد و این دو روزه جهان برگذرد که چون عیش تنگدستان تلخ و مانند عهد لثیمان زود گسل است، به چیزی شمارد و خاطر بر اکتساب آداب و اقتناء^۳ فضایل باز بندد و شرف نفس و سعادت جاوید طلبد و یا از آن زبان با بیانی دیگر که یالیت^۴، ترجمه آن سیزد و نموداری از آن بود و از آن شمامه^۵ شمیمی و از آن بوستان نسیمی بر آن وزد، خویشتن تسلی دهد و دلنمودگی^۶ کند. چه، طبع لطیف و خاطر بلیغ را البته بدین گونه سخن رغبت زیادت افتد و بر مطالعت آن، نشاط خاطر بیشتر بود و من بنده را همان بس که یک چند بر نگارش این نامه، خاطر مشغول دارد و بدین ذریعت^۷ بدان درگاه که سجده گاه فریشتگان و بوسه جای پیمبران است، تقرّب جوید. از جو^۸ که از آن عنایت عام و انعام تام که جهانیان را فرو گرفته، کامی برگیرد و از آن فیض عظیم و پر عمیم که همه کس را از آن بهری^۹ و نصیبی بود، محروم نماند و مر این روزگار مسعود را نیز اثری محمود باقی گذارد و ذکر جمیل و دعای خیر بر اثر^{۱۰} روان دارد، تا مگر بدین وسیلت، شکر نعمت باری که موهبت حیات ارزانی داشته است و زبان گوینده و روان جوینده بخشیده، باز گفته باشد و اگر چه بر این نعمت مزیدی نتواند بود، مزید جسته.

إِنَّهُ وَلِيُّ التَّوْفِيقِ وَ هُوَ الْمُسْتَعَانُ.

- | | | |
|--|------------------|----------------|
| ۱. آراسته | ۲. تماماً، کلاً | ۳. اکتساب |
| ۴. یا لیتنی کنت معکم فافوز فوزاً عظیماً. | | ۵. عطردان |
| ۶. دلداری و تفقد | ۷. بهانه و وسیله | ۸. امید دارم . |
| ۹. قسمت، نصیب | ۱۰. به دنبال | |

تولد امام حسین (ع)

ابو عبدالله السببط الإمام الوفي السيد الزكي التابع لمرضاة الله و الدليل على ذات الله الحسين بن علي عليه السلام به روز سيم از ماه شعبان در سال چهارم هجری به مدینه رسول الله ﷺ سعادت ولادت ارزانی داشت. و چون هفت ساله شد نیای او رسول خدای با رفیق اعلی پیوست و چون به سی و شش رسید، امیرالمؤمنین علی فایز گشت و چون از شهادت پدر ده سال برآمد، برادرش امام ابو محمد حسن بن علی - سلام الله علیه - را اجل دریافت و ولایت عهد به نص حسن بدو موقوف گشت.

ابو عبدالله جعفر صادق علیه السلام گوید: چون حسن را وقت فرا رسید و او را به سعی معاویه زهر قاتل چشاندند، با قنبر گفت: برادرم محمد بن علی را فرا^۲ من خوان. قنبر گوید به نزد او شدم و بی گاه^۴ بود، چون مرا دید، عظیم بهراسید. گفتم: ابو محمد را اجابت فرمای. برجست و بر عجلتی هر چه تمامتر بیرون دوید، چنان که بند موزه^۵ خویش به هم نتوانست پیوست. چون فرا رسید، سلام داد و بایستاد. حسن فرمود: بنشین و از چون تویی نشاید که نهان ماند آن سخن که مردگان بدان زنده شوند و

۱. اشاره به کلام «فَرَّتْ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ» است که حضرت پس از اصابت شمشیر به سر مبارکشان، فرمودند.

۲. بی موقع، نابهنگام

۳. به، زده

۴. سپری شد.

۵. کفش

زندگان بدان باز میرند. همگی جایهای دانش باشید و چراغهای تیرگی؛ و فروغِ روز، خود پاره‌ای فروزانتر بود.^۱ و خدای سبحانه، از نژاد ابراهیم، پیشوایان برانگیخت و هر یک را بر آن دیگر مزیتی نهاد و داوود را زبور داد و من از حسد بر تو نمی ترسم؛ چه، این سیمت کافران باشد، قال الله تعالی «كَفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ»^۲ و امیرالمؤمنین علی در روز جمل فرمود: «مَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْرُنِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَبْرُنِي مُحَمَّدًا»^۳ و در آخر سخن گفت: خدای سبحانه از همه خلق رسول را برگزید و او را صفوت عالم و خلاصه بنی آدم خواست و رسول امیرالمؤمنین علی را برگزید و عهد و وصایت و ثقله امامت بدو گذاشت و امیرالمؤمنین علی مرا برگزید و من اینک برادرم حسین را پس از خویش برگزیده‌ام که او به منصب امامت از همه کس سزاوارتر است، هم برحسب ارث و هم از در استحقاق، و خدای سبحانه در کتاب محفوظ، این عهد بدو سپرد و او بدین مزیت هم از عهد نخست، مخصوص گشت. محمدبن علی گفت: کاش مرا اجل دریافتی از آن پیش که حدیث مرگ تو شنیدمی و مرا در محامد اخلاق و خصایص علوم که نفس شریف و ضمیر آگاه تو بدان ممتاز است، در سر سخنهاست که هرگز به پایان نرسد و البته دیگرگون نگردد؛ اگر چند در سیاق آن استقصا رود و بادهای بزآن^۴ بر آن وزد «كَالْكِتَابِ الْمُعْجَمِ فِي الرِّقِّ الْمُتَمَمِّ أَهْمٌ بِإِبْدَائِهِ فَأَجِدُنِي سَبَقْتُ إِلَيْهِ سَبَقَ الْكِتَابِ الْمُنَزَّلِ وَ مَا جَاءَتْ بِهِ الرَّسْلِ وَ أَنَّهُ لَكَلَامٌ يَكُلُّ بِهِ لِسَانُ النَّاطِقِ وَ يَدُ الْكَاتِبِ وَ لَا يَبْلُغُ فَضْلَكَ وَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُحْسِنِينَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»^۵

۱. روشنائی بخش تاریکیهای (جهل و گمراهی) باشید که روشنائی برخی روزها بیشتر از روزهای دیگر است.

۲. البقره: ۱۰۹

۳. هر کس خواست در دنیا و آخرت به من نیکی و احسان کند، پس بر محمد نیکی روا دارد.

۴. وزان، تند

۵. همچون کتابی روشن برکاغذی آراسته که هر چه می‌خواهم آشکارش کنم، خود را چنان می‌یابم که به سوی آن

آری، حسین از روی علم از همه داناتر است و از درِ حلم از همه تواناتر و از جهت رحم با رسول نزدیک. او خود امامی فقیه بود از آن پیش که به جهان آید و وحی همی خواند از آن پیش که به زبان آید و اگر خدای سبحانه دیگری به از رسول دیدی هر آینه او را برگزیدی و رسول علی را برگزید و علی تو را^۱ او تو خود حسین را، ما نیز تن فرادادیم و بدین معنی رضا گشتیم. سلمنا و رضینا بمن هو الرضا و بمن نسلم به من المشکلات و ابو عبدالله حسین بن علی علیه السلام امامی بزرگوار بود صدوری وسیع و همتی بس رفیع داشت. کمال الفت و حمیت اسلام در نهاد او متمکن و به غیرت دین و عزت نفس معروف. گویند بدان زمان که مروان از قبل معاویه عمل مدینه داشت بدو نامه کرد که عمرو بن عثمان یاد کرد که تنی چند از رجال عراق و وجوه مردم حجاز با حسین بن علی پنهان مراودت همی کنند و همی ترسم که از اختلاط ایشان فتنه برآید و من خود از این معنی فحوص کردم و بدانستم که حسین را امروز با تو خلاف نخواهد بود و شاید از این پس او را رأی خلاف بود. معاویه بدو نبشت که حسین را تعرض مرسان و او را به حال خویش گذار مگر آنکه او خود از بیعت ما سرزند و خلاف آغازد و خود او به حسین بن علی علیه السلام نامه کرد که هر کس با خدای سبحان عهد کرد و میثاق داد شایسته چنان بود که با پیمان خویش وفا کند و از نکث عهد بپرهیزد و تو خود مردم را به واجب شناخته‌ای و درست امتحان کرده‌ای. در نفس و دین خویش بنگر و برامت رسول ببخشای و از داعیه فرقت و شق عصای امت بپرهیز و امت رسول را در

→

پیشی گرفته‌ام مانند پیشی گرفتن کتاب فرود آمده از آسمان و آنچه پیامبران آورده‌اند و آن سخنی است که زبان سخنگو و دست نویسنده به آن مانده و خسته گردد و به جایگاه فضل تو دست نیابد و خدا این چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهد و قدرتی جز او نیست.

۱. پایان بیان محمد بن حنفیه در نسخه اساس ناقص است. باقی کلام او را از نسخه خطی فیض الدموع در کاخ گلستان تکمیل کردیم.

فتنه مینداز «ولا یستخفنک السفهاء الذین لا یعلمون» و ابو عبدالله علیه السلام در جواب بدو نهشت که مرا با تو سر جنگ و داعیه خلاف نیست، اگر چند چنان دانم که خدای سبحانه بدین معنی رضا نشود و عذر من نپذیرد و تو خود از آن پس که خدای سبحانه را عهد دادی و بسی سوگند یاد کردی که به روزگار خویش شیعه علی را به هیچگونه تعرض نرسانی و از کینه ایشان فراموش کنی، چون دست یافتی از روی ظلم، بر هیچ تن نبخشودی و بسی مردم نماز گزار پرستش جوی که ظلم را نیکو نداشتندی و بدعت را عظیم شمردندی و از خدای سبحانه همه وقت اندیشمند بودندی، بکشتی و از عذاب خدای و عقاب روز جزای، نهراسیدی. عمرو بن الحکم صاحب رسول آن بنده صالح که فرط عبادت تن او لاغر کرده بود و رنگ او تیره نموده بکشتی و از آن پس که او را عهدها نمودی و پیمانها دادی که اگر پرنده‌ای را می‌دادی هر آینه از فراز کوه جانب تو شدی. زیاد بن سمیه که بر فراش عبید ثقیف بزاد، به خود باز بستی و پسر پدر خویش خواندی با آنکه رسول فرمود الولد للفراش وللعاهر الحجر و براین بسنده نداشتی و او را بر مردم عراق حکم دادی تا دست و پای مسلمانان ببرید و چشمهای ایشان میل کشید و ایشان را بر شاخه‌های نخیل بیاویخت و چون درباره مردم حضرت موت^۱ با تو نوشت که ایشان [بر دین علی باشد، بدو نوشتی تا همگان را بکشت و مثل^۲ کرد و دین علی همان دین است که بر قبول او به عهد رسول با پدر تو بکشید و در زمان خویش با تو در انداخت و تو خود به نیروی همان دین این منزلت یافتی و بدین جایگاه رسیدی، وگرنه بزرگ شرف تو و پدر تو همان دو رحلت

۱. در نواحی یمن است مشتمل بر دو مدینه که یکی شام گویند و دیگری را تریم و نزدیک به دریا واقع است در جانب عدن و از بلاد قدیمه است. و به آنجاست قبر هود علیه السلام ر.ک: آثار البلاد و اخبار العباد، زکریا بن محمد قزوینی (۶۰۰-۶۸۲ ه.ق) ترجمه محمد مراد بن عبدالرحمان (ق ۱۰) ج ۴۳/۱-۴۴، دانشگاه تهران، ۱۳۷۱.

۲. قطعه قطعه کردن

دئی و تموز^۱ بودی و مراگویی در نفس و دین خویش بنگر و بر امت رسول ببخشای و امت رسول را در فتنه مینداز و من خود هرآینه بر این امت از ولایت تو فتنه عظیمتر نبینم و از برای خود و امت رسول، ثوابی فاضلتر از مجاهدت تو ندانم. پس اگر با تو در اندازم، مرا به سوی خدای سبحانه قربتی بود و اگر واگذارم، هم از خدای سبحانه مغفرت می طلبم و بر امر خویش توفیق رشاد می خواهم. فَأَبْشِرْ يَا مُعَاوِيَةَ بِالْقِصَاصِ وَ اسْتَيْقِنْ بِالْحِسَابِ وَ اعْلَمْ أَنَّ لِلَّهِ تَعَالَى كِتَابًا «لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا».^۲

و از این گونه کلمات خشونت آمیز بسی نوشت و فضایح اعمال و افعال او در آن دَرَج کرد و بدو فرستاد و با این همه خشونت جانب و عزت طبع، بسی متواضع و فروتن بود، با فقرای امت بر یک خوان می نشست و بر سیره مساکین می زیست و آنچه داشت بر ایشان ایثار می کرد.

فضایل امام حسین (ع)

صولی گفت وقتی ابو عبدالله را با برادر خویش محمد پسر حنفیه سخنی رفت و اتفاق وحشتی افتاد،^۳ محمد بدو نوشت که تو را از جانب پدر بر من مزیتی نیست که هر دو از یک نژادیم ولی از مادر نتوانم گفت که مادر تو دختر رسول است و هم از این روی تو را رضای من حاصل باید کرد که تو به فضل سزاوارتر باشی. ابو عبدالله این دلنمودگی از او بپذیرفت و به وثاق او شد و رضای او حاصل کرد.

۱. در دی (زمستان) به سوی یمن می رفتند و در تموز (تابستان) به شام و بزرگ تجارت قریش و همه افتخارشان از این دو سفر بود (مؤلف) در اینجا حضرت اشاره به سوره قریش دارد. لایلاف قریش، ایلافهم رحلة الشتاء و الصيف. قریش در این دو سفر که برای کسب و تجارت می رفتند به خاطر احترام کعبه و خانه خدا در راهها امنیت داشتند و خداوند با بعثت حضرت رسول این منت را بر آنها نهاد که در ایتام حج همه به مکه مشرف شدند و آنجا نیز محل تجارت قرار گرفت.

۳. کدورتی حاصل شد.

۲. الکهف: ۴۹

وقتی او را با ولید بن عثبه والی مدینه بر سر ضیعتی^۱ منازعت افتاد، ابو عبدالله عمامه او برگرفت و برگردن او بیچید. مروان حکم حاضر بود. گفت: و یحک^۲ هرگز این نشود که کسی بر امیر خویش بدین گونه دلیری کند.

ولید گفت: به خدایی خدای این سخن نه از آن روی گفتمی که بر حال من غیرت آورده باشی و در خشم شده‌ای. همانا بر حلم من از تعرض او رشک می‌بری و با این همه آن ضیعت مر او راست و مرا سخنی نیست؟!

ابو عبدالله چون این [گونه مباسطت^۳ از او بدید] از سر منازعت برخاست و آن ضیعت با ولید ببخشید.

وقتی اعرابی به یثرب شد و از رادتر^۴ مردم آن خاک پرسید، ابو عبدالله را بدو نمودند. چون به خدمت او رسید، او خود به نماز بود. اعرابی برابر او بایستاد و این چند بیت فرو خواند:

لَمْ يَخِبِ الْآنَ مِنْ رَجَائِكَ مَنْ	حَرَكَ مِنْ دُونَ بَابِكَ الْحَلَقَةَ ^۵
أَنْتَ جَوَادٌ وَأَنْتَ مُعْتَمَدٌ	أَبُوكَ قَدْ كَانَ قَاتِلَ الْفَسَقَةِ ^۶
لَوْلَا الَّذِي كَانَ مِنْ أَوَائِلِكُمْ	كَانَتْ عَلَيْنَا الْجَحِيمُ مُنْطَبِقَةَ

ابو عبدالله چون نماز بگزارد، قنبر را فرمود از مال حجاز آنچه مانده است فرامن آر^۷. جمله چهار هزار دینار زر سُرخ بود همگی بدو داد و فرو خواند:

۱. مزرعه

۲. وای بر تو

۳. اصل: ظاهراً میبایطت می‌باشد که معنایی از آن در کتب لغت فارسی و عربی یافت نشد و منجمله است تصحیفی از «مباسطت» بوده باشد. که با معنای عبارت سازگارتر است. در نسخه خطی کاخ گلستان بجای عبارت داخل گروه «بشنید»

۴. جوانمردتر، کریمتر است.

۵. از تو ناامید نگشت آنکه باب تو را کوبید.

۶. تو جواد و مورد اعتمادی و پدر تو قاتل فاسقان بود.

۷. نزد من بیاور.

خُذْهَا فَإِنِّي إِلَيْكَ مُعْتَذِرٌ وَ أَعْلَمُ بِأَنِّي إِلَيْكَ ذُو شَفَقَةٍ^۱
 لَوْ كَانَ فِي سَيْرِنَا الْغَدَاةَ عَصَاً^۲ أَمَسْتَ سَمَاوَانَا عَلَيْكَ مُنْذَفَقَةً^۳
 لَكِنَّ رَبَّ الزَّمَانِ ذُو غَيْرٍ وَالْكَفُّ مِنِّي قَلِيلَةٌ النَّفَقَةُ^۴

عبدالرحمن سلمی فرزندى از آن ابو عبدالله را سوره حمد بياموخت. چون بر او بخواند، عبدالرحمن را هزار دينار بخشيد و هزار حله داد و دهان او به در بياگند.^۵ كسى بدین عطيت بر او اعتراض كرد و این عطای بسزا از اسراف شمرد. ابو عبدالله فرمود عطای او بسی بزرگتر باشد، چه، فرزند مرا سوره حمد آموخته و این دو بیت برخواند:

إِذَا جَادَتِ الدُّنْيَا عَلَيْكَ فَجُدْ بِهَا عَلَى النَّاسِ طُرًّا قَبْلَ أَنْ تَتَفَلَّتِ^۶
 فَلَا الْجُودُ يُفْنِيهَا إِذَا هِيَ أَقْبَلَتْ وَلَا الْبُخْلُ يُبْقِيهَا إِذَا مَا تَوَلَّتِ^۷

پیامبر و شهادت امام حسین (ع)

گویند در یکی از عیدهای عرب، حسن و حسین هر دوگان به وثاق^۸ رسول شدند و گفتند: ای جد بزرگوار! امروز روز عید است و پسران عرب با لباسهای گوناگون آراسته‌اند و جامه‌های نیکو پوشیده‌اند و ما را جامه تازه نیست، بدین جهت جانب تو شدیم.

۱. این هدیه را از من پذیرا باش و عذر مرا بپذیر و بدان که من نسبت به تو شفقت و عطوفت دارم.
 ۲. «لیس فی عصاه نسر» این ضرب‌المثل را وقتی می‌گویند که کسی می‌خواهد کاری انجام دهد و نمی‌تواند.
 ۳. اگر در توان ما بود باران آسمان ما بر تو بارنده بود.
 ۴. لیکن روزگار دگرگونی دارد و دستمایه‌ام اندک است.
 ۵. پر کرد.
 ۶. هرگاه دنیا نسبت به تو جواد و کریم بود، تو نیز در دنیا نسبت به مردم، کریم و سخی باش پیش از آنکه از گفتمت برود.
 ۷. اگر دنیا به توری آورد، هیچ جودی مانع آن نشود و اگر پشت کرد هیچ بخلی آن را ابقا نکند.
 ۸. به جانب اقامتگاه، اتاق.
- ر. ک: مناقب ابن شهر آشوب ج ۴/۶۶؛ بحار الانوار ج ۴۴/۱۹۱.

رسول بگریست، چه، جامه شایست ایشان نداشت و ناامیدی و اندوه ایشان نمی خواست. خدای سبحانه را بخواند و جَبْر^۱ اندوه و رضای قلب ایشان از او - عز و علا - در خواست. جبرئیل فرود آمد و دو حُلّه سپید از حُلّه های بهشت بیاورد. رسول شادمان گشت و فرمود: ای دو سید جوانان بهشت! این دو جامه که خیاط آزل بر قامت موزون شما فرادوخته بستانید و در پوشید.

گفتند: ای جد بزرگوار! طفلکان عرب، جامه های گوناگون بپوشیده اند؛ ما جامه سپید چگونه پوشیم؟

رسول سر فرو افکند و در اندیشه فرو شد.

جبرئیل گفت: ای رسول خدای! خوشدل باش و روشنی چشم تو فزون باد که خدای - عز و جل - دل های ایشان خوش کند و امید ایشان بر آرد. بفرمای تا طشت و ابریقی^۲ حاضر کنند تا این جامه ها بشویم، هر رنگ که خواهند به خواست خدای سبحانه همان شود.

رسول، جامه حسن به طشت نهاد و جبرئیل آب فرو ریخت. رسول با حسن فرمود: ای نور دیده! جامه خویش بر چه رنگ خواهی؟
حسن گفت: رنگ سبز خواهم.

رسول چنگ فرو برد. سبزی بس نیکو شد. آنگاه جامه حسین بینداخت و گفت: ای نور دیده! جامه خویش بر چه رنگ خواهی؟
گفت: سرخ رنگ همی خواهم.

رسول چنگ فرو برد و سرخی بس نیکو گشت. هر دوگان جامه ها بپوشیدند و خوشدل بازگشتند. جبرئیل چون این حال بدید، بگریست. رسول بدو گفت: در چنین حالت که فرزندان من خندان شدند، تو چرا همی گریی؟!

۲. ظرفی شبیه آبپاش

۱. جبران

گفت: ای رسول خدای! هر يك از این دوگان، رنگی اختیار کرد که مر او را در کتاب محفوظ بود. حسن را زهر دهند و رنگ او تیره و سبز شود و حسین را چون گوسفندان سر ببرند و تن همایون او به خون او گونه سرخی گیرد.

رسول بگریست و حزن و اندوه فراوان او را فرو گرفت و برکشندگان او نفرینها کرد.^۱

ام‌الفضل لبابه دختر حارث گوید که پیش از زادن حسین، شبی با خواب من آمد که گویی لختی^۲ از گوشت تن رسول ببریدند و در کنار من نهادند. بامدادان این خواب بر رسول قصه کردم. فرمود اگر این خواب راست شود، زود باشد که بتول^۳ را پسری آید و او را به تو باز گذارم تا شیر او تو دهی.

و هم بر این گونه برآمد. مگر روزی به خدمت رسول شدم و حسین را در کنار او بنهادم. حسین قطره‌ای چند بر جامه رسول بچکانید. مرا شرم آمد، به دو انگشت لختی او را بگزیدم^۴، رسول به خشم شد و فرمود: جامه را پاک توان کرد و باکی نباشد و تو فرزند مرا بی سبب بخستی.^۵

من حسین را بر جای گذاشتم و از پی آب شدم تا مگر جامه رسول فرو شویم. چون باز گشتم رسول را دیدم که همی گریست. گفتم ای رسول خدای تو خود خندان بودی و چون است که حالی همی گریی؟!^۶

فرمود: همین ساعت برادرم جبرئیل فرود آمد و مرا خبر داد که همین فرزند که تو را بدین صفت گرامی است که اندک آزار او نتوانستی دید، هر آینه امت تو او را در کنار فرات تشنه بخواهند کشت و تن و جان او به خون او آغشته خواهد گشت و مستی از

۱. بحار الانوار ج ۲۸۹/۴۲ و ۲۴۵؛ اثبات الهداة ج ۱۶۳/۵ حدیث ۴۴؛ منتخب الطریحی ص ۱۲۱.

۲. پاره‌ای
۳. از اسامی حضرت فاطمه علیها السلام است.

۴. نیشگون گرفتیم.
۵. بیازردی.
۶. الفتوح ص ۹۱۷.

خاک او به من آورد.^۱

و چون حسین یک ساله شد، دوازده فرشته بر صور گوناگون بر رسول فرود آمدند و بالهای خویش بگسترده و می‌گفتند: ای رسول خدای! زود باشد که بر فرزند تو حسین همان رود که بر هابیل رفت و او را همان مزد باشد که هابیل را بود و کشته‌اش او را همان گناه که قابیل را و در همه آسمانها فرشته مقرب نماند، مگر آنکه بر رسول فرود آمد و او را بر امر حسین تعزیت کرد و خاک او را بر او عرضه داشت و از ثواب او خبر داد. و رسول همی گفت: ای خدای! خوار دار آن را که او را خوار دارد و بکش آن را که او را بکشد و او را بدانچه طلب کند بهره مده.^۲

و چون از سال عمر او سه بر آمد، رسول به سفری شد. روزی ناگاه بایستاد و فرمود: «انالله و انا الیه راجعون» و اشک در چشمهای مبارک او روان شد. از این معنی سؤال رفت، فرمود: حالی جبرئیل فرود آمد و مرا از زمینی در کنار فرات خبر داد که او را کربلا گویند و بدان زمین فرزندم حسین کشته شود.

کسی گفت: ای رسول خدای! که برکشتن او دلیری کند؟ فرمود: مردی که او را یزید گویند و گویی من مصرع^۳ او همی نگرم و کشته او همی بینم و گویی زنان و فرزندان او را همی بینم که اسیر کرده‌اند و بر شتران برهنه سوار نموده.^۴

و از این سفر اندوهناک بازگشت و بر منبر شد و خطبه خواند و موعظت فرمود و حسن و حسین هر دو در میان دو دست او بودند. چون از خطبه کردن بیاسود، هر دو دست بر سر حسن و حسین نهاد و سر سوی آسمان برداشت و گفت: ای خدای!

۱. ر. ک: عقدا الفرید ابن عبد ربه (م ۳۲۸ ه. ق.) ج ۱۲۴/۵، تحقیق محمد سعید العریان، دارالفکر.

۲. اللهوف سید بن طاووس (م ۶۶۴ ه) ص ۹۲، انتشارات اسوه، قم، ۱۴۱۴ ه. ق.

۳. محل به خاک افتادن؛ کشتنگاه

۴. کامل الزیارات ص ۵۸، باب ۱۶، حدیث ۷، ابن قولویه، نجف، ۱۳۵۶ ه. ق؛ الفتوح ص ۹۱۷.

محمد بنده تو و پیمبر توست و این دو پسر، عترت پاک و ذریت اخیار و آرومت^۱ نیکوی او بند و من این دورا در امت خویش باز خواهم گذاشت و جبرئیل مرا خبر داد که این یک پسر من کشته شود و خوار گردد. ای خدای! او را در این شهادت، برکت افزای و از کشنده او برکت بردار.

مردم همه به فغان آمدند و گریه و زاری آغاز کردند. رسول فرمود که زهی بدمردم که شما بید. او را می کشید و بر او همی گریید و او را یاری نمی دهید.

حالی رنگ مبارک او دیگرگون گشت و گونه مبارکش سرخی گرفت.^۲ خطبه دیگر موجز آغاز کرد و از دیدگان اشک همی بارید. آن گاه گفت: ای مردم! هرآینه در شما دو متاع گران بازگذارم، کتاب خدای و عترت خویش که آرومت پاک و میوه دل و انس جان مند، این دو از یکدیگر جدا نشوند، تا آن گاه که در کنار کوثر، فرامن آیند.^۳ زود است که به روز باز پسین^۴ از این امت، سه رایت^۵ فرامن آید. رایتی سیاه و تاریک باشد که فریشتگان از آن در فزع شوند؛ چون بر من ایستند، گویم: شما چه کسانید؟ گویند: ما خدای پرستیم و از عربیم و خدای سبحانه را به یگانگی می ستاییم. گویم: من احمدم و پیمبر عرب و عجم. گویند ما نیز از امت تو باشیم. گویم: چون از میان شما بیرون شدم، با کتاب خدای و خاندان من چه کردید؟! گویند: کتاب خدای را ضایع گذاشتیم و بر هلاک عترت و برانداختن خاندان تو بسی خیره^۶ بودیم. آن گاه من روی از ایشان بگردانم و ایشان بازگردند؛ بدان صفت که بسی تشنه باشند و روی های ایشان بسی سیاه بود. آن گاه رایت دیگر فرامن آید که بسی تیره تر و تاریکتر بود. گویم: پس از من با کتاب خدای و خاندان من چه عمل راندید؟ گویند: کتاب خدای را

۱. اصل و نژاد

۲. تظلم الزهراء رضی بن امین القزوینی ص ۲۹؛ اللهوف ص ۹۴.

۳. حدیث ثقلین ر. ک: صحیح مسلم ج ۱۲۲/۷؛ مسند احمد بن حنبل ج ۲۱۷/۳؛ مستدرک حاکم ج ۱۰۹/۳ و

۴. ۱۴۸؛ ائندالغابه ابن اثیر جزری ج ۱۲/۲ و ج ۱۴۷/۳؛ ینابیع الموده، سلیمان بن ابراهیم بلخی ص ۱۸، ۲۵، ۳۰، ۳۲، ۹۵.

۴. قیامت

۵. پرچم

۶. لجوج، سرکش

دیگر سوی نهادیم و خاندان تو را برانداختیم. گویم: دور شوید و دیگر سو روید. همه بازگردند و بسی تشنه باشند و تیره روی شوند. آن گاه سیم رایت فراز آید طایفه‌ای که نور از ایشان بالا گیرد. گویم: شما چه کسانی‌اید؟ گویند: ما خدای پرستیم و از ائمت احمدیم. او را و خاندان او را به دست و دل و زبان یاری کردیم و با خصمان ایشان در انداختیم. گویم: شاد باشید که من پیمبر شمایم و شما در آن جهان^۱ هم بر این صفت بودید، خوش باشید و درآیید، و همگان را از آب کوثر بنوشانم و ایشان بازگردند و همه سیراب باشند و گونه‌های ایشان فروزان بُوَد.^۲

و چون عموم مردم از این گونه سخن، بسی شنیده بودند و از سَلَفی به خَلَفی رسیده بود، همیشه از شهادت حسین سخن می‌زدند و بسی عظیم می‌شمردند و مترقّب وقت بودند.

۱. اصل: جنان

۲. این روایت را سیدین طاووس در اللهوف ص ۹۵ به تفصیل آورده است.

مرگ معاویه و بیعت خواستن یزید از امام(ع)

چون در سال شصت از هجرت رسول ﷺ معاویه فرمان یافت^۱ و یزید پسر او به جای او بنشست، با امیر مدینه، ولید بن عُتْبَه نوشت که بیعت او بر مردم مدینه عرض کند و بر حسین بن علی سخت گیرد و اگر از بیعت سرزند، بر او نبخشاید و خون او بریزد.^۲ ولید در این معنی با مروان^۳ مشاورت کرد. مروان گفت: حسین قبول بیعت البتّه نکند و اگر من به جای تو بودم، هرآینه خون او بریختمی. ولید گفت: ای کاش وقتی از من یاد نکردندی و از مادر نزامی. آن گاه ابو عبدالله را بخواند و او با تنی چند از موالی و یاران پیش ولید باز آمد. ولید از مرگ معاویه خبر داد و بر بیعت یزید اِغْرَا کرد.^۴ ابو عبدالله فرمود^۵: بیعت چنین در نهان صورت نبندد و

۱. فرمان یافت: مُرِد، درگذشت .

۲. وقعة الطف ابی میخنف (م ۱۵۸ هـ) ص ۷۵، انتشارات جامعه مدرسین قم، ۱۳۶۷ هـ ش؛ تاریخ طبری، ج ۲۶۹/۳ دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۸ .

۳. مروان بن حکم بن ابی العاص، اولین خلیفه بنی مروان بود. در عهد عثمان از یاران و منشیان او بود. پس از قتل عثمان در جنگ جمل همراه عایشه شد. معاویه را در نبرد صفین حمایت کرد و در زمان حکومت او، والی مدینه شد ولی عبدالله بن زبیر وی را از مدینه بیرون کرد و به شام پناه برد. سیس در سال ۶۵ هـ هلاک شد. ر.ک: اسدالغابه ابن اثیر جزری ج ۳/۴، مصر، ۱۲۸۰ هـ. ق: الأعلام زرکلی ج ۲۰/۷، دارالعلم للملایین، بیروت.

۴. ترغیب و تشویق کرد.

۵. الفخری فی الآداب السلطانیة و الدول الاسلامیة، محمد بن علی بن طباطبا معروف به ابن طقطقا، ص ۱۱۴،

چون روزانه^۱ دیگر مردم را بخوانی، مرا نیز بازخوان تا در حضور جمع اتفاق بیعت افتد.

مروان گفت: ای امیر این عذر مپذیر و چون بیعت نکنند، حالی^۲ که تو را رسد، خون او بریز.

ابوعبدالله در خشم شد و گفت: **وَيْلٌ لَّكَ يَا بَنَ الرَّزَقَاءِ**،^۳ به قتل من همی گویی **«كَذَّبْتَ ۴ وَاللَّهِ»**. آن گاه روی جانب ولید کرد و فرمود: **۵** ای امیر! هر آینه ما اهل خانه نبوت و معدن رسالتیم و خانه ما جای آمد و شد فریشتگان است. خدای تعالی همه آفرینش به ما بگشود و به ما ختم کرد و تو خود دانی که یزید مردی است بزه کار و شراب خوار، به قتل و اِزْهَاقِ^۶ نفوس، حریص، و به فسق و فجور، معروف و چون منی با چون اویی، بر چه صفت بیعت کند؟! ولی یک امشب سرآید^۷ و تا بامداد در کار خویش اندیشه کرده شود و شما نیز شب سرآید و در کار خویش اندیشه کنید تا دانسته شود که به خلافت رسول که سزاوار باشد؟ آن گاه بخاست و بیرون شد.

مروان گفت: ای امیر! مرا عصیان کردی و زود باشد که پشیمان شوی.

ولید گفت: وای بر تو! مرا به کشتن حسین همی گویی؟! کاری که دین و دنیا بر سر او رود و کس در آن روی نیکی نبیند! لا والله خدای داند دوست ندارم که پادشاهی

→

۱. الشریف الرضی، قم، ۱۴۱۴ ه.ق.

۱. هنگام روز.

۲. اکنون که می توانی

۳. زرقاء دختر موهب از زنان بدکاره بود چنانکه ابن اثیر در الکامل ج ۷۵/۴ ذکر کرده است.

۴. در اللهوف: وَلَوْ مَنَّ، اضافه دارد.

۵. مقتل الحسین خوارزمی ج ۱/۱۸۴، مکتبة المفید، قم؛ مقتل ابی مخنف ص ۸۱؛ تاریخ طبری ج ۳/۲۷۰؛ الفتوح

ابن اعثم کوفی (ق ۴) ترجمه محمدبن احمد مستوفی هروی (ق ۶) ص ۸۲۲ و ۸۲۳ تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد،

انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲ ش.

۶. نابود کردن

۷. سپری شود.

جهان، سراسر مرا بود و من حسین را کشته باشم و تیغ به روی او کشیده، و به خدای گمان نبرم که کسی خدای سبحانه را ملاقات کند و خون حسین برگردن او بُوَد، مگر آنکه میزان عمل او سبک بود و هر آینه خدای سبحانه در او نظر نکند و او را از گناه پاک نخواهد و از برای او عذابی در دناک خواهد بود.

چون بامدادان ابو عبدالله بیرون شد، از هر کس خبری می شنید. در آن جمله مروان بدو رسید و گفت: ای ابو عبدالله! پند من بپذیر تا راستگار شوی.

ابو عبدالله فرمود: تا چه خواهی گفت.

گفت: با بیعت یزید تن در ده که تو را خیر هر دو جهان در این بود.

ابو عبدالله فرمود: «أَنَا لِلَّهِ وَ أَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» بر اسلام سلام^۱ باد که امت رسول را با چون یزید، سروکار افتد و من خود از نیای خویش رسول خدای شنیدم که می گفت: خلافت بر آل بوسفیان نسزد و ریاست امت بر ایشان حرام باشد. و میان ایشان سخن به درازا کشید و مروان خشمگین روی بگردانید و راه خویش گرفت.^۲

محمد بن علی الباقر علیه السلام گوید: روزی ابو عبدالله حسین بن علی به خدمت برادر خویش حسن بن علی شد و چون حسن را بدید، گریه آغاز کرد. حسن فرمود: گریه تو از چیست؟ گفت: از آنچه بر تو رود. حسن فرمود: مرا به زهر شهید کنند و به سهولت باز رهم، ولی چون روز تو روزی مباد؛ سی هزار تن از آل امیه با آنکه دعوی اسلام کنند، بر قتل تو اتفاق جویند و خون پاک تو بریزند و حرمت تو را ضایع گذارند و زنان و فرزندان تو را اسیر کنند و اثاث و متاع تو غارت نمایند؛ آن گاه خدای سبحانه آل امیه را نفرین کند و آسمان خون و خاکستر بیارد و همه چیز بر تو بگرید، حتی وحش در

۱. و علی الاسلام السلام کنایه از این است که در این صورت اسلام از دست خواهد رفت.

۲. الفتوح ص ۸۲۷؛ بحار الانوار ج ۳۲۶/۴۴؛ اعیان الشیعه ج ۵۸۸/۱ الهوف ص ۹۹.

بیابانها و ماهیان به دریاها!^۱

عمر بن علی گوید: چون برادرم حسین از بیعت یزید سر باز زد، به خدمت او شدم و گفتم: فدای تو شوم. برادرم حسن مرا حدیث کرد از پدر خویش؛ چون سخن بدین جای رسانیدم، اشک از دیدگان من روان گشت و آواز من به گریه بلند شد. حسین مرا در کنار گرفت و گفت: مگر از شهادت من تو را خبر داد؟

گفتم: حاشا یابن رسول الله!

گفت: تو را به حق پدر سوگند می‌دهم راست گوی.

گفتم: آری چه باشد که با یزید بیعت می‌کردی و تن آسانی می‌گزیدی؟

گفت: مرا پدر حدیث کرد که رسول، او را به کشتن حسن و کشتن من خبر داد و گفت: خاک تو به قرب خاک من خواهد بود و تو گمان می‌بری که من این ندانم و از شهادت خویش بی‌خبرم؟! لا والله، هرگز تن به خواری ندهم و این عار نخرم و با یزید بیعت نکنم و زود باشد که فاطمه با پدر ملاقات کند و از آنچه فرزندان او از امت او بدیدند شکایت برد و من این همی‌گویم و شود که کسی شرف شهادت نداند و سعادت حقیقی نشناسد و خیال بندد که خدای سبحانه را به شهادت پرستش نتوان کرد؟ و نداند که از این پیش طایفه به کشتن خویش پرستش خدای سبحانه جستند و خدای سبحانه در کتاب مبین از ایشان خبر داد؟ در آنجا که فرمود: «فَتَوْبُوا إِلَيَّ يَا بَارِئِكُمْ فَأَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ»^۲ و باشد که کسی چنان داند که خدای سبحانه در تهلکه در آنجا که فرمود: «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»^۳ به راستی هلاکت خواسته و چنین نباشد و پرستش خدای تعالی به کشتن خویش، سعادت بیس

۱. امالی صدوق ص ۱۰۱، حدیث ۳، مناقب ابن شهر آشوب ج ۸۶/۴، انتشارات علامه، قم؛ العوالم عبدالله بحرانی ج ۱۵۴/۱۷، مدرسه الامام المهدي، قم، ۱۴۰۷؛ بحار الانوار ج ۲۱۸/۴۵ حدیث ۴۴؛ مشیرالاحزان نجم‌الدین جعفر بن محمد علی (م ۶۴۵ هـ) ص ۲۳، مؤسسه الامام المهدي، قم، ۱۴۰۶ هـ؛ خصائص الحسينيه شيخ جعفر شوشتری ص ۱۱۷، حیدریه، نجف، ۱۳۷۵ هـ.

۲. البقره: ۵۴

۳. البقره: ۱۹۵

بلیغ باشد.^۱

جعفر صادق علیه السلام گوید: اسلم گفت: در یکی از غزوات، به روزگار عمر با سپاه خصم، رو یاروی صف بر زدیم و خصم به حصارى از آن خویش پشت داده بود و بدان استظهار^۲ فزوده. مردى از آن ما به تن خویش پیش دوانید و بدان جمع حمله کرد. دیگران گفتند: لا اله الا الله القى نفسه الى التهلكة. ابو ایوب انصارى صاحب رسول گفت: وای بر شما که مردى در پی دین جانبازى همى کند و شهادت همى طلبد و شما این آیت بدو تأویل می کنید. و این چنین نیست و همانا این آیت در باره ما بود که مال و خانه خویش گذاشتیم و همه وقت، مستغرق یاری رسول خدای می داشتیم مگر به خاطر ما آمد که از نصرت او کناره جویم و از پی صلاح حال خویش شویم، این آیت فرود آمد «و لا تلقوا بأيديكم الى التهلكة» یعنی اگر از رسول خدای تخلف جوید و در خانه های خویش مقیم آید، خود را به دست خویش در هلاک افکنده باشید که خدای سبحانه با شما در سخط^۳ آید و شما را هلاک کند.

و ابو عبد الله، سیم شعبان سال شصت از هجرت رسول، جانب مکه شد و باقی شعبان و تمام رمضان و شوال و ذی القعدة در مکه بماند.

۱. این آیه زمانی نازل شد که مسلمین در دفاع شرعی مأمور شدند که به قدر وسع خود، ساز و برگ و راحله و وسایل دفاع و جنگ فراهم کنند، ظاهراً برخی در این امر کوتاهی کردند و حاضر به انفاق از اموال خود نشدند که این آیه شریفه «انفقوا فی سبیل الله و لا تلقوا بأيديکم الى التهلكة» نازل شد. در اینجا باید گفت که منظور امام از حرکت دادن خاندان خود یک قیام و انقلاب اساسی، علیه حاکمیت ظلم و فساد بنی امیه بود. مردم نیز به لحاظ شرایط اجتماعی و سیاسی، بنی امیه را خوب نمی شناختند. حتی بسیاری در جنگ صفین نادانسته با امام علی جنگیدند. امام حسین با قیام خود ثابت کرد که اسلام حقیقی کدام است و چه کسانی ریاکارانه خود را مدافع اسلام می دانند؟!

۲. سنگر گرفتن

۳. خشم

رفتن مسلم به کوفه و شهادت او

چون مردم کوفه بشنیدند که امام، حسین بن علی علیه السلام از بیعت یزید سر زد و جانب مکه شد، در خانه سلیمان بن صرَد^۱ فراهم شدند. سلیمان برخاست و خطبه کرد و در آخر خطبه گفت: ^۲ ای شیعیان علی! معاویه پسر بوسفیان هلاک گشت و به سوی خدای خویش شد و بر کردار خویش در آمد^۳ و در جای او پسر او یزید بنشست و حسین بن علی از قصد آل بوسفیان بهراسید و از جوار جد خویش رسول خدا چشم پوشید و به خانه خدا شد. و شما همه شیعه او و شیعه پدر او باشید و او امروز به نصرت شما حاجتمند بود، پس اگر دانید که او را یاری دهید و با دشمن او جهاد کنید، حالی بدو نامه فرستید و التماس قدوم او کنید و اگر از وَهْن و سستی همی ترسید و به صدق معاونت و حُسن مظاهرت^۴ خویش واثق نباشید، زینهار آن مرد را نفریبید و او را به حال خویش گذارید.

جمله بدو نامه کردند که: «این نامه ای است مر حسین بن علی امیرالمؤمنین را از

۱. وی از اصحاب خوب رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علی علیه السلام بود. در جنگهای جمل و صفین امام را یاری کرد. پس از شهادت امام حسین، سرکرده توابین شد و در عین الوردیه به دست یزید بن حصین کشته شد. ر.ک: تاریخ الاسلام ذهبی ج ۱۷/۳، چاپ مصر؛ الاعلام زرکلی ج ۱۲۷/۳.

۲. مقتل ابی مخنف ص ۹۰؛ تاریخ طبری ج ۲۷۷/۳؛ اللهوف ص ۱۰۳، انتشارات اسوه، ۱۴۱۴ هـ القوتوح ص ۸۳۳.

۳. دچار شد. ۴. پشتیبانی.

سلیمان بن صُرد و مسیب بن نَجَبه و رُفاعه بن شَداد و حبیب بن مُظاهر و عبداللّه بن وائل و دیگر شیعه او از مؤمنان؛ حمد خدای را سبحانه که دشمن تو و دشمن پدر تو را بکشت. آن جَبّار عَنود و ظالم غَشوم^۱ که امر امت را به غلبه بستند و حق ایشان را به غصب بُرد و بی رضای ایشان، بر ایشان حکم راند. اختیار را بکشت و اشرار را باقی گذاشت و مال خدای را در میان جَبّایره امت و عُتات^۲ خلق بنهاد تا از آن بدین انتقال یابد و از این بدان رسد. خدای سبحانه او را از رحمت خویش دور کند، چنان که نمود را، بِمَنّه و جُوده. امروز ما را امامی غیر از تو نیست. باز آی، شاید خدای سبحانه ما را در طاعت تو بر حق، جمع دارد. نعمان بن بشیر^۳ در دارُ الإِماره است و ما به روز آدینه با او نماز نگزاریم و در عیدها با او بیرون نشویم و اگر به ما رسد که تو این جانب همی آیی، او را تا به شام بدوانیم»^۴.

و در صحبت این نامه، هم از اعیان کوفه و بزرگان قبایل یگانه و دوگانه و سه گانه، قرب یکصد و پنجاه نامه بنوشتند و التماس قدوم او کردند. ابو عبداللّه جواب هیچ یک ننوشت و به تأئنی کار بست.^۵

و پیوسته از کوفه و دیگر نواحی عراق به او نامه می نوشتند و صدق متابعت و قبول مباحث می نمودند، چنان که به یک روز، ششصد نامه از مردم کوفه بدو رسید و قرب دوازده هزار نامه بر او جمع شده بود. آن گاه در صحبت هانی بن هانی و سعید بن

۱. ستمگر

۲. جمع عاتی: نافرمان، عصیانگر

۳. در نبرد صفین همراه معاویه بود. در آن زمان منصب قضا را در دمشق عهده دار شد. سپس به امر معاویه فرماندار یمن شد و پس از آن به فرمانداری کوفه منصوب شد. پس از مرگ یزید با ابن زبیر بیعت کرد. با شورش مردم حمص آنجا را ترک گفت و خالد بن خلّی او را تعقیب و در سال ۶۵ هجری ششصد و هشتاد و پنج سالگی او را کشت.

ر.ک: اسدالغابه ج ۲۲/۵؛ الاعلام زرکلی ج ۳۶/۸.

۴. تاریخ طبری ج ۳ ص ۲۷۷، اللهوف ص ۱۵، مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۱۹۴، ارشاد شیخ مفید ص ۲۰۳ ترجمه سید

هاشم رسولی محلاتی، علمیه تهران؛ الفتوح ص ۸۴۰.

۵. با تأمل و آهسته و بی شتاب تصمیم گرفت.

عبداللّه، نامه به او رسید و این آخر نامه بود از مردم کوفه که: «این نامه‌ای است مر حسین بن علی را از شیعه او و شیعه پدر او. هر آینه مردم را همه چشم به توست و دیگری را ننگرند، «العَجَلُ الْعَجَلُ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ». بیابانها سبز است و میوه‌ها رسیده و زمین گیاه برآورده و درختان برگ داده، اگر خواهی جانب ما آیی که تو را لشکری آراسته و سپاهی آماده است».

ابو عبداللّه فرمود: این نامه که نوشت؟

گفتند: شَبَّابُ بْنُ رَبِيعٍ و حَجَّارُ بْنُ أَبِخَرَ [العَجَلِي] و عُرْوَةُ بْنُ قَيْسٍ [الأحمسي] و عَمْرُو بْنُ حَجَّاجٍ [الزُبَيْدي] و مُحَمَّدُ بْنُ عَمِيرٍ [التميمي].

آن گاه ابو عبداللّه برخاست و در میان رکن و مقام، دو رکعت نماز بگزارد و از خدای سبحانه توفیق خیر خواست و مُسلم پسر عمّ خویش را بخواند و از این معنی شمه‌ای با او براند^۲ و به اهل کوفه نامه نوشت که من پسر عمّ خویش مُسلم را به شما فرستادم تا حُسن اندیشه و صدق نصیحت شما معلوم کند و مرا خبر دهد و بیعت من از شما بستاند.^۳

مسلم روان شد و به کوفه رسید. و چون مردم خبر وصول او شنیدند، بسی ابتهاج نمودند و یکدیگر را بشارت گفتند و او را در خانه مختار،^۴ پسر ابو عبیده ثقفی جای دادند. شیعه حسین بر او جمع شدند و هیجده هزار کس با او بیعت کردند.^۵

۱. عزرة اصح است. ۲. اندکی با او سخن گفت.

۳. مقتل ابی مخنف ص ۹۶؛ تاریخ طبری ج ۲۷۸/۳؛ ارشاد شیخ مفید ص ۲۰۴؛ عقدا الفرید ص ۱۱۹.

۴. از یاران با وفای حضرت علی علیه السلام بود. پس از شهادت حضرت، عبیداللّه بن زیاد حاکم بصره او را دستگیر و زندانی کرد و سپس به طائف تبعید شد. پس از مرگ یزید به کوفه آمد و با یاران خود قیام کرد. کوفه و موصل را در دست گرفت. قاتلان شهیدای کربلا را به هلاکت رساند. در جنگی که با مصعب بن زبیر کرد (در سال ۶۷ هـ) به شهادت رسید.

ر.ک: الکامل فی التاریخ ابن اثیر ج ۸۲/۴.

۵. ابن عبد ربه می‌گوید: بیش از ۳۰ هزار نفر با مسلم بیعت کردند (همان صفحه).

و عبدالله بن مسلم و عمارة بن الوليد و عمر بن سعد، به یزید مُسرعی^۱ بدوانیدند و او را از قدوم مسلم و بیعت مردم خبر دادند و به عزل نُعمان و ولایت دیگری اشارت کردند. یزید به عبیدالله زیاد والی بصره نبشت که: حسین بن علی را داعیة خلافت و سر خلافت است و پسر عمّ خویش مسلم را به کوفه فرستاده تا بیعت خلق بستاند و به ما رسیده است که بیست هزار کس از مردم کوفه به او گرویده‌اند و دست به بیعت حسین یازیده. من ولایت کوفه نیز به تو دادم. سبقت جوی و مسلم را امان مده و خون او بریز و با حسین بن علی در انداز و مهمّ او را کفایت کن.^۲

عبیدالله آماده کوفه گشت و زاد سفر مهیا داشت و عثمان بن زیاد برادر خویش را به جای خویش بنشانند. مگر^۳ حسین بن علی علیه السلام در صحبت غلامی از آن خویش ابا رزین^۴ با تنی چند از اشراف بصره آغاز مراسلت کرده بود و ایشان را به نصرت و معاونت خویش خوانده. یزید بن مسعود نَهشلی، بنی تمیم و بنی حنظله و بنی سعد را بخواند و در میان جمع بایستاد و گفت: ای بنی تمیم! مرا در میان خویش چگونه بینید و حسب من بر چه صفت دانید؟

گفتند: یخِ بخِ خدای داند که تو خود مُهره پشت جمع و سر افتخار قبیلتی، بر جایگاه مجد و شرف نشسته و به فضل حَسَب و عِزِّ نَسَب، از همگان پیشی گرفته. آنچه گویی به جان پذیریم و فرمان بریم و از نصیحت صدق و غایت وسع خویش، هیچ گونه دریغ نداریم.^۵

گفت: بدانید که معاویه که سر شرک و اصل نفاق بود، بمُرد و پیش خدای سُبْحانه بسی خوار بود. و هر آینه باب جور بشکست و اساس ظلم متداعی^۶ گشت و او بیعتی

۱. سوارکار چابک و تندرو

۲. مقتل ابی مخنف ص ۱۰۲-۱۰۱؛ اللهوف ص ۱۰۹.

۳. از سوی دیگر

۴. سلیمان غلام امام حسین، مادر او کبشه کنیز حضرت بود.

۵. الفتوح؛ ص ۸۴۶، ۸۴۵، ۸۴۳.

۶. فرو ریخت و متلاشی شد.

تازه نهاد و خیال بست که کار خویش محکم کرد و کس را در آن مجال چون و چرا نباشد، پسر خویش یزید شراب‌خوار زناکار را به جای خویش بنشانند و امروز او دعوی خلافت می‌کند و با قِصْرِ جَلْمِ و قِلَّتِ عِلْمِ^۱ بر امت رسول، حکم می‌راند. من به خدای سُبْحانهِ سوگند می‌خورم که جهاد او از جهاد مشرکان فاضلتر بود و این حسین بن علی است - پسر رسول خدای - با اَصَالَتِ شَرَفِ و نَبَالَتِ^۲ رای؛ او را فضلی است که وصف نتوان کرد و علمی است که نقصان نیابد و او از جهت سابقهٔ اسلام و عُلُوِّ سِنِ و عَهْدِ قَرَابَتِ، بدین امر سزاوارتر است. با کودکان مهربان است و با پیران مُشْفَقٌ؛ و چه کریم است در رعایت رعیت و منصب امامت! خدای سُبْحانهِ حَجَّتِ خویش به وجود او تمام کرد و به مکان او همگان را موعظت بلیغ فرمود. روشنایی حق بازنگرید و در باطل تَمَادی^۳ نجوید. هر آینه صَخْرین قَیْسِ به وقعهٔ جمل شما را خوار کرد، آن خواری تدارک^۴ کنید و به نصرت پسر رسول خدای مبادرت جوید. و به خدای که هیچ کس از یاری او نشیند و او را خوار نگذارد، مگر آنکه خدای سُبْحانهِ در نژاد او خواری افکند و خاندان او براندازد. اینک مرا نگرید که سلیح^۵ حرب به تن راست کرده‌ام و در دِرْع^۶ مجاهدت شده. نیکو پاسخ دهید تا از رستگاران باشید.^۷

بنو حَنْظَلَه گفتند: ما همه مردم فرزانه و خویش تویم و تیرهای کیش تو. اگر به ما تیر بیندازی، هر آینه غرض خویش یافته باشی و اگر ما را حرب فرمایی، البتّه منصور و مظفّر آیی. به هیچ گرداب فرو نشوی، مگر آنکه ما نیز فرو شویم و هیچ سختی نبینی مگر آنکه ما نیز ببینیم. خدای سُبْحانهِ داند که تو را به شمشیرهای خویش یاری دهیم

۲. رفعت، اندیشمندی

۱. کوتاهی بردباری و کمی دانش و تجربه

۵. اسلحه

۴. جبران، تلافی

۳. لجاجت ورزیدن

۶. زره

۷. مقتل ابی مخنف ص ۱۰۴ (بدون نقل تفصیل خبر)؛ اللهوف ص ۱۱۲؛ مثیر الاحزان ص ۲۹؛ بحار الانوار ج ۴۴ /

۳۳۹؛ العوالم ج ۱۷ / ۱۸۸؛ اعیان الشیعه ج ۱ / ۵۹۰.

و تن و جان خویش، و قایه^۱ تن و جان تو سازیم.
 بنو سعد بن زید گفتند: ما از خلاف تو چیزی ناپسندتر ندانیم و عصیان تو شنعتی^۲
 تمام شماریم. با آنکه صخر بن قیس به روزگار جمل ما را به ترک جنگ فرمود^۳ و ما بر
 این روی، روزگار خویش بستودیم و عزت ما در ما بماند؛ ولی ما را اندکی درنگ باید
 تا مشورت آغازیم. آنگاه رأی خویش به تو عرض نماییم.
 بنی تمیم گفتند: ای اباخالد! ما پسران پدر تویم و با خدمت تو سوگندها
 خورده ایم. چون تو به خشم شوی، ما خشنود نباشیم و اگر تو کوچ کنی، ما در خانه
 نشینیم. ما را بخوان تا اجابت کنیم، و بفرمای تا فرمان بریم.
 آن گاه جانب حسین بن علی علیه السلام نامه کرد که:^۴

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

نامه تو به من رسید و آنچه مرا بدان خوانده بودی که نصیب خویش از طاعت تو
 در یابم و به یاری تو رستگار شوم، بدانستم. من همی دانم که خدای سبحانه این توده
 خاک، از کارگزار خیر و راه نمای نجات، خالی نگذارد^۵ و شما امروز بر این خلق
 حجت خداید و در زمین، نیکو و دیعه و شریف امتید و از زیتونه احمدی^۶ شاخه‌ها

۱. سپر، محافظ.

۲. کراهت و ناشایستی

۳. امر کرد.

۴. بحار الانوار ج ۴۴/۳۳۹.

۵. اشاره به این حدیث شریف نبوی است که زمین هیچگاه از حجت خدا خالی نماند.

۶. اشاره دارد به آیه شریفه «اللّٰهُ نُورُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ مِثْلُ نُوْرٍ كَمِشْكُوْتٍ فِیْهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِی زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّیُّ یُوْقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ زَيْتُوْنَةٍ لَّا شَرْقِیَّةٍ وَ لَّا غَرْبِیَّةٍ...» النور / ۳۵. از طرق مختلف روایاتی در تفسیر این آیه آمده است. در حدیثی امام باقر علیه السلام فرمودند: مقصود از مشکات در آیه قلب حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و مصباح، نوری است که در آن علم می‌باشد و زجاجه قلب علی علیه السلام و زیتونه ابراهیم نبی علیه السلام است. شیخ صدوق از امام صادق ذیل این آیه نقل می‌کند که حضرت فرمود: این مثلی است در بیان این که رسول و ائمه اطهار دلالتها و نشانه‌های خدا هستند که خلق را به او و به دین

کشیده‌اید و هر آینه، احمد اصل شماسست و شما همه فرع او یید. با فالی نیک باز آی که به خواست خدای، نیکو خواهی بود و من همه بنی تمیم را به فرمان تو رام کردم و همه به دیدار همایون تو امیدوارند. بنی سعد را بر طاعت تو نرم کردم و با آبی پاک که از ابری روشن فرود آید، چرک سینه‌های ایشان بشستم.

چون حسین بن علی علیه السلام این نامه بخواند، بر یزید بن مسعود دعای خیر گفت و فرمود: خدای سبحانه به روز بیم، تو را امن دهد و به وقت عطش، تو را سیراب کند. و منذر بن جارود، از اشراف بصره، نامه و رسول نزد عبیدالله برد، چه او آن نامه از عبید می‌دانست و چنان دانست که بر این حیلت آزمون او خواسته.^۱ عبیدالله آن نامه بدرید و رسول را بر دار زد و این اول رسول بود که در اسلام بکشتند و بر منبر شد و خطبه خواند و مردم بصره را از سوء عاقبت و وبال خاتمت خلاف و نفاق، خبر داد و تهدید بلیغ کرد. و بامداد دیگر جانب کوفه گرفت. شبانه به کوفه در آمد و به وقت ورود کوفه، لثام^۲ بسته بود و بر استری نشسته. مردم کوفه پنداشتند امام حسین بن علی علیه السلام است، به قدوم او شادمان شدند و تهنیتها گفتند و یابن رسول الله خطاب می‌کردند و او هیچ نمی‌گفت. تا او را بشناختند و همگان از او جدا شدند و بر او نفرینها می‌نمودند.^۳ و او به دارالاماره فرود آمد و بامدادان بر منبر شد و خطبه بلیغ گفت و در جمله، مردم کوفه را بر مطاوعت^۴ و مبیعت یزید، بسی اغرا کرد و بر

→

اسلام هدایت می‌کنند.

ر.ک: المیزان علامه طباطبایی ج ۱۴۱/۱۵ چاپ آخوندی.

۱. چون منذر بن جارود خیال کرد که آن نامه ساخته و دسیسه عبیدالله بن زیاد می‌باشد، آن نامه را به همراه ابارزین

نزد عبیدالله برد ولی وی به محض خواندن آن نامه، ابارزین را بر دار کشید. مقتل ابی مخنف ص ۱۰۷؛ الفتوح ص ۸۴۸.

۲. نقاب، روبند

۳. تاریخ طبری ج ۳ ص ۲۸۱، اللهوف ۳۹ -

۴. قبول کردن

طاعت و عصیان او، بسی وعد و وعید گفت.

و چون مسلم این خبر بشنید، بر خویش بترسید. از خانه مختار بیرون شد و به سرای هانی بن عروه از اشراف کوفه و اخیار شیعه علی علیه السلام در آمد. عبیدالله بر اثر^۱ او جاسوسان گماشت تا بدانست که او در خانه هانی است. و صورت این حال چنان بود که غلام خویش معقل را بخواند و سه هزار درم بدو داد و گفت: مسلم بن علی را بجوی و یاران او را تتبع کن، چون یکی از ایشان یافتی، این نقد بدو ده و چنان نمای که تو را از شیعه علی ابوطالب علیه السلام شمارند و آن گاه به صبح و شام با ایشان مراودت کن و نصیحت خیر و صدق مظاهرت نمای و از مسلم بن عقیل باز پرس. و چون بدانستی که او به کجاست، نزد او شو و او را به حق یمین^۲ و صدق یقین، استظهار^۳ بخش و دلمودگیها^۴ کن تا بدانی یاران او چه بوند^۵ و چند باشند.

معقل خدمت کرد و نقد بگرفت. حالی به جامع اعظم در آمد. مگر^۶ مسلم بن عوسجه از اخیار شیعه و دوستدار آل علی به نماز بود و سیمای ولایت آن خاندان داشت، معقل به فراست دریافت و در کنار او بنشست و از هر در با او سخن راند و در جمله^۷ گفت: ای بنده خدای! من یکی از مردم شامم و خدای سبحانه مرا توفیق محبت خاندان رسول داد و به تولای ایشان، رستگار کرد و این نعمت بزرگ ارزانی داشت. شنیدم که از آل رسول، نیکمردی بدین شهر فراز آمده و برای پسر دختر رسول خدای، بیعت همی ستاند. اینک سه هزار درهم با خویشتن آورده‌ام و به دیدار او امیدوارم و کس نیابم که مرا بدو راه دهد تا به دیدار همایون او فایز شوم و این نقد بدو دهم تا در مصارف اسلام و مصالح مسلمانان خرج کند. چنان شنیدم که تو را با آل

۱. درپی، در تعقیب

۲. با سوگند به خدا

۳. پشت گرمی

۴. دلجویی

۵. چه کسانی بوده‌اند؟

۶. اتفاقاً

۷. اجمالاً، خلاصه

رسول، سابقه معرفتی است و حقّ ایشان نیکو دانی. التماس دارم مرا بدو راه نمایی و اگر خواهی پیش از دریافت دیدار او، بیعت او از من بستان تا در حقّ من گمان بد نبوی و مرا در آنچه گویم، راستگوی شناسی.

پسر عوسجه گفت: به دیدار چون تویی خدای سبحانه را می‌ستایم که بسی شادمان شدم و خدای تعالی به مکان^۱ تو، خاندان رسول را یاری دهد و تو را بدانچه همی خواهی، باز رساند. آن گاه بیعت از او بستد و با شرایط ایمان^۲ موگد داشت. روزی دو برآمد^۳ و در صحبت او به خدمت مسلم رسید و بیعت خویش تازه کرد و بر حسب اشارت مسلم، آن مال به ابو ثمامه صایدی داد و این معنی بر عبید زیاد، به شرح باز گفت.^۴

ابن شهر آشوب گوید: چون مسلم به کوفه درآمد، در سرای سالم بن مُسَیب جای گرفت. و دوازده هزار تن از مردم کوفه بدو دست دادند و بر امامت حسین بن علی علیه السلام بیعت کردند و چون خبر پسر زیاد شنید، شبانه به خانه هانی بن عروه شد. روزی چند بیست و پنج هزار کس بدو گرویدند و او خواست تا بر عبید زیاد بیرون آید و جنگ آغازد، مگر شریک بن أعور در صحبت عبیدالله به کوفه آمده بود و در سرای هانی فرود آمده و رنجور شده، مسلم را گفت: این دو روز عبیدالله بر رسم عیادت البتّه به بالین من خواهد آمد تو فرصت نگاهدار، آن گاه گویم مرا آب دهید. ناگاه فراز آی و کار او بساز و آن گاه شعار دعوت خویش آشکار کن. روزانه دیگر عبیدالله بر بالین شریک آمد و تفقّد کرد و از هر در سخن راند. شریک گفت: مرا آب دهید. آب بیاوردند و کس بیرون نشد. دیگر باره گفت. هم بر این صفت بگذشت. شریک این

۱. امکان و قدرت

۲. جمع یمین: سوگند

۳. دو روز دیگر آمد -

۴. تاریخ طبری ج ۲۸۲/۳؛ ارشاد شیخ مفید ص ۲۰۸-۲۰۷؛ اخبار الطوال دینوری، ص ۲۳۵، دار احیاء الکتب العربیه،

قاهره، ۱۹۶۰ م؛ الفتوح ص ۸۴۹؛ عقدالفرید ج ۱۲۰/۵.

بیت برخواند:

ما الْإِنْتِظَارُ بِسَلْمَى أَنْ تُحْيِيَهَا كَأْسُ الْمَنِيَّةِ بِالتَّعَجِيلِ إِسْقُوهَا^۱

عبیدالله از این بیت، تفرُّس^۲ قصدی کرد و مُستشعر^۳ گشت. حالی برخاست و برفت. مسلم درآمد و شمشیر در دست او بود. شریک بر او ملامت کرد که تو را از کشتن او چه باز داشت؟^۴ گفت: دو چیز، یکی آنکه نخواستم به خانه هانی چنین محظور افتد^۵ که او میهمان بود و میهمان را نتوان کشت؛ دیگر آنکه رسول فرمود:

«الایمان قَبْدَ الْفَتْكَ وَ لَا يَفْتِكُ مُؤْمِنٌ مُسْلِمٌ»^۶.

هانی گفت: لا والله کاش کشته بودی که مردی فاسق و فاجر و کافر بود.^۷
هانی بر خویشتن بترسید و از حضور عبیدالله اندیشناک^۸ شد و حلیف الفرائش^۹ گشت و و خود را ناتوان نمود.

روزی چند برآمد و به سعی مَعْقِلِ خَبر مسلم معلوم افتاد. عبیدالله گفت: چه شود که هانی را نبینم؟

گفتند: رنجور شده و بیمار است.

گفت: کاش دانستمی و عیادت او کردم. محمد بن أشعث و عمرو بن حجاج و أسماء بن خارج را بخواند و گفت: هانی بن عروه را چه شد که دیری است او را

۱. چه انتظار می‌برید سلمی را که او را درود گوید، بیدرتگ وی را جام مرگ بنوشانید.

۲. ادرك باطن و دقت نظر ۳. آگاه

۴. چه مانع شد؟

۵. امر مصنوعی اتفاق افتد.

۶. ایمان مانع کشتن ناگهانی و غافلگیرانه است و شخص مؤمن و مسلمان (نباید) کسی را غافلگیرانه و پنهانی به قتل برساند. ر.ک: بحار الانوار ج ۴۴ ص ۳۴۴ و ج ۲۸ ص ۲۵۹.

۷. تاریخ طبری ج ۳ ص ۲۸۴؛ تجارب الامم ابوعلی مسکویه ج ۲ ص ۴۵-۴۴، انتشارات سروش، تهران ۱۳۶۶؛ مقتل

ابی مخنف ص ۱۱۴. ۸. ترسید، بیمناک شد.

۹. تمارض کرد و خود را بر بستر بیماری انداخت.

ندیده‌ام، باز روید او را بگویید تا حق ما بگزارد^۱ و من خود دوست ندارم که چون او بی از اشراف عرب و سادات قبایل، پیش من تباه شود و حق خانه و شرافت مکان^۲ او ضایع ماند.

ایشان شبانگاه به سرای هانی شدند و سخن عبیدالله بدو رسانیدند و التماس کردند که در صحبت ایشان بنشیند و به دارالاماره آید. هانی چون الحاح^۳ ایشان را بدید، جامه در پوشید و با ایشان برنشست^۴. چون به دارالاماره نزدیک شد مگر،^۵ در خاطر او چیزی گذشت. گفت: ای یاران! من از این مرد همی ترسم و بسی اندیشناکم. مرا باز دارید^۶ تا باز گردم.

گفتند: زینهار! آسوده باش. پسر زیاد با چون تویی چه تواند کرد؟
هانی بر عبیدالله درآمد^۷. عبیدالله آهسته فرو خواند: *أَتَتَكَ بِخَائِنٍ رَجُلَاهُ*^۸ چون نزدیکتر شد، در شریح قاضی نگریست و گفت:

أُرِيدُ حَيَاتَهُ وَيُرِيدُ قَتْلِي
عَذِيرَكَ^۹ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مُرَادٍ^{۱۰}

هانی این بیت بشنید و گفت: ایها الامیر با خویشان چه گویی؟
عبیدالله گفت: ای هانی خاموش! وای بر تو، پسر عقیل را به خانه خود جای می‌دهی و از مردم کوفه بدو بیعت می‌ستانی و سلیح حرب او آماده می‌کنی و چنان

۱. سیاست‌گزار باشد و حق ما را ادا کند.

۲. مقام و منزلت

۳. اصرار و پافشاری

۴. سوار شد.

۵. ناگهان، در آن حال

۶. رها کنید.

۷. وارد شد.

۸. خائن با پای خود آمد.

۹. اصل: غدیرک که تصحیف شده است.

۱۰. من زندگی‌اش را خواهم و او کشتن مرا. عذر برادر مرادی‌ات چیست؟ بیار. این ترجمه بیت منسوب به حضرت امیرالمؤمنین را از کتاب دیوان امام علیه السلام ترجمه دوست و استاد عزیزم آقای دکتر ابوالقاسم امامی برگزیدم. در تاریخ طبری (ص ۲۸۴) به جای حیاته، حیانه یعنی عطاء آمده که ظاهراً این اصح است.

ر.ک: ارشاد ص ۲۰۸؛ اللهوف ص ۱۱۶؛ تجارب الامم ج ۴۶/۲؛ الفتوح ص ۸۵۴؛ لسان العرب ج ۱۰۴/۹؛ دیوام امام علی علیه السلام، تألیف قطب‌الدین کیدری (ق ۶)، ترجمه و تصحیح دکتر ابوالقاسم امامی، ص ۲۳۶، اسوه، ۱۳۷۳.

دانی که من اینها ندانم و از نفاق و شقاق^۱ تو با امیرالمؤمنین یزید بیخبرم؟ هانی گفت: ای امیر چنین نیست که می‌گویی. مرا با تو سرِ خلاف نباشد. یک دو نوبت سخن با یکدیگر بگفتند. عبیدالله معقل را بخواند تا دعوی خویش رویاروی کند. چون هانی به معقل نگریست، او را بشناخت و حیلت عبیدالله را بدانست و گفت: ای امیر! مردی از خاندان بزرگ با من پناهد^۲ و به ذمّت من زینهار جست؛ مرا شرم آمد که چون او بی را پناه ندهم، اینک با تو عهدی و ثیق می‌دهم و به ذمّت خدای سوگند می‌خورم که بازگردم و دست خویش در دست تو نهم، اجازت ده تا با سرای روم و مسلم را از جوار خویش معذور دارم تا سر خویش گیرد و هر کجا خواهد برود.

عبیدالله گفت: هرگز این نکنم و تو را از دست ندهم تا مسلم را به دست خویش، به من سپاری.

هانی گفت: ای امیر این کار چگونه کنم و این عار چگونه خرم؟ در آیین مروّت کجا روا باشد که کس زینهارِ خویش به دست خصم دهد؟! لا والله هرگز بدین عار تن در ندهم و آیین مردمی از دست نهم، اگر چند مال و جان من در سر این کار رود. عبیدالله چوبی در دست داشت و بدان چوب بسیاری بر سر و روی او زد و خون از محاسن او روان گشت. آن‌گاه بفرمود تا او را در حجره باز داشتند و در به روی او بستند. عمرو بن حجاج چون این خبر بشنید، با قبیلۀ مدحجج^۳ برنشست و به دارالاماره شد و ندا در داد که من عمرو بن حجاجم و اینان سواران مدحجج‌اند. از طاعتِ امیر سرنزداه‌ایم و از جماعت، تفرقه نجسته. به ما رسیده است که امیر هانی بن عروه بزرگ مدحجج را بکشت، و این کار کاری بس عظیم است. عبیدالله با

۱. عصیان و نافرمانی

۲. به من پناه آورد.

۳. قبیلۀ ای از یمن که هانی از بزرگان آن قبیلۀ بود.

شریح قاضی گفت: به حجره هانی شو. آن گاه مَدَجِجیان را خبر ده که هانی را کسی نکشته، بلکه او را به مصلحتی باز داشته‌ایم، چون آن مصلحت ساخته شود، او را رها کنیم. شریح به حجره هانی شد، چون هانی او را بدید گفت: مگر عشیره بمرزند؟ کجایند اهل دین؟ کجایند مردم شهر؟ به خدای اگر ده تن از مَدَجِج در آیند، مرا نجات توانند داد. شریح این سخنان بشنید و بیرون شد و با مَدَجِجیان گفت: دل قوی دارید که امیر مرا بفرستاد تا هانی را خود بدیدم. همانا او را از برای مصلحتی باز داشته‌اند، چون آن مصلحت گذاشته آید البتّه رها کنند. ایشان چون این سخنان بشنیدند شادمان شدند و باز گشتند. آن گاه عبیدالله به جانب جامع^۱ شد و بر منبر برآمد و اشراف خلق و خواصّ خَدَم و عموم حَشَم^۲ او حاضر بودند. گفت: ای مردم! به اطاعت خدای سبحانه اعتصام جوید و فرمان امامان خویش فرو نگذارید و از جماعت تفرقه مجوید و هلاک خویش خواهید که البتّه کشته شوید و خواری بینید «إِنَّ أَخَاكَ مَنْ صَدَقَكَ وَقَدْ أَعْدَرَ مَنْ أُنْذَرَ»^۳.

ناگاه جمعی نظاره^۴ به مسجد درآمدند و همی گفتند پسر عقیل درآمد. عبیدالله از منبر فرود آمد و به عجلتی تمام جانب دارالایماره گرفت. و خود مسلم چون خبر هانی بشنید، سلیح حرب بر تن راست کرد و به شعار رسول خدای ندا در داد [و] با چهار هزار مرد جانب دارالایماره گرفت. و خلقی فراوان بر او فراهم شده، دارالایماره را در حصار گرفت و کار بر عبیدالله تنگ شد؛ چه، با او در دارالایماره زیاده از پنجاه تن نبود.^۵ آن گاه بزرگان کوفه و اعیان قبایل از در دیگر بر او جمع شدند و او کثیربن

۱. مسجد جامع

۲. خدمتگزاران و نزدیکان

۳. برادر تو کسی است که با تو راست باشد و همانا خود را معذور دارد آن که از پیش، انذار کند.

ر. ک: تاریخ طبری ج ۳/۲۸۶؛ مقتل ابی مخنف ص ۱۲۲؛ الفتوح ص ۸۴۷.

۴. تماشاگران

۵. الفتوح ص ۸۵۶؛ اللهوف ص ۱۱۹؛ مقتل ابی مخنف ص ۱۲۳؛ تجارب الامم ج ۴۸/۲؛ تاریخ طبری ج ۳/۲۸۷.

شهاب را گفت تا با قبیله خویش از مذحج بر نشیند و مردم کوفه را از سوء عاقبت و وبالِ خاتمت^۱ بترساند و از نصرت پسر عقیل باز دارد. و محمد بن اشعث را گفت تا با مردم کِنْدَه و حَضْرَمَوْت بیرون شود و رایت امان بر فراز د^۲، تا هر کس با سایه رایت او پناهد، در امان باشد و دیگر اشراف قبایل را هم این گونه فرمانها داد و او خود در دارالاماره بنشست و تا شبانگاه آن غوغا برپا بود.

تنی چند از اشراف کوفه بر فراز قصر شدند و مردم کوفه را تهدید بلیغ کردند و بر طاعت یزید و فرمان عبیدالله اغرا نمودند و از سوء عاقبت و وصول سپاه شام بترسانیدند و گفتند: امیر عبیدالله با خدای عهد کرد که اگر هم بر این صفت بیاید^۳ و آئین خلاف دیگر سو ننهید، به فردا تنی از شما باقی نگذارد و مردان شما را در بلاد دور دست و زُمعات^۴ اطراف پراکند و نژاد شما را براندازد. آن را که بری است^۵ به جای سقیم بگیرد و از آنکه حاضر است، به جای غایب مؤاخذت کند. چون آن مردم غدار از این گونه کلمات بشنیدند، بترسیدند و رُعب و هراس بر درون ایشان استیلا یافت.

رُيَمَا تَنْجَحُ الْمَقَالَةَ فِي السَّمْرِ إِذَا وَاقَقْتُ هَوَى فِي الْفُؤَادِ^۶

همگان پراکنده شدند و یکدیگر را به فرار تحریض می کردند. و چون مسلم باز نگریست، با خویش سی تن بیش ندید. جانب مسجد اعظم روان شد و نماز بگذارد، و چون از نماز بیاسود، آن سی تن همگان رفته بودند و او را تنها گذاشته. مسلم آسیمه سر^۷ و حیران، گرد کوجه‌ها می گشت و نمی دانست تا کجا رود. ناگاه به در سرایبی رسید. پیرزنی دید بر در ایستاده و سَبَّحَه^۸ می گرداند و گویی انتظاری می برد.

۱. وخیم و بد شدن

۲. بالا آورد.

۳. باقی و پابرجا و پایبند باشید.

۴. جمع زُمعه: زمینی بسیار دور و نامعلوم

۵. در صحت و سلامت است.

۶. چه بسیار سخنی که در انسان اثر گذارد آن گاه که با هوای نفس موافق آید.

۸. تسبیح و در عربی مَسْبُوحَه گویند.

۷. مضطرب و سرگردان

مسلم بر او سلام کرد و آب خواست. زن سَبُک^۱ قَدَحی آب آورد. مسلم آب بنوشید و بنشست. چه، بسی کوفته گشته بود و فرو مانده^۲. زن گفت: ای بندهٔ خدای! اینجا چه نشینی؟! شهری پر آشوب است خیز با سرای خویش شو که بر این در نشستن بر تو روا ندارم. مسلم برخاست و گفت: مرا در این زمین پیوند و عشیرتی نیست و جای و مقامی ندارم، شود که نیکویی کنی یک امشب مرا در خانهٔ خویش جای دهی؟ باشد که این نیکویی پاس دارم و تو را پاداش نیکو دهم. زن گفت: تو کیستی و بدینجای چرایی؟ فرمود: من مسلم بن عقیلم که این قوم از اوّل مرا بفریفتند و عاقبت بدین صفت^۳ که بینی مرا تنها گذاشتند. زن گفت: اهلاً و سهلاً!^۴ چه نیکو میهمان بوده‌ای! در آیی^۵ و بیاسای.

و او را به سرای برد و حجره پرداخت و از خوردنی نُزلی^۶ لایق نهاد. و آن زن طَوْعَه^۷ نام داشت و او را پسری بود به نام بلال^۸ از یاران عبیدالله. چون پاسی از شب بگذشت، بلال با سرای آمد و مادر را دید که برخلاف معهود، به حجره همی رود و همی آید و از دیدگان اشک همی بارد. گفت: ای مادر امشب تو را چه شود که حالت تو دگرگونه بینم؟! طَوْعَه گفت: ای پسر از این گونه سخن درگذر و سر خویش گیر که البته با تو نگویم. پسر الحاح کرد و به جد بایستاد. طوعه گفت: مگر سوگند یاد کنی که این سِرّ پوشیده داری و این راز آشکار نکنی. پسر سوگند یاد کرد و دلنمودگیها نمود. طوعه این معنی با بلال در میان آورد و از قصّه مسلم خبر داد.^۹

۱. فوراً
 ۲. ناتوان شده
 ۳. حال و وضع
 ۴. خوش آمدی.
 ۵. داخل شو
 ۶. طعام
 ۷. طوعه کنیز اشعث بن قیس بود. او را آزاد کرد. اَسیدبن مالک خضرمی با او ازدواج کرد و پسری به نام بلال از او بزاد.
 ۸. بلال غلام محمدبن اشعث بود. پس از اطلاع از حال مسلم به وی خبر داد و محمد به عبیدالله خبر داد.
 ۹. در متن هلال نوشته که گویا اشتباه از کاتب است.
 ۹. تجارب الامم ج ۴۹/۲؛ اللهوف ص ۱۱۹؛ تاریخ طبری ج ۳/۲۸۸؛ مقتل ابی مخنف ص ۱۲۷؛ الفتوح ص ۸۵۸.

چون مردم از مسلم بن عقیل پیراکنندند و او را تنها گذاشتند و همه‌ی ایشان فرو نشست، عبیدالله را خبر شد و از دل مشغولی بیاسود و هم شبانه به جامع اعظم شد و منادی ندا بر داد و همه‌ی مردم جانب جامع شدند، چنان که جامع را از بسیاری مردم گلو گرفت.^۱ آن‌گاه نماز عشا بگذاشت و بر منبر شد و گفت: پسر عقیل آن شیفته^۲ غافل بر این صفت که دیدید خلاف و شقاق آغاز کرد و شهری برآشف و اینک متواری گشت. در خانه هر کس یافت شود، او را بر ما حقی نماند و هر که او را به دست گیرد، او را دیت او باشد. ای بندگان خدای! از خدای پرهیزید و به طاعت و بیعت خویش بپایید و بر تن و جان خویش ببخشایید. و حُصَین بن نُمَیر^۳ را بخواند و گفت: من خانه‌های کوفه به تو سپردم، جاسوسان بر گمار و اطراف محلات را به مردم امین و یاران ناصح باز گذار، و چون بامداد شود، خانه‌های کوفه، یکان یکان در نگر و شرط جست و جوی به جای آر تا پسر عقیل را به دست یابی و نزد من آری.

و حصین بن نمیر خدمت کرد و جاسوسان گماشت. بامدادان بلال جانب دار الایماره شد و قصه مادر، بر عبدالرحمن اشعث براند و او عبیدالله را خبر داد. حالی هفتاد کس از قیس در صحبت^۴ محمد بن اشعث برانگیخت^۵ تا به ناگاه پیرامن سرای

۱. ازدحام و کثرت جمعیت چنان بود که به اصطلاح جای سوزن انداختن نبود.

۲. طبری: سفیه جاهل ج ۲۸۸/۳.

۳. در تاریخ طبری و مقتل ابی مخنف حُصَین بن تمیم آمده که هم اوست. وی از فرماندهان عبیدالله بن زیاد بود. فرستاده امام حسین علیه السلام یعنی قیس بن مُسَیَّر صیداوی را دستگیر و نزد عبیدالله برد و بر دارش کشید. در کربلا حضور داشت و بر قتل حُزَین یزید ریاحی امر کرد و تیری بر لب مبارک حضرت اصابت داد. در یورش که به امر یزید به کعبه داشت، آنجا را به منجنیق بست. پس از واقعه کربلا در جنگی با ابراهیم اشتر به همراه ابن زیاد به هلاکت رسید. ر.ک: الاعلام زرکلی

ج ۲۶۲/۲؛ ذیل المذیل ص ۵۲۷؛ چاپ سویدان. ۴. مصاحبت و همراهی

۵. چون ابن زیاد به این رسم قبایل که مواجه شدن با مسلم تنها با یک قبیله ناشایست است، آگاه بود، لذا از عمرو بن حرث خواست که از قبیله قیس به همراه محمد بن اشعث، افرادی را بفرستد تا دستگیری مسلم امکان پذیر باشد. ر.ک:

تاریخ طبری ج ۲۸۹/۳؛ مقتل ابی مخنف ص ۱۳۴.

طوعه بگرفتند. مسلم سلیح حرب بر تن راست کرد، تیغ برکشید و بیرون دوید و بر ایشان حمله کرد و تنی چند بکشت؛ مگر ^۱ بُکَیر بن حُمران به شمشیر، لب مبارک او جدا کرد و دو دندان شریف او پیرا کند. مسلم بر او تاخت و شمشیری بر فرق او زد و آن شمشیر بر میان او نشست. و چون آن جمع چنان دیدند، بر فراز بامها شدند و خاک و خاشاک بر فرق همایون او می ریختند و درین ها ^۲ آتش می زدند و بر روی مبارک او می فشاندند. محمد اشعث فریاد بر آورد که ای مسلم بیهوده در هلاک خویش مکوش و به زینهار امیر عبیدالله در آی و دل قوی دار و بیاسای که تو را البته زبانی نرسد.

مسلم بدین سخنان التفاتی نمی کرد و می کشت و می انداخت و می گفت:

أَقْسَمْتُ لَا أَقْتُلُ إِلَّا حُرًّا	وَ إِنْ رَأَيْتُ الْمَوْتَ شَيْئًا نَكْرًا ^۳
وَيَخْلَطُ الْبَارِدُ سُخْنًا مُرًّا	رُذِّ شِعَاعُ النَّفْسِ ^۴ فَاشْتَقَرًّا ^۵
كُلُّ امْرِئٍ يَوْمًا مُلَاقٍ شَرًّا	أَخَافُ أَنْ أَكْذَبَ أَوْ أُغَرًّا ^۶

محمد اشعث گفت: حاشا که کسی با تو دروغ گوید و غدر کند. این قوم پسرانِ عم تو آند و البته جانب تو فرو نگذارند، چون با تو زبان داده باشند، ^۷ البته به زیان تو تن در ندهند. مسلم سخت بیجان شده بود و بدن شریفش از آسیب سنگهای گران کوفته گشته و او را دیگر پای جدال و یارای قتال نمانده، فرمود: حالی که مرا امان می دهید باری رضا دادم و خویشتن را با دست خویش به شما سپردم. آن گاه استری بیاوردند و

۱. ناگهان

۲. ذرین: بر وزن فعلیل از ریشهٔ دَرَن به معنای علف سیاه خشک، خُطام، علف پوسیده که شتران کمتر استفاده کنند؛
جامهٔ کهنه (اقراب الموارِد و منتهی الأرب).

۳. سوگند می خورم که کشته نشوم مگر آزادانه، هر چند مرگ را چیزی ناپسند می دانم.

۴. اصل: الشمس که تصحیفی از النفس است.

۵. و چیزی سرد با چیزی گرم و تلخ آمیخته گردد، اینک افکار پریشان نفس بازگشته و آرام گرفته است.

۶. هر انسانی روزی با بدی ملاقات می کند، تنها می ترسم از آنکه به من دروغ گویند یا مرا بفریبند.

۷. عهد بسته اند.

او را بدان استر فکندند و شمشیر او بستند و او گویی آن گاه ناامید گشته بود و از زندگانی دل برکنده، گریه آغاز کرد و سخت بگریست.

عبداللّه بن عبّاس سُلمی به طنز گفت: کسی که منصب عالی بطلبد و سری و سروری جوید، در چنین حالتها نگرید. مسلم گفت: عَلِمَ اللّٰهَ که بر خویش نمی‌گیرم و از کشته شدن، مرا باکی نیست، همانا بر حسین و آل او همی‌ترسم و این گریه و دلسوختگی هم از جانب اوست که این مردم با او همان معامله کنند که با من کردند و بر او همان ستم رود که بر من رفت. و روی با محمّد اشعث کرد و گفت: به خدای این دانم که تو پاس من نتوانی داشت و از زینهار من فرومانی، یکی نیکویی کن و کسی نزد حسین فرست که سلام من بدو برساند و از غدر^۱ قوم و مکیدت^۲ ایشان درباره من خبر دهد و بیچارگی و گرفتاری من بر او عرض کند و گوید یابن رسول اللّٰه زینهار! با اهل بیت و عترت خویش باز گرد و جانب دیگر گیر و فریب این مردم را بر خویش مجال مده که این مردم همان‌اند که پدر تو امیرالمؤمنین علی به مرگ از ایشان جدایی می‌طلبید و با برادر تو آن کردند که تو خود دیدی و با من نقض عهد بدین جای رسانیدند که مرا تنها گذاشتند و به دست خویش با دشمن سپردند و من خود یقین دانم که این روز شام نکنم مگر آنکه از کشتگان باشم.^۳

محمّد اشعث گفت: فرمان برم و حالی کس فرستم و در امان تو با امیر عبیداللّٰه بکوشم.

ابومخنف گوید: چون عبیداللّٰه از حال مسلم خبر یافت، محمّد اشعث را با پانصد سوار برانگیخت تا گرد خانه طوَعَه را فرو گرفتند. مسلم زره در پوشید و شمشیر بر

۲. مکر و فریب

۱. خیانت

۳. تاریخ طبری ج ۲۸۸/۳ و ۲۸۹؛ القتوح ص ۸۶۰ و ۸۶۱؛ تجارب الامم ج ۵/۲؛ ارشاد مفید ص ۲۱۲؛ اللّهوف ص

۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱.

کشید^۱ و از سرای بیرون دوید و به تن خویش^۲ بر ایشان بتاخت و یکصد و هشتاد سوار بیفکند و دیگران بگریختند و از هر سوی به هزیمت شدند.^۳ پسر اشعث نزد عبیدالله کس فرستاد که کار بر این گونه گذشت، مرا به سواران و پیادگان مدد فرست. عبیدالله پانصد سوار دیگر بفرستاد، دیگر باره احتشاد^۴ نمودند و آن هشتصدواند مردم نیزه زن شمشیر گذار، بر آن جوان هاشمی نسب که سال عمرش هنوز عقد چهل نیافته بود^۵، به یک مرتبه حمله کردند و او مردانه پای ثبات بفشرد و همگان را با زبان تیغ، جواب باز گفت و بسیاری بکشت.

محمد اشعث دیگر باره با عبیدالله پیام داد که مرا به مردم جنگ و سواران دلیر مدد فرست. عبیدالله برآشفت و گفت: تَكَلَّتْكَ أُمَّكَ.^۶ تو چون با هزار سوار از حرب و کین مسلم فرومانی، پس چگونه باشی اگر ت به کسی فرستم که به شجاعت بسی از مسلم فزونتر بود و در مقام جنگ، سخت تر؟ و از این سخن، حسین بن علی علیه السلام را قصد داشت. محمد اشعث بدو پیام کرد؛ تو چنان دانی که مرا به مقاتلت بقالی از بقالهای کوفه و یا جرمقانی از جرامقه^۷ حیره^۸ خوانده - لا والله - که مرا به مقاتلت مردی شجاع و شیرین خشمگین و شمشیری بزان فرستاده‌ای.

عبیدالله پانصد سوار دیگر بفرستاد و بفرمود تا او را زینهار دهند و بفریبند تا مگر بر او دست یابند. و او زینهار نخواست و سخن ایشان نپذیرفت و به جان بکوشید و همی کشت و همی انداخت؛ مگر بر گذر او چاهی بکنند و سر آن با خس و خاشاک بپوشیدند و بر او حمله کردند. و او بر ایشان حمله کرد و ایشان عمداً به هزیمت شدند و او در پی ایشان چون شیر ژیان^۹ و پیل دمان^{۱۰} می‌رفت و می‌کشت و می‌افکند، ناگاه

۱. بیرون کشید.

۲. شخصاً، یک تنه

۳. مقتل ابی مخنف ص ۱۳۶ و ۱۳۷.

۴. اجتماع

۵. چهل سالش تمام نشده بود.

۶. نفرین است یعنی مادرت به عزایت بنشیند.

۷. جمع جرمقان: کشاورز

۸. محلی است بین نجف و کوفه.

۹. خشمگین.

بدان چاه فرو افتاد و آن مخاذیل^{۱۱} باز گشتند و جسم شریف او را به ضربهای پیاپی
بخستند. و محمد اشعث شمشیری بر گونه مبارک او فرود آورد و دندانهای شریف او
بپراکند و او را اسیر بگرفتند و در خاک و خون بکشیدند و جانب دارالاماره بردند. و
محمد اشعث شمشیر او بستد و زره او فرو کند.^{۱۲}

و عبدالله زبیر اسدی هم در این معنی گفت:

أَتْرَكَتَ مُسْلِمًا لَا تُقَاتِلُ دُونَهُ حَذَرَ الْمَنِيَّةِ أَنْ تَكُونَ صَرِيحًا^{۱۳}
وَقَتَلْتَ وَافِدَ آلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَ سَلَبْتَ أَشْيَافًا لَهُمْ وَ دُرُوعًا^{۱۴}
لَوْ كُنْتَ مِنْ أَسَدٍ عَرَفْتَ مَكَانَهُ وَ رَجَوْتَ أَحْمَدَ فِي الْمَعَادِ شَفِيحًا^{۱۵}

و چون مسلم بر ابن زیاد در آمد و کبریا و جبروت او بدید گفت: سلام بر آن کس
که با راستی گراید و از خاتمت ضلال بهراسد و خدای سبحانه را فرمان برد.
بلفضولی^{۱۶} بر او خیره گشت که چرا بر امیر سلام نگویی و خدمت نکنی؟

مسلم گفت: خاموش که عبیدالله بر من امیر نباشد، آن کس بر او سلام گوید که از او

بیندیشد.^{۱۷}

عبیدالله گفت: بر تو باکی نیست، چه سلام گویی و چه نگویی که اینک کشته شوی،
مسلم گفت: اگر تو مرا بکشی بسی سهل بود که پیش از تو بدتر از تو نیکوتر از من
بکشته است و هیچ کس به خُبث سرشت و مُثْلُهُ^{۱۸} قبیح و قتل زشت از تو سزاوارتر

۱۰. خروشان، خشمناکم ۱۱. جمع مخذول: خوار و پست

۱۲. فروکند: از تن در آورد، تاریخ طبری: ج ۳/۲۹۰

۱۳. ای پسر اشعث! آیا مسلم را رها کردی و با او نمی جنگی از بیم مرگ و از بیم کشته شدن؟

۱۴. و آن گاه فرستاده خاندان رسالت را کشتی و شمشیرها و زرههای آنان را گرفت.

۱۵. اگر از بنی اسد بودی به خوبی مقام و منزلت ایشان را درک می کردی و امید می داشتی که در قیامت مورد شفاعت

محمد ﷺ واقع می شدی. ۱۶. بسیار فضول، سبک معز

۱۸. قطعه قطعه کردن

۱۷. از او بیم و ترس داشته باشد.

نبود.

عبیدالله گفت: ای عاق^۱ و ای شاق^۲! بر امام وقت بیرون شدی و جماعت اسلام را پیراکندی و فتنه را بارور خواستی و اکنون چنین سخنان گویی؟ مسلم گفت: دروغ گفتمی که جمع اسلام را یزید و پدر او پیرا کند و فتنه را تو و پدر تو عبد بنی علاج بارور کرد و من خود امید می‌دارم که بر دست زشت‌ترین خلق خدای توفیق شهادت یابم.^۳ عبیدالله گفت: لا و الله! بل تو را نفس بفریفت و امیدها داد و حق سبحانه نگذاشت و حق را به مستحق خویش رسانید. مسلم گفت: یابن مَرَجانه! سزای این امر^۴ که بود؟ عبیدالله گفت: یزید بن معاویه، مگر^۵ گمان تو این بود که تو را در این امر نصیبی خواهد بود؟

مسلم گفت: به خدای که گمان نیست؛ بلکه خود یقین است و خدای داند که سزاوار این امر سبط رسول، امام وقت حسین بن علی است. ولی ما به رضای باری تعالی تن در دهیم و سپاس او به جای آوریم.

عبیدالله گفت: نه آخر از چه روی بر این شهر فراز آمدی^۶ و امر امت را پیراکندی و در کلمه ایشان تفرقه افکندی؟

مسلم گفت: چون این مردم مُنکر را آشکار کردند و معروف را نهان داشتند و به جز رضای امت بر ایشان حکم راندند و بدان چه خدای سبحانه از آن باز داشت باز نداشتند و بر سیره کسری و قیصر عمل راندند؛ مرا واجب افتاد به جانب ایشان شدن و به معروف باز داشتن^۷ و از منکر نهی کردن و به حکم تنزیل و سنت رسول باز خواندن.^۸

۱. عصیانگر

۲. ستیزه‌گر، ناساز

۳. الفتوح ص ۸۶۵، ۸۶۶؛ تاریخ طبری ص ۲۹۱؛ اللهوف ص ۱۲۱؛ مقتل ابی مخنف ص ۱۳۹؛ تجارب الامم ج ۵۲/۲.

۴. خلافت.

۵. شاید (قید تردید)

۶. وارد شدی.

۷. واداشتن، امر کردن

۸. اللهوف ص ۱۲۳؛ الفتوح ص ۸۶۳.

عبداللّه او را و آل علی را بسی دشنام داد. بُکَیْر بن حمران را گفت تا مسلم را فراز قصر برد و خون او را بریزد و جسد همایون او را از فراز قصر فرود^۱ اندازد. بُکَیْر چون خون او بریخت، بسی بهراسید و هولناک از قصر فرود آمد و می گفت چون او را بکشتم، مردی مهیب^۲ دیدم که انگشت خویش همی گزید و من به غایت بهراسیدم و خوف و فزع بر درون من استیلا یافت.^۳

عبداللّه گفت: تو را خیالی در نظر آمده است، دم فرو بند و این سخن باز پس مگوی. آن گاه بفرمود تا هانی را نیز به مسلم فرستند. هانی آنچه قبیله خویش بخواند و از عشیره خویش یاد کرد سودمند نیفتاد. غلامی از آنِ عبداللّه سر او برداشت و عبداللّه بفرمود تا کشته هر دو را گرد بازارها برآوردند و در برزنهها^۴ و محلّتها^۵ بگردانیدند.

عبداللّه بن زبیر اسدی^۶ هم در این واقعه گوید:

فَإِنْ كُنْتَ لَا تَدْرِينَ مَا الْمَوْتُ فَاَنْظُرِي إِلَى هَانِيٍّ فِي السُّوقِ وَابْنِ عَقِيلٍ^۷
إِلَى بَطَلٍ قَدْ هَشَّمَ السَّيْفُ وَجْهَهُ وَآخِرَ يَهُوِيٍّ مِنْ طِمَارٍ قَتِيلٍ^۸
أَصَابَهُمَا فَرْخٌ^۹ الْبَغِيِّ فَاصْبِحَا أَحَادِيثَ مَنْ يَسْرِي بِكُلِّ سَبِيلٍ^{۱۰}
تَرَى جَسَدًا قَدْ غَيَّرَ الْمَوْتُ لَوْنَهُ وَنَضَحَ دَمٌ قَدْ سَالَ كُلَّ مَسِيلٍ^{۱۱}

-
۱. پایین
۲. خوفناک و ترس آور
۳. چیره شد، مسلط گردید.
۴. کوچها
۵. محلّه‌ها
۶. برخی گفته‌اند این ابیات از فرزدق (م ۱۱۰ هـ) شاعر نامدار صدر اسلام است. الفخری، ابن طباطبا، ص ۱۱۵.
۷. اگر نمی‌دانی مرگ چیست؟ بنگر به اجساد هانی و ابن عقیل که چگونه در بازار افتاده است.
۸. به سلحشوری نظر کنید که شمشیر چهره‌اش را خرد کرده و دیگری را که از بالای قصر به زمین افتاده است.
۹. در مقتل ابی مخنف (ص ۱۴۵) و تاریخ طبری (ج ۲۹۳/۳): امر الامیر، اللهوف (ص ۱۲۳): جور البغی.
۱۰. دچار فرزند زناکار شده‌اند و ورد سخن کسانی که در شبانگاه سفر می‌کنند، گشتند.
۱۱. جسدی را می‌بینید که مرگ، رنگ آن را دگرگون ساخته و خون ریخته‌ای که به هر سو روان شده است.

فَتَّىٰ كَانَ أَحْيَىٰ مِنْ فَتَاةٍ حَيِّيَّةٍ ۚ وَأَقْطَعُ مِنْ ذِي شَفْرَتَيْنِ صَقِيلٍ^۱
 أَيْرَكِبُ اسْمَاءَ^۲ الْهَمَالِجِ^۳ آمِنًا ۚ وَقَدْ طَلَبْتَهُ مَذْحِجَ بَذْحُولٍ^۴
 يَطُوفُ حَافِيئِهِ^۵ مُرَادٌ وَكُلَّهُمْ ۚ عَلِيٌّ رِقْبَتِي مِنْ سَائِلٍ وَمَسْئُولٍ^۶
 فَإِنْ أَنْتُمْ لَمْ تَثَّارُوا بِأَخِيكُمْ فَكُونُوا بَغَايَا^۷ أَرْضِيَتْ بِقَلِيلٍ^۸
 و مدحجیان از شنیدن این ابیات بتافتند،^۹ ولی کاری گذشته بود و فرط^{۱۰} مهابت^{۱۱}
 و جلادت^{۱۲} عبیدالله در دلها جای گرفته و در مجاری عروق^{۱۳} جریان و سریان یافته،
 سخنی نتوانستند گفت و قصدی نتوانستند پیوست^{۱۴} و با این همه جملتی برآشفتند و
 بر سرای امارت انبوه شدند و تنی چند بکشتند تا کشته مسلم و هانی را از ایشان
 بگرفتند و بشستند و به خاک سپردند.^{۱۵}

۱. جوانی که از دختری آرمین با حیاطر و از شمشیر دودم تیز، بزاتر بود.

۲. یعنی اسماء بن خارجه که هانی را به نزد ابن زیاد برد.

۳. همالنج جمع هملاج، نوعی پرذون است. و آن چارپایی است که بار سنگین ببرد.

۴. آیا اسماء با آسایش خاطر بر مرکب راهوار سوار می‌شود و حال آنکه قبیله بنی مذحج از او انتقام هانی را خواهند گرفت.

۵. در اللهوف (ص ۱۲۳) و طبری (ج ۲۹۳/۳) و ابی مخنف (ص ۱۴۵): تطوف یا تطیف حوالیه.

۶. قبیله مراد دو طرف او می‌گردند و همه در انتظار کسی هستند که سؤال کند و از او سؤال شود.

۷. جمع بَغَى: زن بدکاره

۸. اگر انتقام خون برادران را نگرفتید، پس مانند زنان بدکاره باشید که به اندک مزدی خشنود شوند.

۹. جوشیدند و خروشیدند • ۱۰. بسیاری، فزونی

۱۱. ترسناکی و وحشتناک بودن

۱۲. جلادت: با صلابت و با قدرت بودن

۱۴. کاری نتوانستند بکنند •

۱۵. ر.ک: مقتل ابی مخنف ص ۱۴۵ و ۱۴۶؛ طبری ج ۲۹۳/۳؛ اللهوف ص ۱۲۴؛ تجارب الامم ج ۵۶/۲؛ ارشاد ص ۲۱۸؛

الفتوح ص ۸۶۰-۸۶۶.

حرکت امام از مکه به سوی عراق

چون امام حسین بن علی علیه السلام عزیمت عراق را مصمم کرد و پسر عم خویش مسلم بن عقیل را به کوفه فرستاد، عبدالله عباس و عبدالله زبیر هر دو به نزد او شدند و به اقامت خانه خدای اشارت کردند و از غدر و مکر و سوء عشرت^۱ و قُبْح سیرت مردم کوفه شرحی برانندند. امام فرمود: مرا جدم رسول خدای به کاری فرموده است و از فرمان او مرا گزیری نیست.

روز دیگر عبدالله عباس باز آمد و پرده مُنَاصَحَت و مُخَالَصَت ساز کرد^۲ و گفت اگر لابد به ترک خانه خدای و حرم جد خویش خواهی گفت، باری به جانب یَمَن و حجاز رو که در آن نواحی شیعه پدر تو امیرالمؤمنین علی بسیار باشند و تو را پناه دهند و به یاری تو برخیزند و در آنجا حصنهای محکم و درّه‌ها و کوهسارهای سخت بود که به وقت ضرورت به آن پناه توانی جُست، که کسی را با تو دست رس نبود.^۳

۱. بدرفتاری و زشتی کردار

۲. پرده ساز کردن؛ آشکار کردن، ظاهرسازی کردن؛ مناصحت: اظهار محبت و شفقت نمودن. در اینجا به معنای نصیحت و موعظه نیست زیرا وی با قیام حضرت مخالف نبود تنها در مورد فراهم نبودن مقدمات قیام تردید داشت. مخالفت: از روی صفا و خلوص گفتن.

۳. امام حسین علیه السلام روز یکشنبه ۲۸ رجب سال ۶۰ از مدینه به سمت مکه خارج شد. شب جمعه سوم شعبان وارد مکه

امام این سخن نپذیرفت و رای^۱ عراق دگرگون نکرد. عبدالله گفت: به خدایی خدای! اگر دانستی که سخن من می پذیری و نصیحت من می شنوی، از خدمت تو کناره نجستی و در نصرت تو بکوشیدمی تا همه خلق را به طاعت و تیاعت^۲ تو آوردمی.

امام بر او دعای خیر گفت و او را به حُسن نصیحت و یمن نَقِیْت^۳ بستود. و عبدالله عباس ناامید بازگشت و با عبدالله زبیرش اتفاق ملاقات افتاد و به طنز گفت: قَدْ قَرَّتْ عَيْنُكَ يَا بَنَ الرَّبِيرِ^۴ که حسین بن علی البته به عراق خواهد رفت و حجاز تو را صافی خواهد بود.

يَا لِكِ مِنْ قُبْرَةٍ بِمَعْمَرٍ
وَنَقَرِي مَا شِئْتَ أَنْ تُنَقِّرِي
خَلَا لِكِ الْجَوْ فَيُضِي وَاصْفَرِي^۵
قَدْ رَحَلَ الصِّيَادُ عَنْكَ فَاثْبِرِي^۶
هَذَا الْحُسَيْنُ خَارِجٌ فَاثْبِرِي
إِلَى الْعِرَاقِ رَاجِيًا لِلظَّفَرِ
قَدْ رُفِعَ الْفَخُّ فَمَاذَا تَحْذَرِي^۷

و عبدالله عمر به خدمت امام آمد و او را به ترک عراق و اختیار بیعت اشارت کرد.

→

شد. چهار ماه در مکه ماند. هشتم ذی الحجه، روز سه شنبه از آنجا خارج شد. ابن عباس در گفت و گویی با حضرت در روز ششم از حضرت خواست که به سوی مدینه رود. منابع ذیل این گفت و گو را نقل کرده اند:

اللّهوف ص ۱۲۴؛ طبری ج ۲۹۴/۳؛ تجارب الامم ج ۵۶/۲؛ مروج الذهب مسعودی ج ۵۵/۳؛ دارالاندلس، بیروت؛ اخبار الطوال دینوری ص ۲۴۴؛ انساب الاشراف بلاذری ج ۱۶۱/۳؛ دارالتعارف، بیروت؛ مقتل الحسين خوارزمی ج ۲۱۶/۱؛

الکامل فی التاریخ ج ۵۴۵/۲. ۱. عزم، تصمیم

۲. تبعیت و پیروی

۳. مشورت، خیرگی، خوش فکری

۵. ای پرستو که در خانه‌ای! خانه خلوت شد، تخم بگذار و آواز بخوان.

۶. و چه چه بزن و هر چه می خواهی دانه چین و تو را بشارت باد که دیگر دام گستر تو رفته.

۷. اینک این حسین است که از مکه خارج می شود پس به سوی عراق بر بکش با امید پیروزی که دیگر دام برچیده شده

و دیگر هراسی نیست.

امام علیه السلام فرمود: یا ابا عبدالرحمن! مگر خواری دنیا نزد خدای سبحانه ندانی؟ سر یحیی نبی را به نزد زانیه ای از بنی اسرائیل به هدیت بردند و خود بنو اسرائیل به هر روز هفتاد تن از پیمبران می کشتند و در بازارها می نشستند و به دادوستد بودند. و چنان بود که گویی کاری نکرده اند و با این همه خدای سبحانه بر عذاب ایشان عَجَلت نکرد و پس از روزگاری ایشان را بدان چه کرده بودند بگرفت و انتقام خویش از ایشان بستد.

ای ابا عبدالرحمن! از خدای پرهیز و نصرت من فرو مگذار.^۱

مگر^۲ به عرض امام رسید که تنی چند به فرمان یزید هم در حرم، پنهان قصد او دارند و مُتَرَصِد وقت و مُنْتَهَز^۳ فرصتند. نحواست که در آن خاک پاک چنین محظور افتد^۴ و حرمت حرم ضایع ماند. به روز ترویبه - هشتم ذی الحجّه - که روز قتل مسلم بن عقیل به کوفه بود، جانب عراق شد^۵ و پیش از بیرون شدن در میان جمع بایستاد و خطبه کرد و گفت:

«الحمد لله ماشاء الله ولا حول ولا قوة الا بالله و صلى الله على رسوله و سلم
حُطَّ الْمَمُوتُ عَلَى وُلْدِ آدَمَ مَخَطَّ الْقِلَادَةِ عَلَى جِدِّ الْفِتَاةِ وَ مَا أَوْلَهَنِي إِلَى اسْلَافِي
اشْتِاقُ يَعْقُوبَ إِلَى يَوْسُفَ وَ حُبُّ لِي مَضْرَعُ أَنَا أَلَا قِيَهُ كَأَنِّي بَاوْصَالِي يَنْقَطِعُهَا
عُسْلَانُ الْفَلَوَاةِ بَيْنَ النَّوَاوِيسِ^۷ وَ كَرِبَلَاءَ فَيَمْلَأُنْ مِنِّي أَكْرَاشًا^۸ جُوفًا وَ أَجْرِبَةً^۹ سَغْبًا

۱. ابا عبدالرحمان کنیه عبدالله بن عمر است. ر.ک: بحار الانوار ج ۴۴/۳۶۴.

۲. همانا (قید تأکید) ۳. انتهاز: فرصت دست دادن، وقت جستن

۴. امر ناشایست و نابایست اتفاق افتد.

۵. در این روز حضرت حج تمتع خود را تبدیل به حج عمره کرد. زیرا احتمال آن رفت که وی را دستگیر کنند یا به قتل برسانند و حضرت برای شکسته نشدن حرمت حرم، در روز هشتم راهی عراق شد.

۶. جمع عاسل: گرگی که در دویدن می لرزد.

۷. جمع ناووس: مقبره مسیحیان در نزدیکی سرزمین نینوا بوده است.

۸. جمع کرش: شکم بزرگ ۹. جمع جراب: اذیان

لا محیص عن یوم حُطَّ بِالْقَلَمِ رَضَى اللهُ رِضَانًا اَهْلَ الْبَيْتِ نَصِيرًا عَلَى بَلَائِهِ وَيُؤَفِّقُنَا
 اَجْوَرَ الصَّابِرِينَ لَنْ تَشُدَّ عَنْ رَسُولِ اللهِ لُحْمَتُهُ وَهِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فِي حَظِيرَةِ الْقُدْسِ
 تَقْرَبُهُمْ عَيْنُهُ وَيُنْجِزُ لَهُمْ وَعْدَهُ مَنْ كَانَ فِينَا بِاِذْلًا مُهْجَتَهُ، مُوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللهِ نَفْسَهُ
 فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا فَاِنِّي رَاِحِلٌ مُصْبِحًا اِنْ شَاءَ اللهُ تَعَالَى.^۱»

پس از سپاس خدای سبحانه و اعتراف به فضل مشیت و شمول حول و قوت او، و
 درود بر رسول و آل او می گوید:

«مرگ قلاده صفت، پیرامن بنی آدم فرا گرفته که البته از او گزیری نتواند بود و
 مرا به صحبت نیاکان و اسلاف بزرگوار خویش همان آرزومندی است که
 یعقوب نبی را به پسر خویش یوسف بود و مرا آن زمین که خویش را بدان جای
 فتاده خواهم دید از این زندگانی بسی بهتر بود. گویی عضوهای خویش
 همی نگرم که گرگان بیابانها در زمین کربلا از یکدیگر همی برند و شکمهای تهی،
 بدان همی آکنند. از آن روز که با قلم برکشیده اند گزیری نباشد و رضای ما اهل
 بیت همان رضای خداوند باشد؛ بر بالای او صابریم و او مزد صابران به وفا
 همی دهد و آرومت^۲ پاک و گوشت تن رسول هرگز از رسول جدا نماند، بلکه در
 حَظِيرَةُ قُدْسِ^۳ و بهشت عدن با او بود و چشم او بدان روشن باشد و وعد خویش
 در حق ایشان به ادا رساند. هر کس جان خویش در طلب رضای ما بذل کند و بر
 دیدار پروردگار، تن در دهد و ثبات ورزد، با ما کوچ کند که ما را بامدادان عزم
 رحیل است ان شاء الله تعالی.»

۱. اللهوف ص ۱۲۶؛ کشف الغمه علی بن عیسیٰ اربلی، ج ۲۹/۲، کتابخانه بنی هاشم تبریز، ۱۳۸۱ هـ؛ مشیرالاحزان ص

۴۱؛ بحارالانوار ج ۳۶۶/۴۴؛ العوالم ج ۲۱۶/۱۷؛ اعیان الشیعه ج ۵۹۳/۱

۳. بهشت

۲. اصل و نژاد

امام در راه عراق

بامدادان بار بربست و مَحْمِلها راست کرد و از مَكّه بیرون شد و راه عراق گرفت.

تنعیم^۱

چون به تنعیم گذشت، کاروانی دید که از یمن، هدیتی بار داشت و بُحَیْر بن رَیْسان جَمَیْری کارگزار یمن آن هِدِیْت به یزید فرستاده بود و از این تهنیت بدو تَقَرَّب جُسْتَه، امام آن هدیت را برداشت و در میان یاران تفرقه کرد^۲ و کاروانیان را گفت: هر که دوست دارد با ما جانب عراق شود و کرای^۳ او به وفا داده شود و حقّ صحبت^۴ او نیکو گزارده آید، و آنکه صحبت ما نخواهد با جای خویش بازگردد و کرای خویش تا بدین جای بستاند.^۵

۱. محلی است یک فرسخی مکه، سمت راست آن کوهی است که آن را نعیم و طرف چپ آن، کوه دیگری است که آن را ناعم گویند، وادی نعیمان، نزدیکترین مواقبت جهت مُحْرَم شدن است. معجم البلدان ج ۴۹/۲.

۲. تقسیم کرد ۳. دستمزد ۴. مصاحبت و همراهی

۵. مقتل ابی مخنف (وقعة الطف) ص ۱۵۷؛ تاریخ طبری ج ۲۹۶/۳؛ ارشاد ص ۲۱۹؛ مقتل خوارزمی ج ۲۲۰/۱؛ اللهوف ص ۱۳۰؛ بحار الانوار ج ۳۶۷/۴۴؛ مثیر الاحزان ص ۴۲.

ذات عِرق

طایفه‌ای با او همراه شدند و طایفه‌ای از موافقت او سر باز زدند و به جانب یمن بازگشتند. چون به ذات عِرق^۱ رسید، بشیر بن غالب^۲ را دید که از جانب کوفه همی آید، از مردم عراق سخن پرسید. گفت: دل‌های ایشان با توست و تیغ‌های ایشان با آل اُمّیه^۳. امام فرمود: راست گفت اخو بنی‌اسد خدای سُبْحانه آنچه خواهد کند و بدان چه ارادت نماید حکم فرماید.

تعلیبه

چون به ثعلبیه^۴ رسید، به وقت زوال اندکی بغنود،^۵ ناگاه بیدار شد و فرمود: هاتفی شنیدم که همی گفت: شما بشتاب همی روید و مرگ شما را به بهشت می‌دواند. پسر او علی بن الحسین گفت: ای پدر مگر ما بر حق نباشیم؟ فرمود: چرا سوگند به خدای که بازگشت همه بندگان سوی اوست. علی گفت: چون چنین بود ما را از مرگ باکی نباشد. ابو عبد الله او را دعا گفت و فرمود: خدای سُبْحانه تو را جزای خیر دهد!^۶

۱. محلی است واقع بین نجد و تهامه.

۲. یشر یا فرزدق بن غالب اسدی کوفی و برادرش بشیر بود. در اینجا بشیر اشتباه است. فرزدق از یاران امام حسین و امام سجاد علیهما السلام بود. از دست ابن زیاد گریخت و به کوفه رفت و سپس روانه حجاز شد. در سال شصت به زیارت حج رفت و لذا نتوانست به همراه امام به کربلا برود. اشعار او در مدح امام سجاد ورد زبان عام و خاص است. ر.ک: مستدرک علم الرجال، علی نمازی ج ۳۳/۲، چاپ حیدری، تهران، ۱۴۱۴ هـ؛ تجارب الامم ج ۵۷/۲؛ اللهوف ص ۱۳۱.

۳. عقدالفرید ج ۱۲۵/۵.

۴. منطقه‌ای است در مسیر مکه به کوفه و نخستین بار ثعلبیه بن عمر در آنجا اقامت کرد. سپس به ثعلبیه موسوم شد.

معجم البلدان ج ۷۸/۲. ۵. خوابید، استراحت کرد. ۶. اللهوف ص ۱۳۱.

و آن شب بدان جا بماند. بامدادان مردی^۱ از اهل کوفه فرارسید و بر او سلام کرد و گفت: یابن رسول الله! تو را از خانه خدای و حرم جدّ خویش که بیرون خواست و از چه بدین سوی شدی؟! چه بدین سوی شدی؟!!

امام فرمود: وای بر تو! آل امیه مال من بگرفتند و حشمت^۲ من بردند و از ناموس من به زشتی یاد کردند و اکنون خون مرا همی طلبند. و به خدای سوگند که این جماعت تباه کار مرا بکشند و خدای سبحانه ذلّی شامل^۳ و سیفی قاطع بر ایشان بپوشاند و بر ایشان کسی گمارد که ایشان را خوار کند، بدان مثبت^۴ که از قوم سبا خوارتر شوند؛ بدان گاه که زنی بر ایشان ملک می راند و در مال و خون ایشان به ناروا حکم می کرد.^۵

و چون عبیدالله را از نهضت امام خبر شد، حصین بن نمیر، شحنه^۶ کوفه را برانگیخت تا بر حدود عراق از قادیسیه و حقان و قططانیه، سواران و دیدبانان گذاشت تا راه کوفه بر او باز بندند^۷ و اطراف عراق را صیانت کنند.

حاجز

و چون امام به حاجز^۸ رسید، قیس بن مسهر الصیداوی را به کوفه فرستاد و هنوزش از مسلم خبری نبود و این نامه را نوشت:

۱. او را اباهزه از دی می گفتند.

۲. ادب، حیا، عیال، ذمام.

۳. خواری و ذلتی فراگیر

۴. اندازه، مانند

۵. اللهوف ص ۱۳۲، مقتل الحسین خوارزمی ج ۲۲۶/۱؛ بحار الانوار ج ۳۶۸/۴۴.

۶. داروغه، پاسبان شهر

۷. سد کنند.

۸. بیابانی است بالای نجد، جایی که اهل کوفه و بصره آن گاه که قصد مدینه کنند، از آن سو روند. معجم البلدان ج

۲۹۰/۴؛ تاج العروس ج ۱۳۹/۳.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«من الحسين بن علي الى اخوانه من المؤمنين و المسلمين

سلام عليكم

فأني احمد اليكم الله الذي لا اله الا هو

اما بعد، فإن كتاب مسلم بن عقيل جائي يُخبرني فيه بحُسن رأيكم و إجتماع ملائكتكم علي نصرنا و الطلب بحقنا فسألت الله أن يُحسن لنا الصُنع و أن يُصيبكم^۱ علي ذلك أعظم الأجر و قد شخّصت إليكم من مكة يوم الثلاثاء لِثمانٍ مَضين من ذى الحجة يوم التروية فإذا قدِم عليكم رسولِي فَأَنكَمِشُوا^۲ في أمرِكُم و جِدُوا فإني قادمٌ عليكم في أيامي هذه.

و السلام عليكم و رحمة الله و بركاته»^۳

پس از تحیت ایشان به سلام می فرماید:

نامهٔ مسلم بن عقیل به من رسید و مرا از حُسن رأی و اتفاق جمع که شما راست، در نصرت کلمه و طلب حقّ ما خبر آورد و من از خدای سبحانه درخواستم که صُنع^۴ خویش دربارهٔ ما نیکو کند و شما را بدین حُسن عقیدت که ظاهر ساختید، ثواب عظیم و اجر جزیل دهد. و من خود روز سه‌شنبه، هشتم ذی‌الحجه روز ترویه، جانب شما شدم و چون رسول من بیاید، در کار خویش سعی کنید و به جد^۵ شوید که هم در این چند روز خواهم رسید.

۱. وقعة الطف: أن يُصيبكم . ۲. وقعة الطف: فأكمشوا أمرکم، ص ۱۶۰.

۳. طبری ج ۱/۳؛ ارشاد ص ۲۲۰؛ بحار الانوار ج ۳۶۹/۴۴ . ۴. کار، رفتار.

۵. کوشا و مهتّا باشید .

قادسیه

چون قیس به قادسیه^۱ رسید، حُصَین بن ثُمیر او را بگرفت و هر دو دست او بر کتف فرو بست و به عبیدالله فرستاد.

عبیدالله گفت: می‌بایست بر منبر شوی و آن دروغگوی پسر دروغگوی را دشنام دهی و در معایب و مثالب^۲ ایشان فصلی بپردازی.

قیس بر منبر شد و خدای سبحانه را ثنا گفت و بر رسول و آل او درود فراوان و تحیت بی پایان فرستاد و علی و آل علی را بسی بستود و آفرینها گفت. و عبیدالله و آل امیه را نفرینها کرد و گفت: من از جانب پسر رسول خدای امام وقت حسین بن علی بدین جای آمدم و او را به فلان جای گذاشتم. سبقت جوید و زی^۳ او گرایید و دعوت او را اجابت کنید تا از رستگاران باشید.

عبیدالله بفرمود تا او را از فراز دارالاماره سرایشب فرو افکنند. هنوزش رَمَقی باقی بود که مَخْذُولی سر از او جدا کرد. کسی بر او ملامت کرد و این جَلَّافَت^۴ بر او عیب شمرد. گفت: حاشا مرا با او سابقه عداوتی نبود. او از آن سَقَطَه^۵ بسی رنجه بود و من خواستمی که بیاساید!^۶

و امام حسین بن علی علیه السلام از حاجز روان گشت و بر آبی رسید، عبدالله بن مطیع در کنار آب فرود آمده بود. چون ابو عبدالله را بدید بر پای خاست و گفت: پدر و مادرم فدای تو باد یا بن رسول الله! تو را چه بدین جای کشید؟

۱. محلی است تا کوفه ۱۵ فرسنگ فاصله دارد. اول شهر در تاریخ تمدن سرزمین عراق تا بیابانهای حجاز بوده است. نبرد قادسیه در صدر اسلام به فرماندهی سعد بن ابی وقاص و حمله به ایران در آنجا صورت گرفت.

۲. جمع مثلبه: عیب و نقص

۳. سوی

۴. بی‌رحمی و سنگدلی

۵. سقوط، سرنگون شدن

۶. تجارب الامم ج ۵۷/۲ و ۵۸؛ وقعة الطف ص ۱۶۰؛ ارشاد ص ۲۲۰؛ البدایة والنهایة ج ۱۸۱/۸؛ بحار الانوار ج ۳۶۹/۴۴؛

ینابیع المودة ص ۴۰۵؛ اخبار الطوال ص ۲۴۵؛ مثير الاحزان ص ۴۲.

گفت: معاویه بدان صفت که به تو رسیده است بمرد و مردم عراق به من نامه‌ها نوشتند و مرا جانب خویش خواستند.

عبدالله مطیع گفت: یابن رسول الله! حرمت اسلام را ضایع مگذار و حرمت خویش را پاس دار و بر حرمت عرب بیخشی. آنچه به دست آل امیه است، اگر بطلبی بر تو ابقا نکنند و چون تو کشته شوی، این سه حرمت ضایع ماند و اسلام را وقع^۱ برخیزد و آل امیه پس از تو از دیگری نهراسند و در خون و مال مسلمانان به ناروا حکمها رود.^۲

ابو عبدالله بدین سخن التفاتی نفرمود و روان گشت. تنی چند که ملازم خدمت زهیر بن القین^۳ بودند، حکایت کردند که از مکه با امام حسین بن علی بیرون شدیم و بر ما بسی گران بود که با او به یک جای فرود آییم. چه، عاقبت کار او نیک می‌دانستیم؛ ولی چون به جایی رخت بنهادی^۴ ما را از فرود آمدن چاره نبود. ناچار به جای دیگر فرود می‌آمدیم، مگر روزی ملازمی از آن او بیامد و به زهیر سلام داد و گفت: ابو عبدالله را با تو حاجتی است، او را اجابت نمای. همگان به تحیر فرو شدیم و اندیشه فراوان بر درون ما استیلا یافت. مگر دایلم^۵ زن او بانگ برآورد که پسر رسول

۱. اعتبار و حیثیت از دست می‌رود.

۲. تاریخ طبری ج ۳۰/۱۳؛ ارشاد ۲۱۱؛ وقعه‌الطف ص ۱۶۰؛ عقدالفرید ج ۱۱۸/۵.

۳. وی نخست از هواداران عثمان بود و می‌پنداشت که وی مظلوم کشته شده لذا با امام علی علیه السلام میانه خوبی نداشت. و ناخواسته در راه مکه به کوفه با امام هم مسیر شده بود. زهیر در این راه به امام پیوست و در نبرد نابرابر کربلا فرماندهی جناح راست را عهده داشت و سپس همان جا به شهادت رسید.

ر.ک: رجال شیخ طوسی ص ۷۳، منشورات شریف رضی، قم؛ انساب‌الاشراف ج ۱۶۷/۳.

۴. منزل کردن، اقامت گزیدن. همراهان زهیر سعی می‌کردند در هیچ منزل نزدیک کاروان امام حسین، خیمه نزنند تا مجبور شوند با آنها ملاقات کنند مگر در این منزل که امام نماینده خود را به سوی زهیر فرستاد.

۵. دایلم دختر عمر همسر زهیر در صحنه عاشورا حضور فعال داشت. ر.ک: ترجمه‌الامام‌الحسین من کتاب‌الطبقات، چاپ مجله تراثنا، شماره ۱۰ ص ۱۹۰؛ اعلام النساء المؤمنات، محمد حنون، ص ۳۴۱، انتشارات اسوه ۱۴۱۱ هـ.

خدای تو را می خواند، چه شود که فرا شوی^۱ و سخن او بشنوی و حاجت او بدانی و خدمت کنی و بازگردی؟

زُهر به خدمت امام شد و نه بس زمانی برآمد که گشاده روی و خندان بازگشت و خرگاه^۲ و اثاث خویش بیفکند و زن را با بنی اعمام^۳ خود به قبیله بفرستاد و به جانب حسین تحویل کرد و یاران را گفت: هر کس دوست دارد با من در نصرت پسر رسول خدای همراهی کند و جان و مال خود را در رکاب همایون او ببازد [با من همراه شود]، وگرنه داند که این آخر عهد من است و مرا باز پس نخواهد دید. و من در یکی از عَزَوَات به عهد رسول بسی مسرور بودم که فتحی بزرگ برآمده بود و غنیمتی وافر دست داده؛ ابو عبدالله^۴ سلمان فارسی می گفت: بدین فتح و پیروزی خشنود شدید و بدین غنایم شادمان گشتید و چون سید جوانان بهشت و بزرگ آل رسول را دریابید و در رکاب او خون خویش بریزید، بسی شادمانتر و فرحناکتر باشید.^۵

خُرَیمیه

چون به خُرَیمیه^۶ رسید، یک شب و یک روز بدان جای بماند. بامدادان خواهرش زینب بدو گفت: دوشینه چون پاسی از شب بگذشت، از برای حاجتی بیرون شدم یکی را شنیدم که می گفت:

۱. پیش و سوی او روی، ۲. خیمه گاه

۳. جمع عم: بنی اعمام: عموزادگان

۴. از شواهد دیگری است که حضرت رسول ﷺ به اصحاب خود خبر شهادت امام حسین را داده بود.

۵. ر.ک: روضة الواعظین فتال ص ۱۵۳؛ مقتل خوارزمی ج ۱/۲۲۵، وقعة الطف ص ۱۶۲؛ ارشاد ص ۲۲۱.

۶. توقفگاه حجاج است پس از ثعلبیه که ۳۲ میل با آنجا فاصله دارد. معجم البلدان ج ۲/۳۷۰.

أَلَا يَا عَيْنُ فَاحْتَفِلِي بِجُهْدٍ وَ مَنْ يَبْكِي عَلَى الشَّهْدَاءِ بَعْدِي^۱
عَلَى قَوْمٍ تَسْوَقُهُمُ الْمَنَايَا بِمَقْدَارِ الْإِنْجَازِ وَعَدِي^۲
امام فرمود: باکی نباشد آنچه خدای خواهد، خواهد شدن.

ذَرُود

دو تن از بنی اسد گفتند چون حج بگزاردیم، همت بر ملازمت حسین گماشتیم و به شتابی هر چه تمامتر بر اثر او روان شدیم تا بنگریم که مال^۳ حال او بر چه صفت خواهد بود؟ و در ذرود^۴ بدو پیوستیم. مگر مردی از کوفه همی آمد، چون حسین را بدید از راه کناره شد. حسین اندکی درنگ فرمود و گویی دیدار او می خواست و روان گشت. و ما جانب آن مرد شدیم و بدو سلام کردیم و گفتیم: تو از کدام نژادی؟ گفت: از بنی اسد. گفتیم: ما نیز اسدی باشیم.

اگر از کوفه خبری باشد ما را بازگویی. گفت: من از کوفه بیرون نشدم مگر آنکه دیدم که مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را بکشتند و گرد بازار و برزن بر آوردند و از بلندیاها درآویختند. و ما از این سخن بسی کوفته خاطر^۵ شدیم و باز گشتیم. و چون به ثعلبیه فرود آمدیم، خدمت حسین شدیم و تحیت گفتیم و آن خبر به شرح عرض دادیم و التماس کردیم که از آن عزیمت بازگردد و با حرم رسول رود. حسین اشک در دیدگان بگردانید و فرمود: «أَنَا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» و جانب

۱. ای چشم! بسیار اشک بریز و کیست که پس از من بر شهدای ما گریه کند؟

۲. بر خاندانی که مرگ، چنانکه مقدر است کاروان آنان را به وعده گاه می راند تا وعده به وفا رسد.

۳. عاقبت

۴. منزلگاه معروفی است در مسیر حجاج بغداد و واقع بین ثعلبیه و خزیمه از سمت کوفه می باشد.

۵. رنجیده خاطر

بنی عقیل نگریست و فرمود:

رأی شما چیست که مسلم را بکشند؟

بنی عقیل گفتند: به خدای بازنگردیم تا خون خویش از ایشان نستانیم و یا از آن شربت که بدو چشانیدند نجشیم. حسین در ما نگریست و فرمود: پس از اینان در زندگانی نیکویی نباشد.

و ما دانستیم که او بر آن عزیمت سخت ثابت است و بر او دعا گفتیم و او بر ما دعا فرمود. مگر کسی گفت: یابن رسول الله! تو چون مسلم نیستی و اگر مردم کوفه تو را ببینند البته جانب تو فرو گذاشت نمایند.^۱ و او از این سخن پاسخی نفرمود و روان شد.^۲

همام^۳ بن غالب بدو رسید و بر او سلام کرد و گفت: یابن رسول الله! چگونه به مردم کوفه اعتماد کنی با آنکه پسر عم تو مسلم را کشتند!؟

امام بگریست و گفت: خدای سبحانه مسلم را بیامرزد و او هرآینه جانب روح و ریحان و جنّت و رضوان روان گشت؛ آنچه بر او بود قضا کرد و آنچه بر ماست هنوز باقیست و این چند بیت را فرو خواند:

فَإِنْ تَكُنْ الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفِيسَةً فَعَدَا^۴ ثَوَابِ اللَّهِ أَعْلَىٰ وَ أَسْبَلُ^۵
وَ إِنْ تَكُنْ الأَبْدَانُ^۶ لِلْمَوْتِ أُتِشِئْتُ قَتَلَ امْرَأًا بِالسَّيْفِ وَ اللَّهُ أَفْضَلُ^۷

۱. دریغ نکنند، کوتاهی و اهمال نکنند.

۲. وقعة الطف ص ۱۶۵؛ ارشاد ص ۲۲۲؛ مقتل الحسین خوارزمی ج ۱/۲۲۸، بحارالانوار ج ۴۴/۳۷۳.

۳. فرزذق ۴. اللهوف: فان

۵. اگر دنیاگرانقدر به حساب می آید، پس منزلی که ثواب و پاداش الهی است بالاتر و شریفتر است.

۶. الابدان اصح است که از لهوف اخذ کردیم و اللذات در متن اشتباه است.

۷. اللهوف: فی

۸. و اگر چنین است که بدنها برای مرگ خلق شده است، پس به خدا سوگند، کشته شدن انسان با شمشیر بهتر است.

وَإِنْ تَكُنْ الْأَرْزَاقُ قِسْمًا مَقْدَرًا
فَقَلَّةٌ حِرْصِ الْمَرْءِ فِي الرَّزْقِ أَجْمَلٌ^۱
وَإِنْ تَكُنْ الْأَمْوَالُ لِلتَّرِكِ جَمْعُهَا
فَمَا بَالٌ مَتْرُوكٍ بِهِ الْحُرِّيَّةُ بَخْلٌ^۲

۱. اگر روزیها معین و معلوم است، پس کمی طمع انسان در آن زیبا تر است.

۲. اگر جمع اموال برای این است که روزی رها شود، پس چرا آزاد مرد بر آنچه می‌بایست ترک گفت، بخل می‌ورزد؟
ر.ک: اللهوف ص ۱۳۵؛ بحار الانوار ج ۳۷۴/۴۴؛ مثير الاحزان ص ۴۵؛ مناقب ابن شهر آشوب ج ۹۵/۴؛ كشف الغمة ج ۲۸/۲؛ الدعفة الساکبه ص ۲۴۶، مؤسسه اعلمی، بیروت، ۱۴۰۹ هـ.

ملاقات خُر با امام (ع)

مگر روزی به وقت زوال که امام با یاران روان بود، یکی به بانگ بلند تکبیر گفت. امام فرمود: تو را چه شد که به ناهنگام تکبیر گویی؟ گفت: درختان نخیل دیدم و دیگری گفت: بدین زمین نخلستان نباشد؛ همانا اینکه تو بینی سنانهای نی و گوشهای ستوران^۱ است. امام فرمود: من نیز همین بینم. و فرمود تا یاران در جانب چپ زنند و به ذی حُسم^۲ پشت دهند و آن سواران فرا رسیدند و چون ایشان را بر این صفت دیدند هم به ذی حُسم روی بگردانیدند. و گویی سنانهای ایشان چون نیش زنبوران تیز کرده بود و عَلمهای ایشان چون پر پرندگان گسترده. و یاران امام به ذی حُسم پیشی گرفتند و فرود آمدند و پرده‌ها درکشیدند و خیمه‌ها راست کردند. و آن سواران برسیدند و یکهزار تن بودند. و امیر ایشان حرّ بن یزید التمیمی بود، از اشراف عرب و بزرگان قبایل. و به وقت زوال در برابر امام صف برزدند و امام و یاران همگان به اندیشه شدند و شمشیرها حمایل کردند و دستها بر قبضه شمشیر یازیدند. و امام جوانان جمع را بفرمود تا آن گروه را آب دهند و آن ستوران را سیراب کنند و خود ابو عبدالله - سلام

۱. چهار پایان

۲. ذو حُسم صحیح است که در متن ثبت شد و در نسخه اصل ذی‌خشب بود که اشتباه است و ذو حُسم نام کوهی است نزدیک کوفه که امام فرمودند آنجا سنگر می‌گیریم. ر.ک: تاریخ طبری ج ۳۰۵/۳؛ وقعة‌الطف ص ۱۶۸؛ ارشاد ص ۲۲۳.

اللّه علیه - با ایشان موافقت فرمود و به دست مبارک بر ایشان آب می داد و دلنمودگی می فرمود.^۱

چون وقت نماز پیشین^۲ رسید، حجّاج بن مسروق از یاران امام بانگ نماز برداشت و امام از پرده بیرون شد، ازار^۳ فرو بسته و ردای رسول بر دوش افکنده و نعلین او به پای کرده؛ نخست در میان جمع بایستاد و خدای سبحانه را یاد کرد و بر رسول و آل او درود فرستاد و گفت: ای مردم! من بر شما نیامدم تا نامه های شما به من رسید و بریدان^۴ از جانب شما به من نیامد که جانب ما آی که ما را امامی و پیشوایی نیست، شاید خدای سبحانه ما را به مکان تو بر هدایت جمع کند و به راستی باز دارد^۵. اکنون اگر هم بر آن عقیدت باشید، اینک عهد خویش تازه کنید و مرا پیمانی که سکون نفس و طمأنینت خاطر آرد، باز دهید؛ و اگر چنین نکنید و از مَقْدَم من کراهت ورزید، هم اکنون مرا به حال خویش گذارید تا بازگردم و به جای خویش شوم.

هیچ کس از این سخن پاسخ نداد و به کلمه ای سخن نزد. آن گاه حجّاج را فرمود^۶ تا اقامه نماز گوید و حرّ بن یزید را گفت اگر با یاران خویش خواهی نماز گزارد بگزار. حرّ بن یزید گفت: تو نماز گزار تا ما نیز با تو نماز گزاریم. و چون نماز بگزارند، هر کس با جای خویش شد و در ظلّ خيام^۸ و به پای ستوران جای گرفت.

و چون وقت نماز بازپسین^۹ رسید، ابو عبدالله هم بر آن صفت بیرون شد و نماز پسین را بگزارد و روی فرا جمع کرد و گفت: ای مردم! اگر از خدای سبحانه پرهیزید و جایگاه حق بشناسید، خدای سبحانه را بسی خوشنود کرده باشید، ما خاندان رسالتیم

۱. وقعة الطف ص ۱۶۹؛ تجارب الامم ج ۵۸/۲ و ۵۹؛ الفتوح ص ۸۷۶ و ۸۷۷؛ طبری ج ۳۰۶/۳؛ اللهوف ص ۱۲۷، ارشاد

۲. ظهر

ص ۲۲۴؛ بحار الانوار ج ۳۷۶/۴۴.

۵. وا دارد.

۴. برید: نامه رسان

۳. شلوار

۸. در سایه خیمه ها

۷. امر کرد.

۶. به

۹. بازپسین یا پسین: عصر

و به ولایت این امر از هر کس سزاوارتریم. و این مردم دعوی چیزی همی کنند که ایشان را نیست و در شما بر سیره^۱ ظلم و عدوان همی عمل رانند و اگر شما بر حق ما جهل ورزید و از قدوم ما کاره^۲ شوید و رأی خویش دیگرگون کنید، من به جای خویش بازگردم و شما را به حال خویش گذارم.

حزبن یزید گفت: این سخن دو نوبت به زبان آوردی و به خدای سوگند که ما را از آن نامه‌ها و بریده‌ها خبری نباشد.

ابو عبدالله، عقیبه بن سمعان را بفرمود تا نامه‌ها بیاورد و پیش چشم حزبن یزید بپراکند. حزر نامه‌ها پدید و فرو خواند و گفت:

ما از این مردم نباشیم. و هرآینه عبید زیاد ما را فرموده است چون به تو رسیدیم از تو جدایی نگیریم تا تو را به کوفه بریم و در دست عبید زیاد نهمیم.

ابو عبدالله گفت: مرگ از این عزیمت^۳ بر تو نزدیکتر بود. و یاران را گفت بخیزید^۴ و سوار شوید و بازگردید. چون اندکی روان شدند، آن جمع راه بر ایشان باز بستند.

ابو عبدالله با حزر گفت: ثکلتک أمک ما ترید؟^۵

حزر گفت: اگر غیر از تو از عرب نام مادر من بر این صفت بردی، هر که بودی پاسخ دادمی ولی از مادر تو سخن نیارم گفت، مگر آنکه نیکو گویم و به نیکی نام برم.

ابو عبدالله فرمود: حالی چه خواهی کرد؟

گفت: تو را بر حسب فرمان عبید زیاد به کوفه بایست شدن و با بیعت یزید تن در

دادن.

ابو عبدالله فرمود: من این سخن نشنوم و این کار نکنم.

حزر گفت: من نیز تو را باز نگذارم. و سه نوبت این سخن در میان ایشان رفت.

۱. شیوه

۲. ناخشنود

۳. تصمیم

۴. بر پا شوید

۵. مادرت در عزایت بنشیند، چه می خواهی؟

ابو عبدالله فرمود: چون چنین است، من و تو لختی برکنار رویم و جنگ آغازیم، اگر ظفر تو را آمد، مقصود خویش یافته باشی و اگر مرا فیروزی بود، چون تو نمایی بر این جمع سخنی نماند.

حُر بن یزید گفت: مرا به جنگ فرموده‌اند، حالی که به کوفه نیایی، جانب دیگر گیر تا من به عبید زیاد نامه کنم که حسین راه دیگر گرفت و مرا بدو، دست‌رس نبود، باشد که خدای سبحان مرا از این ورطه، خلاصی دهد و از این واقعه، عافیت ارزانی دارد.

ابو عبدالله جانب دیگر گرفت و حرّ با یاران ملازم آن جانب گشت. و ابو عبدالله را همی گفت: ای پسر رسول خدای! بر جان خویش بیخشای. چه، می‌دانم که اگر با این قوم درافتی، بناچار کشته شوی و کس تو را یاری نکند. ابو عبدالله فرمود: مرا از مرگ می‌ترسانی و چنان دانی که چون من کشته شوم شما بیاسایید و بلا از شما برخیزد؟! و من همان گویم که یکی از اوس^۱ پسر عمّ خویش را گفت، بدان روزگار که او نصرت رسول می‌خواست و پسر عمّ او می‌گفت چه روی که کشته شوی؟! کشته شوی؟! کشته شوی!؟

سامضی و ما بالموتِ عارٌّ علی الفتی
و واسی الرجال الصالحین بنفیه
وَ فارقَ مَثُوراً وَ ودَّعَ محرماً^۲
فإن عِشْتُ لَمْ أَدَمُّ وَإِنْ مِتُّ لَمْ أَلَمَّ
کفنی بِكَ ذُلًّا أَنْ تَعِيشَ وَ تُرغماً^۳

آن‌گاه ابو عبدالله روی به یاران کرد و گفت: از شما کسی هست که بیراهه راهی

۱. قبیله اوس که زمان ظهور اسلام با قبیله خزرج متحد شدند.

۲. خواهم مُرد و مرگ بر جوانمرد عار و ننگ نیست، آن‌گاه که نیت او حق باشد و بر اسلام جهاد کند.

۳. و در راه مردان صالح جانفشانی کند و از بدبختی رهاگشته و گناهی را مرتکب نشود.

۴. اگر زنده بمانم پشیمان نشوم و اگر بمیرم ملامت نشوم چه این ذلت تو را بس است که زنده باشی و خوار گردی.

ر.ک: تجارب الامم ج ۱/۲؛ ارشاد ص ۲۲۵؛ بحار الانوار ج ۲۳۸/۴۵؛ وقعة الطف ص ۱۷۳.

شناسد؟

طَرِمَاحَ كَفَّتْ: نَعَم يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ، وَ يِيشَ دَوِيدَ وَ اَيْنَ رَجَزِ مِی كَفَّتْ:

وَأَمْضِي بِنَا قَبْلَ طُلُوعِ الْفَجْرِ ^۱	يَا نَاقَتِي لَا تَدْعُرِي مِنِّي زَجْرِي
آلَ رَسُولِ اللَّهِ آلَ الْفَخْرِ ^۲	بِخَيْرِ فِتْيَانٍ وَ خَيْرِ سَفَرٍ ^۲
الطَّاعِنِينَ بِالرَّمَاكِ السُّمْرِ ^۴	السَّادَةِ الْبَيْضِ الْوَجُوهِ الزُّهْرِ
حَتَّى تُحَلِّيَ بِكَرِيمِ النَّجْرِ ^۵	الضَّارِبِينَ بِالسَّيُوفِ الْبُثْرِ
أَصَابَهُ اللَّهُ بِخَيْرِ أَمْرِ ^۶	الْمَاجِدِ الْجَدِّ الرَّحِيبِ الصَّدْرِ
يَا مَالِكَ التَّفْعِ مَعًا وَ الضَّرِّ ^۷	عَمْرَهُ اللَّهُ بِقَاءِ الدَّهْرِ
عَلَى الطَّغَاةِ مِنْ بَقَايَا الْكُفْرِ ^۸	أُمْدُدْ حَسِينًا سَيِّدِي بِالنَّصْرِ
يَزِيدًا لَا زَالَ حَلِيفَ الْخَمْرِ	عَلَى اللَّعِينِينَ سَلِيلِ صَخْرِ

وَ ابْنِ زِيَادٍ عَهْرِ بْنِ الْعَهْرِ^۹

و ابو عبد الله همی رفت تا به قصر بنی مُقاتل^{۱۰} رسید و بدان جا فرود آمد. خرگاهی برافراشته دید، از آن پیرسید. کسی گفت: عبيدالله بن الحر الجعفی است. او را بخواند.

۱. ای شتر! از این نحو راندن نترس و پیش از دمیدن بامداد ما را به مقصد برسان.

۲. که اینان بهترین جوانان و بهترین مسافرانند.

۳. خاندان رسول خدا و خاندان فخر و شرفند.

۴. بزرگان سفیدروی و روشن چهره، نیزه‌دارانی با نیزه‌های گندمگون.

۵. شمشیرزنان با شمشیرهای تیز تا فرود آیی نزد کریمانی پاک‌نژاد.

۶. بزرگوار و آزاد و گشاده سینه که خداوند به بهترین کار دچارشان کرده است.

۷. تا روزگار است، خدایش طول عمر دهد، ای که تو صاحب هر سود و زیانی.

۸. سرورم حسین را با نصرت خود مدد رسان تا بر سرکشان و باقی کفار دراندازد.

۹. یاریم ده تا بر دو نفرین شده فرزند ابوسفیان، یزید که دائم‌الخمر است و ابن زیاد که زاده زنا و مولود بستر حرام است، پیروز شوم.

ر.ک: تاریخ طبری ج ۳/۷۳ با اندک تفاوت؛ وقعة الطف ص ۱۷۳.

۱۰. محلی است بین قسطنطنیه و عین‌التمر نزدیک کوفه که حضرت در آنجا توقف کوتاهی کرد. معجم البلدان ج ۴/۳۶۴.

چون رسول پیام بگذار د، عبیدالله گفت: انا لله و انا اليه راجعون، به خدای سوگند من از کوفه بیرون نشدم مگر از آنکه بسی کراحت داشتم که حسین بدان خاک آید و من در آنجای باشم و به خدای سوگند دیدن او نخواهم و نیز نخواهم که او دیدن من خواهد. رسول بازگشت و سخن عبیدالله باز نمود.

ابو عبدالله به نفس خویش به وثاق^۱ او شد و او را به نصرت و معاونت خویش خواند و مبالغت فرمود.

عبیدالله همان سخن بازگفت و از آن درخواست، استعفا کرد.^۲ ابو عبدالله فرمود: چون یاری ما نکنی، باری بر حذر از آنکه با ما در افتی! و به خدای سوگند هر کس ناله ما بشنود و یاری ما نکند، البته خدای سبحانه او را هلاک کند.

عبیدالله گفت: این یک البته نخواهد شد. و عبیدالله بر این بی نصیبی بسی ندامت افزود و پیوسته هر دو دست بر یکدیگر می زد و حسرت و ضجرت^۳ می نمود و با خود گفت:

فيا لك حسرة ما دمت حياً	تردد بين صدري و التراقي ^۴
حسين حين يطلب نصر مثلي	على اهل العداوة و الشقاق ^۵
مع ابن المصطفى رُوحى فداء	فويلي يوم توديع الفراق ^۶
فلو أنى أواسيه بنفسى	لنلت الفور في يوم التلاقي ^۷

۱. خیمه

۲. عذر خواست .

۳. اندوه، تأسف، دلنگی، پریشانی

۴. ای نفس! تا زنده‌ای، پشیمان و پریشانی و بین سینه و حلق، سرگردانی.

۵. این حسین است که برای نابودی دشمنان و عصیانگران، از چون منی یاری طلبیده است.

۶. او فرزند رسول خدا محمد مصطفی است که جانم فدایش باد! پس وای بر من، آن روز که از تو جدا شوم و دنیا را وداع

۷. حال اگر برای او جان نثاری کنم، روز قیامت، سعادت یارم خواهد شد. گویم.

لقد فاز الذی نَصَرُوا حَسِيناً و خاب الآخرون ذوو النِّفاق^۱
 و ابو عبدالله سحرگاهان جوانان اصحاب را فرمود تا آب برداشتند و بار بیستند و
 برنشستند.

عُقبه بن سَمْعان گوید: ساعتی با او روان بودیم، مگر او را هم در پشت زین اندکی
 خواب ربود و بیدار گشت و فرمود: انا لله و انا اليه راجعون و الحمد لله رب العالمين
 و این کلمات چند نوبت بر لفظ مبارک گذرانید.
 علی بن الحسین گفت: تا چه شد که خدای سبحانه را همی پایی و بدو بازگشت
 همی طلبی؟

فرمود: چون خوابم ربود با خواب من آمد که سواری همی گفت این مردم
 همی روند و مرگ از پی ایشان دوان است؛ دانستم که سرانجام ما بدین خاک مرگ
 خواهد بود.^۲

۱. نیکبخت شدند آنان که حسین را نصرت دادند و خوار شدند آنان که به او پشت کردند و با او درافتادند.

ر.ک: تاریخ طبری ج ۳/۳۰۹؛ ارشاد ص ۲۲۶؛ بحار الانوار ج ۳۷۹/۴۴، وقعة الطف ص ۱۷۶.

۲. همان منبع .

سوزمین کربلا

چون به نینوا رسیدند، ناگاه سواری پیامد بر شتری گزیده و سلیح در پوشیده و کمانی به دوش افکنده. و بر حُر سلام کرد و نامه‌ای از عبیدالله بدو داد که: چون این نامه به تو رسد، بر حسین بن علی سخت گیر و او را بدان زمین که از آب و گیاه بر کنار بود فرود آر و من رسول خویش را بفرمودم تا دیدبان تو باشد و چون فرمان من به امضا^۱ رسانی، مرا باز گوید.

حُر آن نامه بر ابو عبدالله و یاران او فرو خواند و برایشان سخت گرفت که هم بدان جای فرود آیند و خیمه‌ها راست کنند.

زُهَیْر بن القَیْن گفت: یابن رسول الله! چنان دانم که این کار بر ما سخت تر شود و این ساعت، مقاتلت این جمع آسانتر نماید که از این پس جمعی بر ما فراز آیند که ما را توان ایشان نباشد.

امام فرمود: مرا بر قتال ایشان سبقت نباید کرد، تا حجّت بر ایشان تمام آید، و بفرمود تا رَحْل بینداختند^۲ و خیمه‌ها برافراشتند، و ذلک یوم الخمیس، الثانی من المحرم سنّة إحدى و ستین.^۳

۱. تأیید و اجرا کنی. ۲. بار بنهادند.

۳. آن روز، روز پنجشنبه دوم ماه محرم سال ۶۱ هجری بود.

آن گاه بر پای خاست و در میان یاران خود بایستاد و خطبه آغاز کرد و خدای سبحانه را بستود و بر او بسی ثنا گفت و فرمود:

«إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ مِنَ الْأَمْرِ مَا تَرَوْنَ وَإِنَّ الدُّنْيَا تَغَيَّرَتْ وَتَنَكَّرَتْ وَأَدْبَرُ مَعْرُوفِهَا فَلَمْ تَبَقَ مِنْهَا إِلَّا صُبابَةٌ كَصُبابَةِ الْإِنَاءِ وَخَسِيسٌ عَيْشٍ كَالْمَرْعَى الْوَبِيلِ إِلَّا تَرَوْنَ أَلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَإِلَى الْبَاطِلِ لَا يُتْنَاهِي عَنْهُ فَلْيَرْغَبِ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ حَقًّا حَقًّا إِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ الْأَسْعَادَةَ وَالْحَيَوَةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا»^۱

«یعنی کار برآستی فرود آمد، چنان که بینید و دنیا به حقیقت دیگر گونه گشت و منکر روی کرد و معروف او پشت نمود و از او نماند مگر ته جرعه اندک، چون ته جرعه ای که به ظرفی فرو ماند و زندگانی پست چون چراگاهی که چرندگان را وبال آرد. مگر نبینید حق را که کس بدان کار نکند، و نبینید باطل را که کس از آن، خویشتن باز ندارد؟! و هر آینه مرد مؤمن را بدین روزگار از در راستی به دیدار خدای سبحانه بایست رغبت فزود و برآستی که من مرگ را نبینم مگر نیکبختی و سعادت و زندگانی را ندانم با ستمکاران مگر سختی و شقاوت».

زُهَیْر بن الْقَیْن بر خاست و گفت: سخن تو بشنیدیم و اگر دنیا را بقائی بود و ما در آن جاوید می بودیم، هر آینه ملازمتِ رکاب تو را بر حیات دنیا می گزیدیم، کیف^۲ آنکه دنیا را بقائی نبود و کسی در آن جاوید نیاید.

هلال بن نافع گفت: به خدای سبحانه سوگند که از دیدار پروردگار خویش کاره^۳ نشده ایم و بر نیت و بصیرت خویش برپاییم^۴، آن کس که تو را دوست است، دوست شماریم و آن را که دشمن است، دشمن داریم.^۵

۱. اللهوف ص ۱۳۸؛ مناقب ابن شهر آشوب ج ۹۶/۴؛ اخبار الطوال ص ۲۵۲؛ ارشاد ۲۲۶؛ عقدا لفرید ج ۱۲۲/۵.

۳. ناراضی

۲. در حالی که، در صورتی که

۵. اللهوف ص ۱۳۹.

۴. پایبند و ثابت رأی هستیم.

بُریر بن خَصِیر گفت: یا بن رسول الله! خدای سبحانه به مکان تو بر ما منت نهاد تا در خدمت تو جانبازی کنیم و در رکاب تو همه عضو ما پراکنده شود تا مگر جدّ تو رسول خدای به روز باز پسین از گناهان ما شفاعت کند.

ابو مخنف گوید: چون نامه عییدز یاد را حُرَین یزید بر ابو عبد الله فرو خواند، روان شدند تا به زمین کربلا رسیدند، اسبی که امام بر آن سوار بود بایستاد. امام فرود آمد و دیگر اسب سوار شد، گام بر نداشت؛ هفت یا هشت نوبت این کار کرد و حال بر این جمله بر آمد.

ابو عبد الله چون این حالت را بدید از نام آن زمین پرسید؛ کسی گفت: یا بن رسول الله! غاضریه.

فرمود: دیگر نام دارد؟ کسی گفت: نینوا.

فرمود: دیگر؟ کسی گفت: شاطیء الفرات.

فرمود: دیگر؟ کسی گفت: کربلا.

چون امام این نام بشنید، آهی سرد بر آورد و فرمود: اَرْضُ کَرْبٍ وَ بَلَاءٍ^۱. با یاران فرمود باز ایستید و فرود آید که اینجا خوابگاه شتران ماست و در اینجا خونهای ما ریخته شود و حریم ما ضایع ماند و مردان ما را بکشند و کودکان ما را ذبح کنند و دوستان ما بدین خاک به زیارت ما آیند و به همین خاک مرا نبای من رسول خدای وعده فرمود و سخن او دیگرگون نشود.^۲

آن گاه فرود آمدند و رحل بینداختند و همی گفت:

۱. عقد الفرید ج ۱۲۱/۵.

۲. الدمعة الساکبه ج ۲۵۶/۴؛ ناسخ التواریخ ج ۱۶۸/۲؛ ذریعة النجاة ص ۶۷؛ ینابیع الموده ص ۴۰۶؛ اثبات الهداة ج ۲۰۲/۵ با اندک تفاوت؛ اللهوف ص ۱۳۹؛ الفتوح ص ۸۸۴؛ مقتل الحسین ج ۲۳۴/۱؛ وقعة الطوف ۱۷۹؛ اخبار الطوال ص ۲۵۲؛ بحار الانوار ج ۳۸۳/۴۴؛ العوالم ج ۲۳۴/۱۷.

يَا دَهْرُ أَفَّ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ
مِنْ طَالِبٍ بِحَقِّهِ قَتِيلٍ
وَ كُلُّ حَيٍّ سَالِكٍ سَبِيلِي
وَ إِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ
كَمْ لَكَ بِالْإِشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ^۱
وَ الدَّهْرُ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ^۲
مَا اقْرَبَ الْوَعْدَ مِنَ الرَّحِيلِ^۳
سُبْحَانَ رَبِّي مَا لَهُ مَثِيلِ^۴

علی بن الحسین علیه السلام گوید: من چون این ابیات را بشنیدم، مرا گریه در گلو گرفت و بر حسب طاقت، خویشتن نگاهداشتتم، ولی عمه ام زینب را زمام طاقت از دست رفته بود، جَزَع و زاری آغاز کرد و دامن کشان^۵ جانب حسین آمد و همی گفت: ای برادر من و ای نور دو دیده و ای جای نشین گذشتگان و جمال باز ماندگان!

امام بدو نگریست و فرمود: ای خواهر! شیطان رجیم، حلم تو را نبرد. اهل آسمانها همه نیست شوند و خاکیان نمانند «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»^۶.

پدر و نیای من که بسی به از من بودند برفتند و مرا و دیگر مؤمنان را بدیشان تأسی^۷ باید کرد. زینهار چون من کشته شوم گریبان بر من چاک نرنی و روی نخراشی و موی نپراکنی.

حزین یزید به عبیدز یاد نامه کرد که حسین بن علی به زمین کربلا فرود آمد و مرا یارای مقاتلت او نیست. امیر با رأی^۸ خویش آید و بدانچه صلاح حال خویش داند

۱. ای روزگار! عجب بد دوستی و رفیقی هستی تو، و چه بسیار در هر طلوع و غروب -

۲. حق جویانی را می کشی، و هرگز به جانشین دیگری قانع نیستی.

۳. هر زنده ای راه مرا خواهد پیمود و چه وعده کوچیدن از این دنیا نزدیک است!

۴. و این رحلت به سوی رب جلیل و منزهی است که هیچ مثل و مانندی ندارد.

۵. آرام آرام

۶. هر چیزی نابود شود مگر وجه خدا، همه امور به دست اوست و به سوی او برمی گردد. القصص: ۸۸.

۸. عزم

۷. اقتدا

عمل راند.^۱

عبید زیاد به امام علیه السلام نامه کرد که مرا رسید که به کربلا فرود آمده‌ای و امیرالمؤمنین یزید با من نوشته است که بر بستر نرم نیاسایم و سیری نگزینم تا تو را به خدای لطیف و خبیر نرسانم. مگر آن که به حکم من و حکم او بازگردی!^۲

چون امام این نامه بخواند، فرو افکند و فرمود: «لَا أَفْلَحَ قَوْمٌ إِشْتَرَوْا مَرْضَاةَ الْمَخْلُوقِ بِسَخَطِ الْخَالِقِ». یعنی هرگز رستگار نشوند آن قوم که رضای مخلوق آرند و سَخَطِ خَالِقِ خرنند.

برید عبیدالله جواب نامه خواست؛ امام فرمود: نامه او را جواب نبود که کلمه عذاب بر او سزاگشته.

چون عبیدالله این پاسخ بشنید در خشم شد و روی جانب عمر بن سعد کرد و گفت: تو را به جانب حسین باید رفت و مهم او کفایت باید کرد^۳ و روزی دو از این پیش،^۴ ولایت ری به او گذاشته بود و عهد داده. عمر از قبول این امر تجافی^۵ جست و از پسر زیاد عفو خواست. عبیدالله گفت: من ولایت ری به کسی دهم که مهم حسین کفایت کند، ناچار تو را جانب او باید رفت و خون او باید ریخت، و گرنه دل از ولایت ری باید برداشتن و طمع در کشیدن.^۶

عمر گفت: پس مرا یک امشب مهلت باید تا در این باب خوض^۷ کرده شود و شرط رویت^۸ ملحوظ افتد.

شبانگاه، پسران مهاجر و انصار بر او فراهم شدند و او را بر قبول این مهم ملامت کردند و گفتند: ای پسر سعد! چگونه به حرب پسر رسول خدای روی و پدر تو سعد

۱. الفتوح ص ۸۸۵.

۲. الفتوح ص ۸۸۵.

۳. کنایه از این است که این مشکل را حل کنی و او را به قتل برسانی.

۴. دو روز پیش

۵. پهلو تهی کرد، شانه خالی کرد.

۶. رها کردن

۸. اندیشیدن، تأمل و تدبیر

۷. در فکر فرو رفتن

ششم شخص اسلام است و در جمله مبشرین به بهشت معدود. و خود او در قبول حرب و به استعفا از عمل ری، همه شب اندیشمند بود. سحرگاهان شنیدندش که می‌گفت:

فَوَاللَّهِ مَا أَدْرِي وَ إِنِّي لِحَائِرٌ	أَفَكِّرُ فِي أَمْرِي عَلَى خَطَرَيْنِ ^۱
أَتْرُكُ مَلِكَ الرِّمَى وَالرَّيَّ مُنِيَّتِي	أَمْ أَصْبِحُ مَا تُومَأُ بِقَتْلِ حَسِينِ ^۲
حَسِينِ ابْنِ عَمِّي وَ الْحَوَادِثِ جَمَّةً	لَعَمْرِي وَ لِي فِي الرِّمَى قُرَّةٌ عَيْنٍ ^۳
وَ إِنَّ إِلَهَ الْعَرْشِ يَغْفِرُ زَلَّتِي	وَ لَوْ كُنْتُ فِيهَا أَظْلَمَ الثَّقَلَيْنِ ^۴
أَلَا إِنَّمَا الدُّنْيَا لَخَيْرٌ مُعَجَّلٌ	وَ مَا عَاقِلٌ بَاعَ الْوَجُودَ بِدَيْنٍ ^۵
يَقُولُونَ إِنَّ اللَّهَ خَالِقُ جَنَّةٍ	وَنَارٍ وَ تَعْذِيبٍ وَ غُلٍّ يَدِينِ ^۶
فَإِنْ صَدَقُوا فِيمَا يَقُولُونَ إِنَّنِي	أَتُوبُ إِلَى الرَّحْمَنِ مِنْ سِتِّينِ ^۷
وَ إِن كَذَبُوا فَنَزْنَا بِدُنْيَا عَظِيمَةٍ	وَ مُلْكٍ عَقِيمٍ دَائِمٍ الْحَجَلَيْنِ ^۸

گویند چون این چند بیت فرو خواند، یکی بانگ برداشت و گفت:

أَلَا أَيُّهَا النَّغْلُ الَّذِي خَابَ سَعْيُهُ	وَ رَاحَ مِنَ الدُّنْيَا بِبِخْسَةِ عَيْنٍ ^۹
سَتَضَلِّي جَحِيمًا لَيْسَ يُطْفِئُ لَهْبِهَا	وَ سَعْيِكَ مِنْ دُونِ الرِّجَالِ بِشَيْنٍ ^{۱۰}

۱. سوگند به خدا نمی‌دانم و سرگردانم و در دو امر مهم اندیشه می‌کنم.

۲. آیا سرزمین ری را فروگذارم که آرزوی من است یا به کشتن حسین گنهگار شوم؟

۳. حسین پسرعموی من است و حوادث انبوه است. سوگند که در این کار، ری چشم روشنی من است.

۴. خدای عرش از خطای من درمی‌گذرد، هرچند در آن ستمکارترین جن و انس باشم.

۵. بهوش که دنیا سود نقد است. هیچ خرده‌مندی نقد را به نسیه نمی‌فروشد.

۶. گویند: خدا بهشت و دوزخ و عذاب و بند را آفریده است.

۷. اگر راست گویند من دو سالی را به سوی آن مهربان باز خواهم گشت. (توبه خواهم کرد).

۸. اما اگر دروغ گویند به مالی کلان و ملکی سترون و دائم خواهیم رسید.

۹. همان ای زشت‌سیرتی که تلاش او نافرجام مانده و از دنیا با چیز بی‌ارزش رفته است.

۱۰. بزودی به چنان آتشی درافتی که شراره‌اش خاموش نشود و تلاش تو برخلاف مردان، حاصلش ننگ است.

إِذَا كُنْتَ قَاتِلْتَ الْحُسَيْنَ بِنِ فَاطِمَةَ وَ أَنْتَ تَرَاهُ أَشْرَفَ الثَّقَلَيْنِ^۱
فَلَا تَحَسِبَنَّ الرَّيَّ يَا أَخْسَرَ الْوَرَى تَفُوزُ بِهِ مِنْ بَعْدِ قَتْلِ حُسَيْنٍ^۲

ابو مخنف گوید: نخست رایتی که بر قصد حسین افراشته آمد، رایت عمر بن سعد بود که شش هزار سوار در سایه او بود؛ از آن پس شَبَث بن رِبْعی بود و رایت او در چهار هزار سوار افراشته گشت؛ و عروة بن قیس و سنان بن انس و دیگر سران کوفه از پی یکدیگر با لشگری جزا^۳ و سپاهی خونخوار روان شدند و قُرب هشتاد هزار تن مردان جنگی از مردم کوفه به زمین نینوا فراهم شدند و امارت^۴ آن جمع باسره^۵ با پسر سعد بود. و او کثیر بن شهاب را بخواند و گفت: به نزد حسین شو و از موجب آمدن او به خاک عراق باز پرس. کثیر روان گشت.

امام فرمود: هیچ کس از شما این مرد را می شناسد؟

ابو تمامه صیداوی گفت: نعم یابن رسول الله. این کثیر بن شهاب است و بدترین مردم زمین است.

زُهَیْر بن القین برخاست و کثیر را گفت: بدین جای چه خواهی؟ گفت: مرا با حسین سخنی است و دیدار او می خواهم.

زُهَیْر گفت: چون چنین است سلیح خویش بیرون کن، آن گاه به خدمت در آی و گرنه باز گرد. کثیر در خشم شد و باز گشت.

پسر سعد دیگری از خزیمه بفرستاد. چون خُزَیْمی نزدیک رسید، به قدم خویش ندا داد.

دیگر باره زهیر برخاست و گفت: نخست سلیح خویش بیفکن، آن گاه شرف

۱. اگر با حسین فرزند فاطمه جنگیدی و می دانستی که او شریفترین انس و جن است.

۲. پس میندار که پس از کشتن حسین به حکومت ری می رسی، ای زیانکارترین خلق خدا!

۵. تماماً، جملگی

۴. فرماندهی

۳. انبوه

حضور دریاب. خُزَیْمی خدمت کرد و در آمد و بر امام سلام داد و تحیت نیکو گفت و هر دو پای مبارک او ببوسید و هر دو روی به خاک بمالید و پیام عمر بگذارید. امام فرمود: نامه‌های شما مرا بدین زمین کشانید و اگر گذارید باز گردم. خُزَیْمی باز گشت و جواب امام برسانید. عمر بسی شادمان گشت و گفت: امید است خدای سبحانه مرا از محاربت حسین باز دارد و از این ورطه خلاصی بخشد.^۱

و با پسر زیاد نامه کرد که چون بدین زمین رسیدم به حسین بن علی کس فرستادم و از موجب عزیمت عراقش باز پرسیدم، در جواب گفت که مردم عراق به من نامه‌ها نوشتند و مرا به عَجَلَتی هر چه تمامتر بخواندند و کنون اگر رأی خویش دیگرگون کرده‌اند و از قدوم من کاره باشند، باز گردم.

حَسَن بن قَائِد العَبْسِی گوید: من در محضر پسر زیاد بودم؛ چون این نامه بخواند، بدین بیت تَمَثَّل کرد:

الآن إذ عََلِقْتُ مَخَالِبِنَا بِه
يَرْجُو النَّجَاةَ وَوَلَاتَ حِينَ مَنَاصِ^۲

و به عمر بن سعد نبشت بیعت یزید بر حسین و یاران او عرض کن و چون بیعت کند، ما خود درباره او رأی زنیم.^۳ و خود به جامع کوفه روان شد، و بر منبر رفت و خطبه کرد و گفت: شما مردم، آل ابوسفیان را آزموده‌اید و ایشان را بدان صفت که خواهید یافته و این است امیر المؤمنین یزید با سیرتی نیکو و طریقتی محمود و در حَقِّ رَعِيَّتِ نیک اندیش و طُرُق و مَعَايِر باکیاسیت و سیاست. او مأمون^۴ و پدر او معاویه به روزگار خویش هم بر این صفت بود و یزید به بسط کَرَم^۵ و علو همم^۶ از او ممتاز است.

۱. وقعة الطف ص ۱۸۵؛ تجارب الامم ج ۶۶/۲؛ الفتوح ص ۸۸۹؛ تاریخ طبری ج ۳/۳۱۰؛ ارشاد ۲۲۷؛ بحار الانوار ج

۳۸۴/۴۴؛ مقتل الحسین خوارزمی ج ۱/۲۴۱.

۲. اکنون که در جنگال ما افتاده، امید رهایی دارد و اکنون زمان رهایی نیست. ترجمه از الفتوح ص ۸۹۰.

۳. رأی زدن: مشورت کردن، تصمیم گرفتن.

۴. جمع همت

۵. بذل و بخشش

۶. دارای آسایش و امنیت

است و مرا فرموده است تا صد صد بر رزقِ مقسوم و عطای مرسوم هر یک از شما یکان یکان بیفزایم^۱ تا مگر همگان دل خوش دارید و به حرب حسین بن علی، خصم آل ابوسفیان مبادرت جوید و شرّ او از امیرالمؤمنین یزید کفایت کنید!

مردم کوفه بدین کلمات فریفته شدند و یکان و دوگان و سه گان از کوفه بیرون می شدند و در زیر لواء^۲ عمر بن سعد فراهم می آمدند.

و چون امام ابو عبدالله آن سپاه عظیم را بدید و اتفاق ایشان بر کلمه الحاد و سیره ارتداد مشاهده فرمود، به عمر کس فرستاد که مرا با تو سخنی است و همی خواهم آن سخن خود با تو در میان آرم. بر این جمله شبانگاه اتفاق ملاقات افتاد، زمانی دراز بنشستند و از هر در سخن راندند.^۳ عمر باز گشت و به عبید زیاد نامه کرد که خدای سبحانه نایره^۴ حرب خاموش کرد و کلمه قوم متحد خواست و امر امت را به صلاح آورد؛ حسین مرا عهد سپرد که به جای خویش باز گردد، یا به ثغری^۵ از ثغور اسلام رود و حقّ او چون حقوق دیگر مسلمانان گزارده آید و یا او خود به نزد امیرالمؤمنین یزید شود و به تن خویشتن خود را به دست او دهد تا امیرالمؤمنین یزید خود در باره او حکم فرماید و در این عهد، امت را صلاح بود و رضای تو حاصل آید.

چون عبید زیاد این نامه بخواند، گفت: این نامه نامه ناصحی امین است. شمر بن ذی الجوشن بر پای خاست و گفت: امیر این عهد از حسین همی پذیرد و او به دست

۱. جیره و حقوق شما را دو برابر کنم.

۲. رایت، پرچم، بیرق

۳. امام به او فرمود: وای بر تو ای پسر سعد! آیا از خدا نمی ترسی که بزودی به سوی او بازگردی؟ آیا در حالی که می دانی من فرزند کیستم باز با من می جنگی؟ این مردم را رها کن و با من همراه شو و این برای تو نزد خدا نزدیکتر است. عمر گفت: می ترسم منزلم را خراب کنند. امام فرمود: خودم برایت می سازم. عمر گفت: بیم آن دارم که مزرعه ام را بگیرند. امام فرمود: من بهتر از آن را از اموالم که در حجاز است به تو می دهم. عمر گفت: عیالوارم بر حال آنها هراسناکم. دیگر چیزی نگفت و امام از او جدا شد.

رک: مقتل الحسین ج ۱/۲۴۵؛ بحار الانوار ج ۳۸۸/۴۴؛ البدایة والنهایة ج ۱۸۹/۸.

۴. آتش، شراره.

۵. مرز

امیر افتاده و در این زمین فرود آمده و به خدای سوگند اگر از اینجای گامی فراتر شود، هر آینه جانب او قوی گردد، چندان که جانب امیر ضعیف شود. زینهار! این عذر میپذیر و بر این عهد رضا مده که این نشان و هن^۱ و علامت ضعیف باشد و البته او را و یاران او را به حکم خویش خوان؛ اگر از این معنی سرزند، عقاب فرمای که فرمان امیری قاهر نبرده‌اند و اگر تن در دهند، عفو فرمای که عفو نیکوتر بود.^۲

پسر زیاد، در حال^۳ به دست شمر به سوی عمر نامه کرد که من تو را جانب حسین نینگیختم تا خویشتن از او باز داری و راه مطاولت^۴ گیری و به اهمال و اغفال کاربندی و نوید هستی و سلامت بدو دهی و یا از او به نزد ما شفاعت آری و عذر بپذیری، چنانچه حسین و یاران او یا حکم من تن در دهند و فرمان مرا بپذیرند، ایشان را تعرض مرسان و نزد من فرست، و گرنه، با او درانداز^۵ و همگان را به قتل رسان و مثله کن. و چون حسین را بکشتی بفرمای تا باشم ستوران، سینه و پشت او را درهم شکنند و با خاک، پست کنند که حسین مردی متکبر و ظالم است و من خود می دانم که پس از مرگ از این روی بدو زیانی نرسد؛ ولی وقتی با خویش این اندیشه کردم که چون بر او دست یابم سینه و پشت او باشم ستوران درهم مالم و همی خواهم آن اندیشه به امضا رسانیده آید؛ پس اگر فرمان ما را دوباره حسین بپذیری و بر این صفت که نوشته آمد پیش گیری، تو را اجری جزیل^۶ و مقامی بس رفیع خواهد بود و اگر سر بیاز زنی و فرمان ما را ضایع گذاری، از عمل امارت و منصب زعامت کناره جوی و سپاه را باشمردی الجوشن گذار که او به کفایت این شغل البته قیام خواهد نمود و از مواجب^۷ این مهم به واجب تفصی^۸ خواهد جست^۹.

۱. بستنی و خواری

۲. عقدالفرید ج ۱۲۱/۵

۳. در همان لحظه

۴. به درازا کشاندن و طولانی کردن

۵. در انداختن: جنگ کردن

۶. بسیار

۷. جمع موجه: دواعی، انگیز، ها، عوامل

۸. خلاصی، رهایی

۹. وقعةالطف ص ۱۸۹، ۱۸۸؛ الفتوح ص ۸۹۲؛ تجارب الامم ج ۶۷/۲

چون پسر سعد این نامه بخواند، حُبث باطن و شره^۱ نفس او مُحَرَّض^۲ او گشت، حالی شمر را بر رجّاله^۳ سپاه امیر کرد و سواران را در اعتداد^۴ خویش گرفت و عصر پنجشنبه نهم از محرم به جانب امام نهضت کرد و آغاز محاربت نمود.

شمر بر اصحاب امام بایستاد و فریاد برآورد که کجایند پسران خواهر من عباس و جعفر و عبدالله و عثمان؟ پسران امیرالمؤمنین علی به جانب او بیرون شدند، گفت: ای خواهرزادگان من! شما را از امیر عبیدالله امان آورده‌ام، از حسین بن علی کناره گیرید و به کوفه روید که شما را در نزد امیر منزلتی عظیم خواهد بود.^۵

گفتند: نفرین خدای بر تو باد! ما را امان می‌دهی و پسر رسول خدای را امانی نیست؟! پسر سعد ندا کرد: ای سواران خدای! سوار شوید و با بهشت جاوید شما را بشارت باد!

همانا ابو عبدالله را خواب ربوده بود. زینب چون صهیل^۶ اسبان و آواز سُم ستوران بشنید به نزد او دوید و او را از خواب بیدار کرد و گفت: مگر آواز این گروه نشنوی؟ هر آینه نزدیک شده‌اند.

ابو عبدالله فرمود: حالی بانیای خویش رسول خدای در سخن بودم و مرا می‌گفت زود باشد که به نزد ما آیی و ما به دیدار تو بسی آرزومند باشیم.^۷ زینب بنالید و بر سر و روی طپانچه زدن^۸ گرفت.

ابو عبدالله فرمود: ای خواهر! بیارام و این قوم را بر شماتت ما می‌پسند. و عباس را

۱. شهوت

۲. مشوّق

۳. سربازان پیاده

۴. در شمار همراهان خود

۵. مقتل الحسین خوارزمی ج ۱/۲۴۶؛ وقعة الطف ص ۱۹۰؛ اللهوف ۱۴۹؛ تاریخ طبری ج ۳/۳۱۴؛ ارشاد ص ۲۳۰؛

اعیان الشیعه ج ۱/۶۰۰.

۶. شیعه

۷. بحارالتواریخ ج ۴۴/۳۹۱؛ العوالم ج ۱۷/۲۴۲؛ الکامل فی التاریخ ج ۲/۵۵۸؛ اللهوف ص ۱۵۱

۸. لطمه زدن، سیلی زدن

بخواند و بفرمود: فراجمع رو و عزیمت ایشان معلوم کن. عباس با بیست سوار بر نشست و به جانب ایشان شد و فرمود: شما را در این وقت چه افتاده است و چه خواهید؟

گفتند: فرمان امیر عبیدالله رسید که حسین و یاران او را به بیعت او خواهیم، اگر گردن نهد او را به کوفه بریم و اگر سر زند با او در اندازیم. عباس بازگشت و سخن ایشان بگذارد.

ابو عبدالله فرمود: بازگرد و یک امشب در کار حرب مهلت طلب، باشد که با خدای خویش سخن گویم و همه شب نماز گزارم و مغفرت جویم و خدای سبحانه داند که نماز را بسی دوست دارم و به خواندن کتاب او و بسیاری دعا و طلب مغفرت نیازمند باشم.

عباس بازگشت و باقی آن روز و تمام آن شب را زینهار گرفت.^۱ شبانگاه امام همه یاران را بخواند و در میان ایشان بایستاد و بر خدای سبحانه ثنا گفت و بر رسول درود فرستاد، آن گاه فرمود:

«فَأَنى لَا أَعْلَمُ أَصْحَاباً أَوْفَى وَ لَا خَيْراً مِنْ أَصْحَابى وَ لَا أَهْلَ بَيْتِ أَبى وَ لَا أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتى فَجَزَاكُمْ اللهُ عَنى خيراً أَلَا وَ إِنى لِأَطْنُّ يَوْماً مِنْ هَوْلَاءِ أَلَا وَ إِنى قَدْ أَذِنْتُ لَكُمْ فَانْطَلِقُوا جَمِيعاً فى جَلِّ لَيْسَ عَلَيْكُمْ حَرْجٌ مِنى وَ لِأَذِمَّ هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَّخَذُوهُ جَمِلاً».

می فرماید: براستی اصحابی ندانم وفادارتر و نیکوتر از اصحاب خویش و خاندانی نیکوکارتر و حقگزارتر از خاندان خویش. خدای سبحانه به جای من همگان را پاداش نیکو دهداد و براستی که از این گروه روزی گمان همی برم و همه شما را جواز همی دهم. همگان در روایی^۲ بازروید که بر شما از جانب من گناهی و ذمّتی^۳

۱. امان خواست

۲. مجاز بودن، شایستگی

۳. تعهد، ذین

نخواهد بود. این است شب که همگی را فرو گرفته - فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا^۱. یاران و خویشان جمله به پای خاستند که ما پس از تو هستی نخواهیم و خدای ما را آن روز ننماید. آن گاه روی جانب بنی عقیل کرد و گفت: رزیت^۲ مسلم شما را بس بود، جانب مدینه روید که شما را جواز بود. جمله برادران و برادرزادگان و پسران او و پسران عبدالله جعفر و سایر خویشاوند او گفتند:

سبحان الله! مردم چه گویند و ما خود چه خواهیم گفت که آقا و مولای خویش بگذاشتیم و بر عموزادگان خویش غیرت نیاوردیم و آنها را با سیف و سنان^۳ خویش یاری ندادیم؟! لا والله، هرگز چنین کار نکنیم و البته این عار نخریم و در خدمت رکاب تو جان و مال خویش ببازیم و بر آنچه خدای سبحان خواهد رضا دهیم.

مسلم بن عوسجه برخاست و گفت: چگونه تو را باز گذاریم و در اهمال حقوق تو خدای سبحان را چه عذر بریم؟! لا والله، تا نیزه خویش در سینه‌های ایشان فرو نکنیم و تا قائمه^۴ شمشیر بر دست داریم، شمشیر زنیم^۵ و اگر با من سلیحی بر حرب این گروه نباشد که بدان جنگ جویم، سنگ بدیشان در اندازم و تو را وانگذارم تا خدای تعالی باز داند که در حق تو غیبت رسول را پاس داشتیم. و به خدای سوگند اگر دانم کشته شوم و زنده گردم و سوخته شوم، بدان حالت که زنده باشم و خاکستر من بپراکنند و این کار هفتاد نوبت بر من آید، از تو جدایی نگزینم، تا در رکاب تو جان ببازم^۶ و چگونه جان نبازم که دانم بیش از نوبتی کشته نشوم؟

زُهَیْر بن الْقَیْن برخاست و گفت: به خدای همی خواهم کشته شوم و بخیزم و کشته شوم و بخیزم و همچنین تا هزاران نوبت و خدای سبحان این زیان از تو و خاندان تو

۱. الفتح، ص ۸۹۷

۲. مصیبت، عزا

۳. نیزه.

۴. دسته

۵. در نسخه اصل «زنیم» و در نسخه گلستان «زنم» نوشته شده.

۶. در اصل به اشتباه «ببازم» کتابت شده.

بردارد. دیگران هم بر این تَسَق^۱ سخن راندند. آن گاه فرمود تا خیمه‌ها نزدیک کنند و طنابها درهم کشند و تمام آن شب را به عبادت خدای سُبحانه و خضوع و خشوع و تَضَرُّع و ابتهال^۲ بگذارد.

شهادت حضرت عباس (ع)

ابومخنف گوید: تشنگی بدان شب بر حسین و یاران او سخت گشت، کودکان پدو شیکوه آوردند و از قَرَطِ عَطَشِ بنالیدند. امام علیه السلام عباس را بخواند و بفرمود تا با تنی چند بر نشیند و به فرات رود و از برای تشنگان شربتی^۳ آب آرد. عباس با ده سوار بر نشست و مَشکها برداشت و چون به شریعه^۴ فرات رسید، یاران ابن زیاد بر کنار فرات نشستند و شریعه آب را بر حریم رسول فرو بسته؛ چون عباس علیه السلام را بدیدند، بر او حمله آوردند و جمله چهار هزار تن بودند و عباس و یاران با آن جمع در انداختند و کَشش و کوششی سخت رفت و عباس این رجز می خواند:

أَقَاتِلُ الْقَوْمَ بِقَلْبٍ مُّهْتَدِي	أَذُبُّ عَنْ سِبْطِ النَّبِيِّ أَحْمَدِي
اضْرِبْكُمْ بِالصَّارِمِ الْمَهْتَدِي	حَتَّى تَحِيدُوا عَنِ قِتَالِ سَيْدِي
إِنِّي أَنَا الْعَبَّاسُ ذُو التَّوَدِّدِ	نَجَلَ عَلِيٌّ الْمَرْتَضَى الْمَوْئِدِي

ابومخنف گوید: چون این رجز بخواند، بر ایشان دستبرد^۵ی^۸ مر دانه کرد و ایشان را

۱. منوال، شیوه
 ۲. تَضَرُّع
 ۳. به اندازه یک یار آشامیدن
 ۴. شَرَع قی الماء: دخل فيه، شریعه: نصب و مدخل آب
 ۵. من اینک با قوم کافر با قلبی هدایت یافته درستیزم و از حریم فرزند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دفاع می کنم.
 ۶. با شمشیر بزان بر سرهایتان می کوبم تا از نبرد با سرور من حسین کنار روید.
 ۷. من عباس مهربان فرزند علی مرتضی هستم که همواره مورد تأیید بود.
 ۸. یورش غافلگیرانه

از یمین و یسار بپراکند و بسی مردم شجاع و سواران دلیر از ایشان بکشت و این رجز را برخواند:^۱

لا أَرهَبُ الموتَ إِذِ الموتُ زَقَا حَتَّى أُوَارِي مَيِّتاً عِنْدَ اللِّقَا^۲
 نَفْسِي لِنَفْسِ الطَّاهِرِ الطَّهْرِ وَقَا إِنِّي صَبُورٌ شَاكِرٌ لِّلْمَلْتَقَى^۳
 وَلَا أَخَافُ طَارِقاً إِن طَرَقَا بَلْ أَضْرِبُ أَلْهَامَ وَافِرِي المَفْرِقَا^۴
 إِنِّي أَنَا العَبَّاسُ صَعْبٌ بِاللِقَا^۵

دیگر باره بر آن جمع در انداخت و ایشان را از شریعت فرات براند و مشک پر آب کرد و جرعه‌ای آب به کف برداشت و تشنگی امام به خاطر آورد و آب را فرو ریخت و گفت: هرگز آب ننوشم و آقای من حسین تشنه باشد. آن گاه از شریعت بیرون شد و مشک بر دوش افکند و برنشست و این رجز همی خواند:

يَا نَفْسُ مِنْ بَعْدِ الحُسَيْنِ هُونِي فَبَعْدَهُ لَا كُنْتَ أَنْ تَكُونِي^۶
 هَذَا حُسَيْنٌ شَارِبُ المَنُونِ وَ تَشْرَبِينَ بَارِدَ المَعِينِ^۷
 هَيْهَاتَ مَا هَذَا فِعَالٌ دِينِي وَ لِأَفْعَالٍ صَادِقِ اليَقِينِ^۸

چون آن قوم حال او بدین صفت دیدند، حالی^۹ تیر افشاندن گرفتند و از هر طرف باران تیر او را فرو گرفت و از بسیاری تیر، گویی بال و پر بر آورده و به خار پشت مانند

۱. تظلم الزهراء، ص ۱۲۰

۲. مرا از مرگ هراسی نیست آنگاه که بانگ بر آورد؛ تا آن هنگام که در جنگ، خود در خاک شوم.

۳. جانم برای جان آن پاک پاکیزه نگاهدار است و من در جنگها شکیبیا و شاکرم.

۴. از کوبنده‌ای نمی ترسم. بلکه سر را می زنم و فرق را می شکافم.

۵. من عباس دلاورم که پایداری در نبردها، با من دشوار است.

۶. ای نفس! پس از حسین، خوار باش و پس از او مباد که زنده باشی.

۷. حسین شربت مرگ را می چشد و حال آنکه تو از آب سرد و گوارا می نوشی!

۸. بعید است از من؛ این کردار نه از آیین من است و نه کردار مرد راست باور.

۹. بی درنگ، فوراً

شده. ابرص بن شیبان - و گویند - زید بن ورقا بر او حمله کرد و دست راست او بینداخت و او شمشیر با دست چپ گرفت و این رجز می خواند:^۱

وَاللّٰهِ لَوْ قَطَعْتُمَا يَمِيْنِي	لَا حَمِيْنٌ مُّجَاهِدًا عَن دِيْنِي ^۲
عِنْدَ اِمَامٍ صَادِقٍ الْيَقِيْنِ	سِبْطِ النَّبِيِّ الطَّاهِرِ الْاَمِيْنِ ^۳
نَبِيِّ صِدْقٍ جَائِنًا بِالْدِّيْنِ	مُصَدِّقًا بِالْوَاْحِدِ الْاَمِيْنِ

و همی رفت و همی کشت، ولی بیشتر توجه خاطر سوی حرم داشت تا مگر بدان تشنگان آبی رساند. عبدالله بن یزید الشیبانی - و گویند - حکیم بن طفیل طائی بر او حمله کرد و دست چپ او بینداخت و او به روی فتاد و شمشیر به دهان مبارک خود برداشت و بر آن قوم تاخت و همی گفت:

يَا نَفْسُ لَا تَخْشِي مِنَ الْكُفَّارِ	وَ اَبْشِرِي بِرَحْمَةِ الْجَبَّارِ ^۴
مَعَ النَّبِيِّ سَيِّدِ الْاَبْرَارِ	مَعَ جُمْلَةِ السَّادَاتِ وَالْاَطْهَارِ ^۵
قَدْ قَطَعُوا بَعْغِيْهِمْ يَسَارِي	فَاَضْلِهِمْ يَا رَبِّ حَرَّ النَّارِ ^۶

عمر سعد چون آن حال را بدید ندا در داد که مشک او را نشانه تیغ و تیر کنند. از هر طرف بدان مشک تیرافشانی کردند و مشک را بدریدند، چون این حالت روی داد، عباس را پای رفتن نماند. چه، از رفتن به خیمه بدان حالت شرم می داشت. مخذولی^۷ عمودی از آهن بر فرق همایون او فرود آورد، چنان که فرق همایونش بشکافت و

۱. الدمعة الساکبة ص ۳۳۷.

۲. به خدا سوگند! اگر دست راستم را قطع کنید، همانا جهادکنان از دینم حمایت می کنند. در برخی کتب حدیث، مصراع دوم به این گونه وارد شده: اِنِّيْ اَحَامِيْ اُنْدَا عَن دِيْنِي.

۳. پیش امام درستکار با تقوایی که فرزند پیامبر پاک و راستگو است.

۴. ای نفس! از کفار نترس، تو را مؤده بر رحمت خداوند بسیار جبران کننده باد.

۵. تو به زودی با پیامبر سرور نیکوکاران و تمام پاکان و صالحان محشور خواهی شد.

۶. دست چپم را به ستم ببریدند، خدایا! شراره دوزخ را نصیبشان کن.

۷. انسانی که خدا او را به حال خود وا گذاشته.

بیفتاد و در خاک و خون همی غلطید، فریاد برآورد: ای ابا عبدالله! از من بر تو سلام باد. چون آواز او به سمع همایون رسید، سبک^۱ برنشست و روی بر آن جمع نهاد و ایشان را بپراکند. و چون بر بالین عباس رسید، هنوز از او رمقی باقی بود. سر او بر دامن گرفت و به دست مبارک خون از سر و روی او پاک می‌کرد و بر او دعای خیر می‌گفت. و او را برداشت و به سرای آورد. و گفته‌اند که چون خواست او را با حرم آرد، از بسیاری زخم که بر بدن شریف او رسیده بود و همه عضوها گسیخته، نتوانست؛ لاجرم او را بر جای بگذاشت و نفیر^۲ برآورد و همی فرمود: اکنون کمر من بشکست و مرا حیلتی نماند.^۳

و در خبر دیگر است که چون بیشتر از یاران امام درجه رفیعۀ شهادت یافتند و با امام دیگر کس نماند، عباس اجازت جهاد خواست و درجه رفیعۀ شهادت یافت. در جمله، بامدادان تعبیه^۴ سپاه فرمود و مَیْمَنَه^۵ و مَیْسَرَه^۶ و قلب^۷ و جناح راست کرد. میمنه را به زُهَیْرِ بْنِ الْقَیْنِ سپرد و میسره را با حبیب بن مظاهر گذاشت و رایت لشکر را به دست عباس داد و خود در قلب بایستاد و با او هفتاد و دو کس بود، سی و یک تن سواره و چهل تن پیاده.^۸ و خود بر گرد حرم از سه سوی کَنده کرده بودند^۹ و هیزم و نی در آن انباشته بفرمود تا در آن آتش زنند که آن قوم را از دیگر سوی امکان تاخت و تاراج^{۱۰} حرم نماند و یاران دل مشغول^{۱۱} نباشند.

و از آن روی، پسر سعد مصاف آراست، بر میمنه عمرو بن حجاج را گذاشت و

۱. تند، بیدرنگ

۲. بانگ

۳. بحارالانوار ج ۴۵/۴۱؛ الدمعة الساکیه ج ۴/۳۲۲، العوالم ج ۱۷/۲۸۴.

۴. بسیج کردن

۵. سمت راست لشکر

۶. سمت چپ لشکر

۷. وسط لشکر

۸. نقل صحیح آن است که با حضرت هفتاد و سه تن بودند.

۹. گودال و خندق حفر کرده بودند.

۱۰. غارت و چپاول

۱۱. نگران و مضطرب

میسره به شمربین ذی الجوشن سپرد و عروه بن القیس را بر سواران امیر کرد و شَبَث بن ربیع را بر پیادگان حکم داد و رایت لشکر را به غلام خویش دَرِید سپرد. و این گروه که آمادهٔ حرب شدند، سی هزار تن بودند.

آن گاه امام علیه السلام بر شتری برنشست و پیش راند و به آواز بلند که همگان بشنیدند، فریاد برآورد که: ای مردم عراق! سخن من بشنوید و در باطل عَجَلت مجوید، تا من حَجَّت خویش بر شما باز نمایم و عذر خویش روشن کنم. اگر انصاف دهید، زهی سعادت که یافته باشید و اگر انصاف ندهید، باری رأی خویش جمع آرید و به رویت کار بندید؛ «إِنَّ وَلِيَّيَ اللَّهِ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ»^۱.

آن گاه خدای شبحانه را سپاس کرد و بسی بستود و بر رسول و آل او درود فرستاد و بر فریشتگان و پیمبران آفرینها^۲ کرد، بدان صفت که هیچ سخن گویی بدان فصاحت سخن نشنیده و از آن معنی بلیغتر ندیده.^۳

آن گاه فرمود: نَسَب من باز گوید و مرا بنگرید، آن گاه به خویش بازگردید و بیندیشید که کشتن چون منی چگونه روا بود و هتک حرمت چون منی چگونه توان کرد؟!^۴

«أَلَسْتُ إِبْنِ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ وَابْنِ وَصِيهِ وَابْنِ عَمِّهِ وَأَوَّلِ مَنْ صَدَّقَ لِرَسُولِ اللَّهِ بِمَاجَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ؟ أَوْلَيْسَ حَمْرَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ عَمِّي؟ أَوْلَيْسَ جَعْفَرُ الطَّيَّارِ فِي الْجَنَّةِ ذُو الْجَنَاحَيْنِ عَمِّي؟ أَوْلَمْ يَبْلُغْكُمْ مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِي وَلَاخِي: هَذَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟! فَإِنْ صَدَقْتُمُونِي بِمَا أَقُولُ، وَهُوَ الْحَقُّ وَاللَّهُ مَا تَعَمَّدَتْ كِذْبًا مُذْ عَلِمْتُ أَنَّ اللَّهَ يَمَقُّتُ عَلَيْهِ أَهْلَهُ. وَإِنْ كَذَّبْتُمُونِي فَإِنَّ فِيكُمْ مَنْ إِنْ سَأَلْتُمُوهُ عَنْ ذَلِكَ

۱. همانا مولی و سرور من خداوندی است که قرآن را فرو فرستاد و او سرپرست صالحان است. الاعراف: ۱۹۶.

۲. سپاس و ستایش نمود.

۳. وقعه الطوفان ص ۱۹۷ و ۱۹۸؛ تاریخ طبری ج ۳/۳۱۵؛ ارشاد ص ۲۳۱؛ الفتوح ص ۹۰۳.

أَخْبِرْكُمْ إِسْأَلُوا جَابِرِينَ عَبْدَ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ وَ أَبَاسِعِيدَ الْخُدْرِيَّ وَ سَهْلَ بْنَ سَعْدِ السَّاعِدِيَّ وَ زَيْدَ بْنَ أَرْقَمَ وَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يُخْبِرُوكُمْ أَنَّهُمْ سَمِعُوا هَذِهِ الْمَقَالَةَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ لِي وَ لِأَخِي أَمَا فِي هَذَا حَاجِزٌ لَكُمْ عَنْ سَفْكِ دَمِي»^۱.

شمر گفت: من خدای را بر یک حرف پرستم اگر دانم که حسین چه گوید؟ حبیب بن مظاهر گفت: به خدای سوگند هر آینه بینم که تو خدای را بر هفتاد حرف همی پرستی و من گواهی می دهم که در این سخن راست همی گویی و تو خود ندانی که چه گویی و خدای سبحانه دیده بصیرت تو فرو دوخته و دل ناپاک تو با چرک شرک بیندوده^۲ و مهر ضلالت بر آن نهاده.

از آن پس فرمود: «فَإِنْ كُنْتُمْ فِي شَكِّ مِنْ هَذَا أَفْتَشْكُونَ أَنِّي ابْنُ بِنْتِ نَسِيكٍ قَوْلَ اللَّهِ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ ابْنُ بِنْتِ نَبِيٍّ غَيْرِي فِيكُمْ وَلَا فِي غَيْرِكُمْ وَ يَحْكُمُ اتَّطَلُبُونِي بِقَيْلٍ مِنْكُمْ فَتَلْتَهُ أَوْ مَالٍ لَكُمْ اسْتَهْلَكْتَهُ أَوْ بِقِصَاصٍ مِنْ جِرَاحَةٍ يَأْتِي بَنِي رَبِيعِي يَأْتِي حَجَّارِ بْنَ أَبَجْرٍ يَأْتِي قَيْسَ بْنَ الْأَشْعَثِ يَأْتِي زَيْدَ بْنَ الْحَارِثِ أَلَمْ تَكْتُبُوا إِلَيَّ أَنْ قَدْ أُبْنِعَ الثَّمَارَ وَ أَخْضُرَتِ الْجَنَابُ وَ إِنَّمَا تَتَقَدَّمُ عَلَيَّ جُنْدٌ مُجَنَّدٌ؟»^۳.

۱. آیا من پسر دختر پیامبر شما نیستم؟ و پسر جانشین و پسر عمومی او و اول کسی که آنچه رسول از نزد خدا آورد، تصدیق کرد؟ آیا حمزه سیدالشهدا عمومی من نیست؟ آیا جعفر طیار که خدا دو بال در بهشت به او داده عمومی من نیست؟ آیا نشنیده‌اید که پیامبر درباره من و برادرم گفت: این دو، سرور جوانان اهل بهشتند؟ پس اگر آنچه را که می‌گویم، تصدیق می‌کنید، و همان راست است، و به خدا هیچ کذبی - از آن زمان که فهمیدم خدا کاذبان را دشمن دارد - نگفتم، و اگر مرا تکذیب می‌کنید و گفته‌هایم را ناروا می‌شمارید، همانا در میان شما کسانی هستند که اگر از آنها بپرسید به شما خواهند گفت: از جابر بن عبدالله انصاری، اباسعید خدری، سهل بن سعد ساعدی، زید بن ارقم و انس بن مالک بپرسید که خود این سخن را درباره من و برادرم از حضرت رسول شنیدند. آیا این خیر، شما را از ریختن خون من باز نمی‌دارد؟

۲. درآمیخته و آلوده

۳. اگر در اینکه من پسر دختر پیامبر شما هستم تردید دارید، پس بدانید که به خدا سوگند هرگز بین مشرق و مغرب کسی جز من به عنوان پسر دختر پیامبر نه در میان خودتان و نه در میان دیگران نخواهید یافت. وای بر شما! آیا از شما کسی را کشته‌ام که می‌خواهید انتقام او را از من بگیرید؟ یا مالی را نابود ساختم یا زخمی زده‌ام که قصاص شوم؟

قیس بن اشعث گفت: آنچه تو گویی ندانیم، فرمان پسر عم خویش یزید بپذیر و بر حکم او فرود آی که ایشان آن کنند که تو را پسند افتد.

فرمود: لا والله بدین مدلت تن در ندهم و چون بندگان نگریم.
یا عبادالله إني عذت بری و رَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ^۱ وَأَعُوذُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ
لا يؤمنُ بيومِ الحِسابِ.^۲

آن گاه شتر خویش بخوابانید و عقیبه بن سمعان را فرمود تا او را شیکال^۳ برنهد و ذوالجناح^۴ بخواست و برنشست و پیش دوانید و فرمود: دم فرو بندید و گوش فرا دارید. هرآینه شما را بر سبیل سداد^۵ و آیین رشاد همی خوانم، پس اگر فرمان برید، از رستگاران باشید، و اگر سرزنید و عصیان ورزید، خود را به هلاک افکنده باشید و شما همه حق من ضایع گذاشتید و به سخن من اعتبار نکردید. هرآینه به حرام برآمده‌اید و بر دل‌های شما مهر ضلالت بر نهاده‌اند. نه آخر چرا انصاف من ندهید و چرا از سخن من اعتبار نگیرید؟^۶

همگان یکدیگر را ملامت کردن گرفتند و دم فرو بستند.
آن گاه به آواز بلند، خطبه دیگر کرد و خدای سبحانه را بستود و بر رسول و آل او درود فرستاد و فرمود:

تَبَّأَ لَكُمْ أَيَّتُهَا الْجَمَاعَةُ وَ تَعَسَّأَ لَكُمْ وَ بؤساً حِينَ اسْتَصْرَحْتُمُونَا وَ لِهَيْبِنَ

→

ای شیب، ای حجار، ای قیس، ای یزید! آیا برای من ننوشتید که: میوه‌ها رسیده، پیرامون سرسبز شده و لشکری مهیّا در انتظار توست؟

۱. الدخان: ۲۰

۳. زانوبند

۲. غافر: ۲۷ (متخذ از این دو آیه است).

۴. نام نسب حضرت

۶. تاریخ طبری ج ۳/۳۱۸؛ ارشاد ص ۲۳۴؛ وقعة الطف ص ۲۰۶؛ بحار الانوار ج ۶/۴۵

۷. اللهوف ص ۱۵۵: ترحاً و این اصح است.

۵. راه راست و استوار

فَاصْرَحْنَاكُمْ مُوجِّفِينَ سَلَّمْنَا عَلَيْنَا سَيْفًا لَنَا فِي أَيْمَانِكُمْ وَحَشَشْتُمْ عَلَيْنَا نَارًا
اِقْتَدَحْنَاهَا عَلَيَّ عَدُونًا وَعَدْوَكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ الْبَا^۱ لِأَعْدَائِكُمْ عَلَيَّ أَوْلِيَاءِكُمْ بِغَيْرِ عَدَلٍ
أَفْشُوهُ فِيكُمْ وَلَا أَمَلٍ أَصْبَحَ لَكُمْ فِيهِمْ.

فَهَلَّا^۲ - لَكُمْ الْوَيْلَاتُ - تَرَكَتُمُونَا وَالسَّيْفَ مَشِيمًا^۳ وَالْجَأْشَ^۴ طَامِنًا^۵ وَالرَّأْيَ
لَمَّا يُسْتَحْصَفُ^۶ وَ لَكِن أَسْرَعْتُمْ إِلَيْهَا كَطَيْرَةِ الذُّبَابِ^۷ وَ تَدَاعَيْتُمْ إِلَيْهَا كَتَهَافِتِ
الْفَرَّاشِ.

فَسُحِقًا لَكُمْ، يَا عِبِيدَ الْأَمَّةِ وَشُدَّاذًا^۸ الْأَحْزَابِ وَ تَبْدَةَ الْكِتَابِ وَ مُحَرِّفِي الْكَلِمِ وَ
عُصْبَةَ الْأَنَامِ وَ نَفْثَةَ الشَّيْطَانِ وَ مُطْفِئِي السُّنَنِ. أَهْوُلَاءِ تَعْصُدُونَ وَ عَنَا تَخَاذُلُونَ. أَجَلُ
وَ اللَّهُ غَدْرٌ فِيكُمْ قَدِيمٌ وَ سَجَتْ^۹ إِلَيْهِ أَصُولُكُمْ وَ تَأَزَّرَتْ^{۱۰} عَلَيْهِ فُرُوعُكُمْ فَكُتِّمْتُمْ
أَخْبَثَ شَجَرٍ شَجِيٍّ لِلنَّاطِرِ وَ أُكَلَّةٌ لِلْغَاصِبِ.

أَلَا وَإِنَّ الدَّعِيَّ بِنَ الدَّعِيِّ، قَدَّرَ كَرِيهَيْنِ اثْنَتَيْنِ بَيْنَ السَّلَّةِ^{۱۱} وَ الدَّلِيلَةِ، وَ هَيْهَاتَ مِنَّا
الدَّلِيلَةُ! يَأْتِي اللَّهُ ذَلِكَ لَنَا وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ حُجُورٌ طَابَتْ وَ جُدُودٌ طَهَّرَتْ وَ
أَنُوفٌ حَمِيَّةٌ^{۱۲} وَ نُفُوسٌ أَيْبَةٌ^{۱۳} مِنْ أَنْ تُؤْتِرَ طَاعَةَ اللَّيَامِ عَلَيَّ مَصَارِعِ الْكِرَامِ أَلَا وَ إِنِّي
رَاحِفٌ بِهَذِهِ الْأُسْرَةِ مَعَ قَلَّةِ الْعَدَدِ وَ خَذَلَةَ النَّاصِرِ.

فَإِنْ نَعْلِبُ فَغَلَابُونَ قِدْمًا وَ إِنْ نَهْزَمُ فَغَيْرٌ مُهْزَمِينَ^{۱۴}

۱. الب: قومی که از سر خصومت با کسی با هم متحد و مجتمع شوند. در نسخهای از اللهوف: اولیاء؛ اللهوف ص ۱۵۶.

۲. اصل: مهلاً ۳. غلاف ۴. نفس

۵. ساکن ۶. هنوز محکم و استوار نشده است.

۷. اللهوف ص ۱۵۶: الیبا ۸. پراکندگان، گمنامان

۹. وُسَّجَتْ: در هم پیچیده شد، در آمیخت. ۱۰. در هم پیچید، آن را احاطه کرد.

۱۱. شمشیر کشیدن ۱۲. أنوف جمع نف، أنوف حمیه: بزرگان، عزیزان. گردن فرازان

۱۳. جانهایی منزّه از پلیدی

۱۴. دو بیت اول از فرقه بن مسیک مرادی است. وی از اصحاب پیامبر بود و به سال ۳۰ هجری وفات کرد. الاعلام زرکلی

وَمَا إِنْ طِبُّنَا^۱ جُبْنٌ وَلَكِنْ
 إِذَا مَا الْمَوْتُ رَفَعَ عَنِ انْسِ
 قَافَنِي ذَلِكُمْ سَرَوَاتٍ^۴ قَوْمِي
 فَلَوْ خَلِدَ الْمَلُوكُ إِذَنْ خَلِدْنَا
 فَقُلْ لِلشَّامِتِينَ بِنَا أَفِيقُوا
 مَنَايَا نَا وَ دَوْلَةُ آخِرِينَا
 كَلَا كِلَهُ^۲ أَنَاخَ بِآخِرِينَا^۳
 كَمَا أَفَنَى الْقُرُونِ الْأُولِينَا
 وَ لَوْ بَقِيَ الْكِرَامُ إِذَنْ بَقِينَا
 سَيَلْقَى الشَّامِتُونَ كَمَا لَقِينَا

ثُمَّ آيَمُ^۵ اللَّهُ، لَا تَلْبَثُونَ بَعْدَهَا إِلَّا كَرِيثٌ^۶ مَا يُرَكَّبُ الْفَرَسَ حَتَّى تَدْوَرَ بِكُمْ دَوْرَ
 الرَّحَى^۷ وَ تَقْلِقَ بِكُمْ قَلَقَ الْمَحْوَرِ عَهْدٌ عَهْدُهُ إِلَى أَبِي عَدِي، «فَاجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ
 شُرَكَائِكُمْ، ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً^۸ ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَ لَا تُنظِرُونِ»^۹. «إِنِّي
 تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَ رَبِّكُمْ، مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا»^{۱۰} إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ
 مُسْتَقِيمٍ»^{۱۱}.

اللَّهُمَّ احْبِسْ عَنْهُمْ قَطْرَ السَّمَاءِ وَ ابْعَثْ عَلَيْهِمْ سِنِينَ كَسَنَى يَوْسُفَ وَ سَلِّطْ
 عَلَيْهِمْ غَلَامَ ثَقِيفٍ يَسُومُهُمْ كَأَسَا مُصْبِرَةً فَإِنَّهُمْ كَذَّبُونَا وَ خَدَلُونَا وَ أَنْتَ رَبُّنَا عَلَيْكَ
 تَوَكَّلْنَا وَ إِلَيْكَ آتَيْنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ.^{۱۲}

و این خطبه از لُهوف^{۱۳} ابن طاووس، بدین جای نقل افتاد و با دیگر نسخ که در
 روضه بحار^{۱۴} و کتب دیگر ثبت رفته است، اندک اختلافی دیده آمد. و معنی چنین
 باشد:

۱. طبت: عادت، شأن
 ۲. جمع کلکل: سینه
 ۳. باقی اشعار را ابن نما سروده است. ر.ک: مثير الاحزان ص ۵۵.
 ۴. جمع سرة: سران، بزرگان
 ۵. مخفف یمین به معنای سوگند است و اصل آن: اَيْمُنُ اللّٰه (با کسره‌های لفظ جلاله) می‌باشد.
 ۶. مقدار
 ۷. آسیاب
 ۸. حزن، سختی
 ۹. یونس: ۷۱
 ۱۰. موی جلوی پیشانی
 ۱۱. هود: ۵۶
 ۱۲. مقتل الحسین خوارزمی ج ۶/۲؛ احتجاج طبرسی ص ۳۲۶، نشر المرتضی، مشهد، ۱۴۰۳ هـ؛ مناقب ابن شهر آشوب
 ج ۱۱۰/۴؛ بحار الانوار ج ۸۳/۴۵؛ مثير الاحزان ص ۵۵؛ العوالم ج ۲۵۱/۱۷ (با اندک تفاوت).
 ۱۳. اللهوف ص ۱۵۶، ۱۵۷
 ۱۴. منظور بحار الانوار مرحوم علامه مجلسی است.

نیستی و اندوه باد شما را آیتها الجماعة و هلاک و سختی! که در غایت
 رغبت، ما را بخواندید و بسی امیدواری و آرزومندی نمودید. در کمال عَجَلت
 دعوت شما را اجابت کردیم و جانب شما شدیم. آن گاه تیغها که در دست شما
 نهاده بودیم بر روی ما کشیدید و آتشی که بر دشمنان شما افروخته بودیم بر ما
 افروختید؛ موالات دشمنان گزیدید و حقّ دوستان، دیگر سو نهادید. با آنکه در
 شما بر سیره عدل تروند و شما را در ایشان بسزا امیدی نباشد، لکمّ الویلات!^۱ ما
 را وا گذاشتید و هنوز تیغ در نیام بود و دل، ساکن و رأی ما استوار، چون مگس
 بدان پیشی گرفتید و چون پروانه، خود در او فروانداختید. دوری باد شما را که
 شما خود کنیززادگان باشید، از آن مردم که بر خلاف رسول اتّفاق کردند و کتاب
 خدای را دیگر سو نهادند و کلمه حق را دیگرگونه کردند. جماعتی که برگناه
 فراهم شدند و از کام شیطان بیرون فتاده و نور سنّت و چراغ هدایت را خاموش
 کرده؛ چنین مردم را یاری دهید و ما را خوار گذارید! آری، دیری است که این
 گونه چِبَلت^۲، آیین شماسست. بر عَدْر^۳ و حیلت، ثابت اصل باشید و بر شقاق^۴ و
 نفاق شاخه‌ها کشیده‌اید و چه پلید درخت بوده‌اید! صاحب خویش را در کام
 شکسته‌اید^۵ و بیگانگان را گوارا فتاده و هر آینه آن دَعِیّ پسر دَعِی^۶ در میان دو
 چیز پای فشرده: یا تیغ برکشیم و یا تن به خواری در دهیم. و رضای بر مدلّت از ما
 مردم بسی دور بود و خدای سُبْحانه بدین رضا ندهد و رسول از این معنی سرزند.
 مادران پاک و نیاکان نیک نگذارند که طاعتِ مشتی لثیم، بر آیین بزرگان کریم
 برگزینیم و از مرگ بیندیشیم.

۱. وای بر شما! هلاک باد شما را.

۲. طبیعت، سرشت

۳. خیانت، پیمان شکنی

۴. عداوت و ستیزه‌جویی

۵. ترجمه عبارت عربی چنین است: فاسدترین ته‌مانده غذایی بوده‌اید که غاصبان خورده‌اند.

۶. حرامزاده

و هرآینه با این جمع اندک بدین گروه بسیار خواهیم درانداختن؛ پس اگر فیروز آیم، دیری است که فیروز بوده ایم و اگر شکست یابیم، از هزیمت شدگان نباشیم که مرگ عادت ما بوده، همیشه در طلب معالی^۱ امور بوده ایم و جان بر سر مأمول^۲ نهاده و شما مردم پس از من البتّه نیاید و آنچه بدان خیال بسته اید، هرآینه صورت نبندد و روزگار چون آسیاسنگ بر شما بگردد^۳ و چون محور^۴ شما را در قلق^۴ و اضطراب آرد؛ و این عهد را پدر من با من کرد و از نیای خویش شنیدم: «رای خویش جمع آرید و به رویت کار بندید^۵، تا روزگار بر شما غم و اندوه نخواهد» و هرآینه من کار خویش با خدای گذاشتم و نجنبد بر زمین چیزی مگر آنکه به دست قدرت او پای بند بود و خدای سبحانه بر راه راست و طریق صواب باشد.

بار خدا یا! باران آسمان را بر این قوم فرو بند و عیش ایشان تلخ دار و در ایشان تنگی و قحط پدید آر و آن جوان ثقیف^۶ را بر ایشان بگمار تا زهر به جام، بدیشان چشانند که ما را دروغگوی خواندند و خوار گذاشتند؛ «أَنْتَ رَبُّنَا وَ إِلَيْكَ أَنْبَأْنَا وَ عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ».

آن گاه پسر سعد را بخواند و او از ملاقات او نفور^۷ بود، ولی امتثال کرد و پیش او باز رفت. امام بدو فرمود: ای پسر سعد! بر قتل من خیره گشته و سخت حریص آمده، و چنان دانی که بلاد ری و جرجان^۸ به تو دهند و تو را عیشی صافی^۹ خواهد بود؟! و

۱. جمع مَعْلَاة: شرف و بزرگی، امور شریف

۲. آنچه بدان امید و آرزوست.

۳. سنگ زیرین آسیاب

۴. در کار خود اندیشه و تأمل کنید.

۵. حرکت و چرخش، لرزش

۶. مقصود حضرت، حجاج پسر یوسف ثقفی است. پیشگویی و خبر از غیب دادن حضرت قابل توجه است.

۷. نفور: گریزان، روی گردان

۸. همان گرگان امروزی است و ری که اکنون شهرکی کوچک در جنوب شهر تهران است، در صدر اسلام از شهرهای آباد

البته چنین نباشد و تو را پس از من بدین جهان و آن جهان نیکی نرسد و شاد نگردی. و من همی بینم که سر تو را به کوفه بر سینان کرده‌اند و کودکان بدان تیر همی زنند.^۱ عمر از این سخن در خشم شد و از امام روی بگردانید و یاران خویش را گفت: چه انتظار می‌برید؟ سبک^۲ حمله کنید و کار ایشان بسازید.

و چون خز بن یزید تصمیم قوم بر مقاتلت، و آن سوء استبداد از ایشان بدید، از میان قوم کرانه^۳ شد و با رکاب امام پیوست و گفت: یابن رسول الله! اگر چند تو را از بازگشت با حرم رسول باز داشتیم و خاطر مبارک را بیازردم و بدین زمین هائل^۴ فرود آوردم، خدای داند که ندانستم سرانجام این قوم با چون تویی بدین صفت خواهد بود و اکنون با خدای سبحانه باز می‌گردم و از کرده خویش سخت پشیمانم. شود که این انابت مقبول افتد^۵ و با شرف قبول موصول گردد؟

امام فرمود: آری! چون از در توبت فراز آیی، خدای سبحانه درگذرد که او جلّ جلاله تواب و رحیم است.

حالی فرود آی و بیارام که تو میهمان ما باشی. گفت: فدای تو شوم مرا اجازت فرمای تا جان خویش بر سر خدمت کنم و در رکاب همایون عزّ شهادت یابم و به روز بازپسین در روی رسول خدای توانم نگریست.^۶

→

و غله خیز سرزمین ایران به شمار می‌رفت. حاکم ری فرخزاد پسر زاد مهر بود. غرور و بن زیدطائی فرمانده لشکر اسلام در عهد عمر وارد ری شد و پیشنهاد حاکم ری را مبنی بر اخذ خراج از وی پذیرفت و ری بدون خونریزی به تصرف مسلمانان درآمد. طمع در حکومت این شهر بود که عمر سعد را به قتل امام حسین واداشت. ر.ک: الفتوح ص ۲۵۲ و ۲۵۳، احسن التقاسیم ج ۵۷۴/۲. ۹ معیشت سالم و بی‌دردسر و آسوده

۱. تاریخ ابن عساکر، علی بن حسن شافعی (م ۵۷۱ هـ) ص ۲۱۶، مؤسسه‌المحمودی، بیروت، ۱۳۸۹ هـ بحارالانوار ج

۸/۴۵. ۲. سریع، چالاک. ۳. دور شد، کناره گرفت.

۴. هولناک، پرخطر. ۵. امیدوارم که توبه من پذیرفته گردد.

۶. تاریخ طبری ج ۳/۳۲۰؛ ارشاد ص ۲۳۵؛ الکامل فی التاریخ ج ۳/۵۶۳؛ اللهوف ص ۱۶۰؛ وقعة‌الطف ص ۲۱۵؛ الفتوح

امام بر او دعای خیر گفت و اجازت فرمود. حُرّ تیغ برکشید و روی فراقوم کرد و همی گفت: ای مردم کوفه! این مرد صالح را بخواندید و او دعوت شما را اجابت کرد و چون فرارسید، او را باز گذاشتید و حقّ مقدّم او مَرعی نداشتید^۱ و بر هتک حرمت و زوال حشمت او دست یازیدید و فراخ کوه و دشت بر او تنگ بگرفتید و آب فرات که یهود و مجوس را از آن بَهر است و سگان و خوکان دشت از آن همی نوشند، بر او و حریم او بستید. زهی بد مردم که شماید! خدای سُبْحانه رحمت خویش از شما دور کند و بر این شوخ چشمی^۲ و خِلاف، پاداش زشت یابید.

پسر سعد، دُرید را بخواند و لوای خویش نزدیک خواست و اول کس از آن قوم ناسپاس که آغاز حرب کرد و فرا روی آن امام بزرگوار تیر بینداخت، هم او بود. و بر این کردار زشت همگان را گواه گرفت و به یک دفعه از هر سوی تیر انداختن گرفتند. و گویند در همین نوبت، پنجاه تن! از یاران امام، عِرّ شهادت یافتند و به دیگر سرای شدند.

و امام می فرمودند: این تیرها رسولان مرگند که جانب ما همی آیند و از مرگ چاره نیست و هر کس را طعم مرگ بباید چشید؛ ساخته شوید^۳ و ساز حرب مهیا دارید و دل و جان بر قضای باری تعالی بندید.

و دست برد و محاسن شریف بگرفت و گفت: خدای سُبْحانه بر یهود خشم کرد که گفتند خدای را فرزندان بود، و ترسایان را خوار داشت که عیسی را پسر خدای خواندند، و مجوس را غضب فرمود که به جای او آفتاب و ماه را پرستیدند. و خشم خدای بر این قوم فراوان باشد که پسر پیغمبر او می کشند و بر حریم رسول تیغ

→

برکشیده‌اند. لا و الله هرگز تن به مذلت^۱ درندهم تا خدای سبحانه را ملاقات کنم و محاسن خویش با خون خویش خضاب کرده باشم.^۲

آن‌گاه یاران، ساز مبارزت جستند و رجز آغاز کردند. یسار غلام زیادبن ابیه برنشست و پیش دوانید؛ عبدالله بن عمیر [کلبی] از یاران امام بدو پیش باز رفت. یسار از نسب او پرسید و او نسب خویش بازگفت. یسار از مبارزت او روی بگردانید و گفت: من تو را نشناسم، زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر را به مبارزت من بایستی آمد. عبدالله بدین سخن التفاتی نکرد و بر او بتاخت و شمشیری بدو زد که حالی جان بداد. سالم غلام عبیدالله به انتصار و طلب ثار^۳ برخاست و بناگاه از پس پشت او درآمد و به ضرب تیغ، مبادرت جست. عبدالله دست چپ و قایه^۴ جان خویش کرد و آن ضربت، انگشتان او پراکند و عبدالله بر او عطفه^۵ کرد و به یک شمشیر، کار او بساخت و اسب در میدان جهانید^۶ و بر کشتن این دو مرد مبارز مفاخرتها کرد و این رجز می‌خواند:

إِن تُنْكِرُونِي فَأَنَا ابْنُ كَلْبٍ إِنِّي أَمْرٌ ذُو مِرَّةٍ وَ عَضْبٌ^۷
و لستُ بالخَوَّارِ عِنْدَ السَّلْبِ^۸

عمر و بن حجاج بر میمنه امام حمله کرد، چون نزدیک رسید، یاران بر زانو نشستند و نیزه‌ها به جانب ایشان راست کردند؛ لاجرم اسبان پیشتر شدن نتوانستند، سواران تیرانداختن گرفتند، طایفه‌ای بیفکندند و طایفه‌ای خسته و نالان کردند.

۱. خواری و پستی

۲. الفتوح ص ۹۰۲

۳. انتقام، خونخواهی

۴. محافظ و سپر قرار دادن

۵. میل کرد. سوی او برگشت

۶. دوانید

۷. اگر مرا نمی‌شناسید، پس بدانید که من ابن کلب هستم. کسی که تنی توانمند و شمشیری بزآن دارد.

۸. و ترسو و ضعیف نیستم وقتی شمشیر می‌کشم؛ و سست نمی‌شوم وقتی اسیر شوم.

شهادت حر

حُرِّبَن یزید ریاحی به مبارزت اسب برجهانید و این رجز می خواند:

إِنِّي أَنَا الْحُرُّ وَمَاوَى الضَّعِيفِ أَضْرَبُ فِي أَعْنَاقِكُمْ بِالسَّيْفِ^۱
 عَنْ خَيْرٍ مَن حَلَّ بِأَرْضِ الْخَيْفِ أَضْرِبُكُمْ وَلَا أَرَى مِنْ حَافٍ^۲

یزید بن سفیان گفت: به خدا اگر بدو رسم همین رُمح^۳ در او کار فرمایم و حُر سرخوش قتال بود و اسب او را بر روی و بناگوش ضربتی رسید. حُصَيْن بن نُمَيْر یزید را بر محاربت او اغراء کرد. یزید پیش دوانید و سِنَان^۴ رمح بدو آشنا کرد و حُر بر او عَطْفَه کرد و او را بیفکند. اسب او را پی^۵ کردند و او پیاده ماند و چون شیر شرزَه^۶ که در پی آهو دَوَد، یا باز تیز پر که طلب تیهو^۷ کند، بر ایشان حمله می کرد و همی کشت و می گفت:

أَنَا الْحُرُّ وَ نَجَلُ الْحُرِّ أَشْجَعُ مِنْ ذِي لِبَدٍ هَزَبٍ^۸
 وَ لَسْتُ بِالْجَبَانِ عِنْدَ الْكَرِّ لَكِنِّي الْوَقَّافُ عِنْدَ الْفَرِّ^۹

و از هر طرف نیزه بدو همی زدند و زخمهای گران یافته بود، لاجرم بر جای بماند و یاران او را دریافتند و در خدمت امام فرو نهادند و هنوز از او رمقی باقی بود. امام دست مبارک بر سر و روی او می کشید و همی گفت: انت حرٌّ كما سَمَّكَ أُمَّكُ^{۱۰} و علی بن الحسین علیه السلام بر او رَثَا گفت و مناقب و محامد او باز شمرد.

۱. من حر هستم که پناه میهمانم و تیغ بر گردن های شما می نهم.

۲. از کسی دفاع می کنم که بر این سرزمین منزل گرفته، شما را می کشم و این را ستم نمی بینم.

۳. نیزه

۴. سرنیزه

۵. پای او را از زانو قطع کردند.

۶. خشمگین

۷. پرندهای کوچک شبیه کبک

۸. من آزاده هستم و از نسلی آزاده می باشم و از شیر نر خروشنده نیز شجاعترم.

۹. در یورش و هجوم آوردن بیم ندارم و چون دیگران بگریزند من بر جای ایستاده ام.

۱۰. تو واقعاً همان طور که مادرت نام نهاد آزاده ای (نه بنده و اسیر نفس).

لِنِعْمِ الْحَرِّ حُرِّ بَنِي رِيَّاحٍ
وَنِعْمِ الْحَرِّ إِذْ نَادَى حُسَيْنًا
فِي آرَبِيٍّ أَضْفَهُ فِي جَنَانٍ
وهر یک از یاران که آهنگ مبارزت نمودی، بر امام سلام فرستادی و وداع گفتی؛
امام بر او رحمت فرستادی و آفرین فرمودی و این آیت فرو خواندی: «فَمِنْهُمْ مَنْ
قَضَىٰ نَجْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا».^۴

شهادت بُرَيْر

و چون حُرُّ بَرِّ^۵ شهادت یافت، بُرَيْر بن خُضَيْر بر نشست و پیش دوانید و مبارز
خواست و این رجز فروخواند:

إِنَّا بُرَيْرٌ وَ أَبِي خُضَيْرٌ
يَعْرِفُ فِينَا الْخَيْرَ أَهْلُ الْخَيْرِ
كَذَاكَ فَعَلَ الْخَيْرَ مِنْ بُرَيْرٍ^۸
لَيْتَ يَرَوْعُ الْأَشَدَّ عِنْدَ الزَّيْرِ^۶
أَضْرِبُكُمْ وَ لَا أَرَىٰ مِنْ ضَيْرٍ^۷

و بر آن قوم حمله می‌کرد و همی گفت: نزدیک من آید ای کشتندگان مؤمنان!
نزدیک من آید ای کشتندگان ذریت رسول!

۱. چه نیک آزاده‌ای هستی تو ای حر از قبیلهٔ بنی ریاح! و شکیبایی به هنگام پیاپی آمدن نیزه‌ها.
۲. چه نیک آزاده‌ای که به ندای حسین لبیک گفت و در این صبحگاه جان خود را بخشش کرد.
۳. ای خدا! در بهشت خود او را پذیرایی فرما و با خوران ملیح بهشتی همسر گردان.
- ر.ک: اللهوف ص ۱۶۰؛ مقتل الحسین ج ۱/۲؛ بحار الانوار ج ۱۴/۴۵؛ الفتوح ص ۹۰۵؛ ینابیع الموده ص ۴۱۴.
۴. الاحزاب: ۲۳
۵. پز: سعادت، احسان
۶. من بُریر هستم پسر خُضیر، شیری که با نعره‌اش، ترس بر اندام شیران می‌افکند.
۷. خوبان، خوبی را در ما می‌شناسند و شما را به تیغ می‌زنم و در این ستمی نمی‌بینم.
۸. این چنین است کار نیک از بُریر.

یزید بن معقل مبارز خواست و بدو گفت: به خدای گواهی دهم که تو خود در ضلالت باشی و دیگر مر [دم] به عدوای^۱ تو در ضلالت افتند.
 بُریر گفت: باز آی تا خدای را بخوانیم تا هر یک از ما دو تن دروغ گوید و بر باطل رود، بر دست آن دیگر هلاک کند. و این بگفتند و در یکدیگر آویختند. بُریر شمشیری بر فرق او زد که خود^۲ او بشکافت و مغز او بپرانید و او جان بداد.
 دیگر کس از آن مخاذیل که او را بُحیر [بن اوس] گفتندی، از حی^۳ بنی ضبّه، بر او حمله کرد و او را بکشت^۴ و این چند بیت به مباحثات فروخواند:

سَلِي تَخْبِرِي عَنِّي وَ أَنْتِ وَسِيمَةٌ	غَدَاةَ حُسَيْنٍ وَ الرِّمَاحِ شَوَارِعُ ^۵
أَلَمْ آتِ أَقْصَى مَا كَرِهْتِ وَ لَمْ تَخْلُ	غَدَاةَ الْوَعْنَى وَ الرُّوعُ مَا أَنَا صَانِعُ ^۶
مَعِيَ مُزَنِّي لَمْ تَخْنَهُ كُعُوبُهُ	وَ ابْيَضُ مَشْحُودُ الْغِرَارِئِنِ قَاطِعُ ^۷
فَجَرَّدَتْهُ فِي عَضْبَةٍ لَيْسَ دِينُهُم	كَدِينِي وَ أَنِّي بَعْدَ ذَلِكَ لِقَانِعُ ^۸
وَ قَدْ صَبَرُوا لِلطَّعْنِ وَ الضَّرْبِ حُسْرًا	وَ قَدْ جَالَدُوا لَوْ أَنَّ ذَلِكَ نَافِعُ ^۹
فَأَبْلَغُ عُبَيْدِ اللَّهِ إِذْ مَا لَقِيْتَهُ	بِأَنِّي مُطِيعٌ لِلْخَلِيفَةِ سَامِعُ ^{۱۰}

۱. سرایت کردن

۲. کلاهخود، کلاه آهنی

۳. قبیله

۴. الفتوح ص ۹۰۵؛ اللهوف ص ۱۶۰

۵. بیرس تا تو را از من خبر دهند، و تو زیبارویی، در بامداد (شهادت) حسین که نیزه‌ها دشمن را نشانه گرفته بود. در تاریخ طبری بجای «وسیمه» در آخر مصراع اول «ذمیمه» آمده است.

۶. آیا نکردم کاری را که تو ناخوشایند داشتی و در خیال نمی‌آمد، به هنگام بامدادان و آنچه کردم ترس افکن بود. در تاریخ طبری مصراع دوم به این صورت آمده است: «عَلَى غَدَاةِ الرُّوعِ مَا أَنَا صَانِعُ».

۷. با من نیزه‌ای از نیزه‌های بنی مزینه است که خطا نمی‌کند و شمشیری بزبان که هر دو لبه آن برنده است. در تاریخ طبری بجای مَزَنِي «بِرَنِي» و به جای مَشْحُودُ «مَخْشُوب» آمده است.

۸. آن را بر گروهی فرود آوردم که دین آنان چون دین من نیست و من از آن پس خرسند و خشنودم.

۹. بی‌زره بر زخم نیزه و شمشیر استوار ماندند و جنگیدند، اگر چه سودی نداشت.

۱۰. پس چون عبیدالله را دیدی او را بگو که من خلیفه را اطاعت می‌کنم و سخن او را گوش می‌دارم.

قَتَلْتُ بُرَيْرًا ثُمَّ جُلْتُ لَهُمِهِ غَدَاةَ الْوَعَى لَمَّا دَعَا مَنْ يُقَارِعُ^۱
 مگر کسی بدو ملامت کرد که بُریر بنده صالح بود و با قتل چون او بی خدای
 سُبْحانه را به روز بازپسین به چه رویی خواهی نگر هست؟! و بحیر از کردار خویش
 پشیمان گشت و بسی افسوس می خورد و می گفت:

فلو شاء ربِّي ما شهدت قتالهم ولا جعل النعماء عند ابن جابر^۲
 لقد كان ذاعارِ عليّ و سبّته تُعَيِّرُ بِهِ الْاِبْنَاءَ عِنْدَ الْمَعَاشِرِ^۳
 فيا ليت اني كنت في الرحم حَيضَةً و يوم حسينٍ كُنْتُ ضِمْنَ الْمَقَابِرِ^۴
 فيا سوءًا ماذا أقول لخالقي و ما حُجَّتِي يَوْمَ الْحِسَابِ الْقُمَاطِرِ^۵

شهادت وَهَب

از آن پس وَهَب بن عبدالله کلبی^۶ مبارزت کرد و این رجز را بر خواند:

۱. بُریر را کشتیم سپس به سوی آنچه آهنگ داشت تاختیم، در بامدادان جنگ، آنگاه که فریاد کرد چه کسی می جنگد؟ مفهوم بیت به شکلی که در متن آمده ابهام دارد، در تاریخ طبری به این صورت آمده است:
 قَتَلْتُ بُرَيْرًا ثُمَّ حَمَلْتُ نِعْمَةً اَبَا مُنَقِّذٍ لَمَّا دَعَا مِنْ يُمَاضِغِ
۲. اگر پروردگارم خواسته بود به جنگ آنها حاضر نمی شدم و نعمت را نزد ابن جابر نمی نهاد.
۳. همانا آنچه کردم بر من ننگ و دشنامی است که فرزندان در میان مردم به آن سرزنش می شوند.
۴. ای کاش در شکم مادرم خون حیضی بودم و هرگز زاده نمی شدم یا روز (شهادت) حسین، مرده در میان قبرها بودم.
۵. بدا به حال من! روز قیامت به خالق خیر چه تویم و روز حساب سخت، چه حجتی اقامه کنم؟
۶. در اینجا گویا میان مورّخان، خلط و التباسی در مورد «وَهَب بن عبدالله بن حباب کلبی» و «عبدالله بن عمربن حناب کلبی» رخ داده است. طبری و ابن اثیر و شیخ مفید به این قضیه اشاره نکرده اند. ابن طاووس در اللهوف ص ۱۶۱ این داستان را درباره وَهَب بن عبدالله بن حباب کلبی نقل کرده است.

اشعاری که مؤلف در این کتاب ذیل نام این دو شخص آورده، بعضاً در کتب تاریخی برای یکی از آنها آورده شده. چه در مورد هر دو شخص، نقل چنین است که به همراه مادر و همسر خود به کربلا آمده بودند، در اینجا وقتی عبدالله بن عمیر

إِنَّ تُنَكِّرُونِي فَأَنَا ابْنُ الْكَلْبِ سَوْفَ تَرَوْنِي وَ تَرَوْنَ ضَرْبِي^۱
 وَ حَمَلْتِي وَ صَوْلَتِي فِي الْحَرْبِ أُدْرِكُ ثَأْرِي بَعْدَ ثَأْرِ صَحْبِي^۲
 وَ أَدْفَعُ الْكَرْبَ أَمَامَ الْكَرْبِ لَيْسَ جِهَادِي فِي الْوَعْدِ بِاللَّعْبِ^۳

مگر زن و مادر او با وی بودند. زن او را از نصرت امام باز می داشت و سوگند می داد که مرا به دوری خویش میازار و اندوه من بر جان خویش مطلب. و مادر می گفت: سخن این زن میپذیر و به یاری پسر رسول خدای بازگرد و مقاتلت جوی و جان و توان در رکاب همایون^۴ او در باز^۵ تا مگر به روز بازپسین در باره تو به نزد خدای سبحانه شفاعت کند و سخن گوید. و هب به مقاتلت بازگشت و این رَجَز می خواند:

أَنَسِي زَعِيمٍ لَكَ أُمَّ وَهَبٍ بِالطَّعْنِ فِيهِمْ تَارَةً وَ ضَرْبٍ^۶
 ضَرْبِ غُلَامٍ مُؤْمِنٍ بِالرَّبِّ حَتَّى يُذِيقَ الْقَوْمَ مَرَّ الْحَرْبِ^۷

و آغاز مجالدت کرد و از آن قوم سی و یک تن بکشت و هر دو دست او جدا ماند. مادر عمود خیمه برداشت و به یاری پسر برخاست. و هب روی با مادر کرد تا مگر او را به خیمه بازگرداند. مادر دامن او بگرفت و گفت: باز نگردم تا در صحبت تو خون

→

برخلاف وهب به میدان می آید و تنی چند را به قتل می رساند، خود سالم باز می گردد و دیگر خبری از نحوه شهادت او گفته نمی شود و جالب است که رجزهای هر دو شبیه هم می باشد. بنابراین، می توان احتمال داد که این دو، یک نفر بیش نبوده اند و بین حباب و جناب هم تصحیفی رخ داده که مورخان بدان توجهی نکرده اند. صاحب اعیان الشیعه نیز این احتمال را می پذیرد. ج ۶۰۴/۱ و ۶۰۵.

۱. اگر مرا نمی شناسید پس بدانید که من پسر کلب هستم. اکنون مرا و ضربت تیغ مرا خواهید دید.

۲. خواهید دید چگونه در این نبرد حمله و هجوم می آورم و انتقام دوستان خود را می گیرم.

۳. اندوه و مشقت را با سختهایی که هست از خود دور می کنم و کوشیدن من در این جنگ، بازی و شوخی نیست.

۴. فرخنده، خجسته، مبارک.

۵. فداکن.

۶. ای ام وهب! من اکنون کفیل تو هستم در شمشیر زدن و نیزه زدن بر این قوم کافر.

۷. و این فرزند مؤمن به پروردگار، چنان بر کافران می تازد تا طعم تلخ جنگ را بر آنان بچشاند.

خویش در رکاب پسر رسول خدای نریزم.

امام بر او دعای خیر گفت و فرمود: تو را نیکویی باد و جزای خیر! بازگرد که بر زنان جهاد نباشد.^۱ زن بازگشت و وهب را بکشتند. مادر بر بالین او شد و خون از گونه مبارک او پاک می‌کرد. ناگاه به فرمان شمر، عمودی بر فرق او زدند و جان بداد و این اول زن بود که در جیش امام کشته گشت.

مجلسی گوید که: من چنان دیدم^۲ که وهب جوانی ترسا بود و با مادر بر دست امام ابو عبدالله علیه السلام آورده و در آن وقعه سی و شش تن بر خاک افکنده بود و او دستگیر گشت. او را به نزد پسر سعد آوردند. عمر گفت: چه شجاع بوده و صولتی^۳ شدید داشته! و سر او برگرفتند و به جانب مادر افکندند. زن آن سر برداشت و ببوسید و ببویید و جانب عمر افکند و عمود خیمه برداشت و دو تن بکشت. امام فرمود: ای زن بازگرد که زنان را جهاد نباشد. زن بازگشت و همی گفت: بار خدایا! امید من بریده میسند.^۴

شهادت عمرو

آن گاه عمرو بن خالد [صیداوی] از وی پیش تاخت و این رجز گفت:

إِلَيْكَ يَا نَفْسُ إِلَى الرَّحْمَنِ فَاَبْشِرِي بِالرَّوْحِ وَالرَّيْحَانِ^۵
 الْيَوْمَ تُجْزَيْنَ عَلَى الْإِحْسَانِ قَدْ كَانَ مِنْكَ غَايِرَ الزَّمَانِ^۶

۱. تاریخ طبری ج ۳/۳۲۱؛ اللهوف ص ۱۶۱؛ وقعة الطف ص ۲۱۷.

۲. هیبت، حمله، توانمندی ۴. بحار الانوار ج ۱۷/۴۵.

۵. ای جان من! بشتاب به سوی خداوند رحمان و تو را مژده باد به گلستان و بوی خوش بهشت.

۶. غایر: گذشته و آینده (از واژه‌های متضاد است).

۷. امروز از روی احسان، پاداش خواهی گرفت چنانکه در گذشته نیز از پیروان و مؤمنان بوده‌ای.

مَا خُطَّ فِي اللُّوحِ لَدَى الدِّيَانِ لَا تَجْزَعِي فِكُلِّ حَيٍّ فَاِنْ^۱
وَ الصَّبْرُ أَخْطَى لَكَ بِالأَمَانِ^۲

و بسیاری بکشت تا کشته گشت. پسر او خالد پیش تاخت و این رجز خواند:

صَبْرًا عَلَى المَوْتِ بَنَى قَحْطَانَ كَيْمَا تَكُونُوا فِي رِضَى الرَّحْمَنِ^۳
يَا أَبَتَا قَدْ صِرْتَ فِي الجِنَانِ فِي قَصْرِ رَبِّ حَسَنِ البُنْيَانِ^۴
و بسیاری بکشت و کشته گشت.

سعد بن حنظله التمیمی^۵ پیش تاخت و گفت:

صَبْرًا عَلَى الأَشْيَافِ وَ الأَسِنَّةِ صَبْرًا عَلَيْهَا لِدُخُولِ الجَنَّةِ^۶
عمر بن عبدالله مَدَجَجِی پیش تاخت و گفت:

قَدْ عَلِمْتُ سَعْدٌ وَ حَيٌّ مَدَجَجٌ اِنِّى لَدَى الهَيْجَاءِ^۷ لَيْتُ مُحْرَجِ^۸
أَعْلُو بِسَيْفِي هَامَةَ المَدَجَجِ^۹ وَ أَتْرُكُ القِرْنَ^{۱۰} لَدَى التَّعْرَجِ^{۱۱}

۱. آنچه در لوح عمل تو رقم خورده و اکنون نزد خداوند قهار است و زاری مکن که همگان نیست شدنی اند.

۲. و صبر و شکیبایی در برابر دشواریها، شیرین تر و امان بخش تر است.

۳. ای قبیله بنی قحطان! بر مرگ پایداری ورزید تا مورد خشنودی خدای رحمان قرار گیرید.

۴. ای پدر! اکنون به بهشت و به قصر محکم و استوار پروردگار خود در آمدی.

۵. در نسخهای از اللهوف: حنظله بن سعد الشبامی آمده است. در بعضی منابع تاریخی از جمله مناقب ابن شهر آشوب این دو اسم، از یک شخص گفته شده ولی ظاهراً چنین نیست. زیرا سعد بن حنظله از بنی تمیم ساکن شمال حجاز و حنظله بن سعد شبامی از عربهای جنوب بوده است و نمی تواند یکی باشد. ر.ک: اللهوف ص ۱۶۴، ۲۳۷. آسنه: جمع سنان =

سرنیزه

۶. بر زخم شمشیرها و سرنیزهها صبور باشید و شکیبا مانید تا به بهشت درآیید.

۷. ر.ک: تاریخ طبری ج ۳/۳۲۹؛ مقتل الحسین خوارزمی ج ۲/۲۴؛ بحار الانوار ج ۲۳/۴۵؛ وقعة الطف ص ۲۳۵.

۸. جنگ

۹. قبیله بنی سعد و بنی مَدَجَجِ می دانند که در جنگ چون شیری هستم که عرصه را بر همگان تنگ کرده است.

۱۰. هامة: سر، مَدَجَجِ: پوشنده در سلاح

۱۱. شمشیر خود را بر سر دشمن زره پوشیده فرود می آورم و چون بازمی گردم، حریف را رها می کنم.

فريسة الضبع الازل الأعرج^۱

شهادت مسلم بن عوسجه

آن گاه مُسلم بن عَوْسَجَه مبارزت خواست و این رجز گفت:

إِنْ تَسْأَلُوا عَنِّي فَاِنِّي ذُو لِبَدٍ مِنْ فِرْعَ قَوْمٍ مِنْ ذُرِّيِّ بَنِي أَسَدٍ^۳
 فَمَنْ بَغَانَا^۴ جَائِرٌ عَنِ الرَّشَدِ وَ كَافِرٌ بِدِينِ جَبَّارِ صَمَدٍ^۵
 نافع بن هلال البجلي در آن مَلْحَمَه^۶ سخت می کوشید و این رجز می خواند:
 أَنَا عَلِيُّ دِينَ عَلِيٍّ أَنَا هِلَالُ الْبَجَلِيِّ^۷
 وَ دِينُهُ دِينُ النَّبِيِّ^۸

مراحم^۹ بن حرث از بنو قطیعه بر او برآمد^{۱۰} و گفت: انا علی دین عثمان.

نافع گفت: انت علی دین الشیطان. و بر او حمله کرد و او را بکشت.

عمر و بن حجاج ندا در داد: ای مردم کوفه! مگر ندانید این قوم، فُرْسَانِ عَرَبٍ و صاحبان بصیرت اند و مرگ را به جان همی طلبند و هیچ کس از شما با ایشان بر نیاید.

۱. تا شکار کفتار تیزپای کجرفنار گردد.

۲. در اصل و نیز در نسخه موجود در کاخ گلستان: «ذُرِّيِّ» افتاده. جمع ذرّوه: علو، بالای هر چیز.

۳. اگر بپرسید که تو کیستی؟ گویم: من شیری یال دار از بزرگان قبیله بنی اسد هستم.

۴. اصل: «بغانا» که غلط کتابت است ولی در نسخه کاخ گلستان همان «بغانا» ضبط است.

۵. هر کس به ما ستم روا دارد از راه رستگاری دور شده و به دین خداوند جبار بی نیاز کافر گشته.

۶. ر.ک: تاریخ طبری ج ۳/۳۲۴؛ ارشاد ص ۲۳۷؛ مقتل خوارزمی ج ۱۵/۲، اللهوف ص ۱۶۲؛ وقعة الطف ص ۲۲۵؛

بحار الانوار ج ۲۰/۴۵. ۷. میدان جنگ. ۸. در بعضی منابع: جملی، ثبت است.

۹. من پسر هلال بجلي هستم. و بر دین علی که دین او دین پیامبر است، می باشم.

۱۰. نزدیک شد. ۹. اعیان الشیعه: مزاحم، ج ۱/۴۰۶.

مگر آنکه کشته شود. با آنکه گروهی اندک‌اند.^۱

عمر را این رای پسند افتاد و گفت: تا جمله لشکر را از مبارزت یکان یکان باز دارد و گوید به یک مرتبه حمله کنند. عمرو بن حجاج بر جانب فرات با مَیْمَنَةُ امام در آویخت^۲ و لختی بکوشید و باز گشت.

و چون لختی غبار فرو نشست، مسلم را افتاده دیدند، امام فرا^۳ بالین او آمد و حبیب بن مظاهر در رکاب او بود و هنوز از مسلم رمقی مانده بود. امام فرمود: رَحِمَكَ اللَّهُ يَا مُسْلِمُ! «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا».^۴ حبیب گفت: يَعْزُّ عَلَيَّ مَضْرَعُكَ يَا مُسْلِمُ أَبَشِيرٌ بِالْجَنَّةِ.^۵ مسلم به آواز ضعیف گفت: بَشْرَكَ اللَّهُ بِالْخَيْرِ. آن گاه حبیب گفت: اگر نه می دانستم که اینک بر اثر تو خواهم بود، هر آینه دوست می داشتم که به هر چه تو را مهم است وصیت کنی تا به قضای آن قیام کنم.

مسلم گفت: أَوْصِيكَ بِهَذَا فَقَاتِلْ دُونَهُ حَتَّى تَمُوتَ.^۶ کنیزکی از آن مسلم ناله و حنین آغاز کرد و همی گفت: یا سیداه! یا بن عَوْسَجَتَاه! و یاران عمر بر کشتن مسلم یکدیگر را بشارت می گفتند و شَبَّابِ بْنِ رَبِيعِ بر ایشان نفرین می کرد و می گفت: يَاللَّعِجْبَ خُودَ رَا بَه دَسْتِ خُودِ مِي كَشِيدُ وَ عَزَّتْ خُودَ رَا خُورَ مِي كَذَارِيدُ وَ بَرِ قَتْلِ مُسْلِمِ نَشَاطِ مِي كَنِيدُ!^۷ و به خدای قسم که او را در اسلام و مسلمین، مَشَاهِدِ مَأْتُورِ^۸ و

۱. پس از سخنان عمرو بن حجاج، امام عليه السلام خطاب به او فرمود: ای عمرو! آیا مردم را بر کسی چون من می شورانی؟ آیا این ما بودیم که از دین خارج شدیم و شما بر آن ثابت قدم بودید؟! به خدا سوگند روزی که جهانایتان گرفته شود و بر کارهای زشت خود مرده شوید خواهید فهمید که چه کسی از دین خارج شد و چه کسی شایسته آتش است؟ ر.ک: تاریخ طبری ج ۳/۳۲۴؛ وقعه‌الطف ص ۲۲۴؛ بحارالانوار ج ۱۹/۴۵.

۲. جنگ کرد.

۳. به

۴. الاحزاب: ۲۳

۵. مردن تو بر من گران تر است، تو را به بهشت بشارت باد!

۶. تو را سفارش می‌کنم که تا جان داری، از حسین حمایت کنی تا در راه او کشته شوی.

۷. ارشاد ص ۲۳۷؛ العوالم ج ۲۶۳/۱۷؛ کنزالدقائق ۱۳۸/۸؛ اعیان الشیعه ج ۱، ۶۰۵.

۸. مشاهد جمع مشهد و مأثور یعنی منقول و روایات صحیح و بجای مانده از او. منظور از مشاهد مأثور و موافق کریم.

موافق کریم بود.

شمر بر مَیسَرهٔ امام حمله کرد. یاران امام در میسره^۱ سی و دو تن بودند، پای فشر دند و با ایشان در آویختند و ایشان وقوف نیارستند^۲ و بازگشتند. چون وقت زوال رسید، ابو ثمامه [عمر و بن عبدالله] صیداوی خدمت امام آمد و گفت: فدای تو شوم. این قوم فرا رسیدند^۳ و به خدای که کشته نشوی تا آنکه ما همگی فرا روی تو کشته شویم و همی دوست می‌دارم که خدای سبحانه را ملاقات کنم بدان حالت که نماز پیشین با تو گزارده باشم.

امام به آسمان نگریست و فرمود: از نماز یاد کردی، خدای تعالی تو را از نماز گزارندگان شمارد.^۴

حُصَین بن نُمَیر گفت: نماز شما مقبول نیست.

حبیب بن مظاهر گفت: نماز پسر رسول خدای مقبول نیست و از چون تو [بی] فربندهٔ شرایخواره مقبول است؟! لاوالله هرگز چنین نباشد. حُصَین در خشم شد و بر حبیب حمله کرد. حبیب شمشیری فرا روی اسب او یازید^۵ و اسب حُصَین را بیفکند. یاران او او را بر بودند.

و امام زُهَیر بن قَین و سعید بن عبدالله را فرمود تا خویشتن هدف سیهام^۶ قوم سازند و پیش روی بایستند و با سایر یاران نماز خوف بگذاشت. سعید بن عبدالله را سیزده

→

اشاره به جایگاه و منزلت سیاسی و اجتماعی وی دارد. مسلم یکی از اصحاب بزرگ رسول اکرم بود که در جنگهای بسیار شرکت داشت و در فتح آذربایجان در ایران پیروز گردید. اعیان الشیعه ج ۱/۶۰۵، ۲۶۱. ۱. مَیسَره: جانب چپ لشکر

۲. آراستن: توانستن، جرأت کردن. وقوف نیارستند: نتوانستند مقاومت کنند.

۳. نزدیک شدند

۴. تاریخ طبری ج ۳/۳۲۶؛ مقتل خوارزمی ج ۱/۱۷۲؛ وقعة الطوف ص ۲۲۹؛ اللهوف ص ۱۶۴؛ بحار الانوار ج ۲۱/۴۵؛

اسرار الشهادة فاضل دربندی ص ۲۹۴، اعلمی، تهران، ۱۲۸۶ هـ یتابع الموده ص ۴۱۰؛ الذمعة الساکبة ج ۳۰/۱۴؛

اعیان الشیعه ج ۱/۶۰۶.

۵. اصابت داد.

۶. جمع سهام: تیر

چوبه تیر بر بدن مبارک نشسته بود و زخم شمشیر و طعن نیزه بسی یافته بیفتاد و همی گفت: ای خدای بر این قوم نفرین کن نفرین عاد و ثمود. ای خدای! سلام و رحمت ما بر پیمبر خویش باز رسان و آنچه از آلم^۱ جُرح^۲ بر تن و جان من رسیده است، بدو باز گوی. چه، من بدین رنج یاری پسر پیمبر تو را می خواستم.

عَمْرُو بْنِ قَرْظَةَ أَنْصَارِي إِجَازَتِ حَرْبِ خَوَاسْتِ وَمُقَاتَلَتِ عَظِيمِ كَرْدِ وَهَيْجِ تِيرِ بَه جَانِبِ اِمَامِ نِيَامَدِي مِغْرَ اَوْ بَه دَسْتِ حَاجِزِ شَدِي وَهَيْجِ تَيْغِ بَرِ رُويِ اِمَامِ اَهِيخْتِه^۳ نَگِشْتِي، مِغْرَ اَنَكِه اَوْ جَانِ گِرَامِي وَقَايِه سَاخْتِي؛ وَ چُونِ زَخْمِ فِرَاوَانِ يَافْتِ، جَانِبِ اِمَامِ نَگِرِيَسْتِ وَ گَفْتِ: يَابِنِ رَسُوْلِ اللّٰه! اَيَا وَفَا بَه عَهْدِ خَوِيَشِ كَرْدَم؟ فَرْمُود: اَرِي تُو پِيَشِ رُو مَنِي دَرِ بَهشْتِ، سَلَامِ مَرَا بَرِ رَسُوْلِ بَرَسَانِ وَ بَگُوِي اَيْنَكِ مَنِ بَرِ اَثْرَمِ.

چون غلام آبی دَر پیش آمد و او بنده ای سیاه بود. امام فرمود تا از ما در رُخصتی و هر آینه در متابعت ما عافیت می طلبیدی، برای ما خود را مبتلا مدار. گفت: یابن رسول الله! در وقت رخا^۴ بر مائده احسان شما کاسه لیسیم^۵ و به هنگام شدت شما را خوار گذارم؟ آری مرا رایحه متین^۶ است و حسبی پست و رنگی سیاه و بهشت بر من دریغ بود، تا بوی من خوش گردد و حسب من شریف شود و روی من سپید آید؛ لا والله هرگز از شما مفارقت نکنم تا این خون سیاه را با خونهای شما در نیامیزم و به مبارزت شتافت و این رجز خواند:

كَيْفَ يَرِي الْكُفَّارُ ضَرْبَ الْأَسْوَدِ
أَذْبُ عَنْهُمْ بِاللِّسَانِ وَالْيَدِ^۷
بِالسَّيْفِ ضَرْبًا عَنْ بَنِي مُحَمَّدٍ^۸
أَرْجُوهُ الْجَنَّةَ يَوْمَ الْمَوْرِدِ^۹

۱. درد

۲. زخم

۳. آهیختن: برکشیدن.

۴. آسایش و رفاه

۵. ریزه خور سفره شمایم.

۶. بوی گند و متعفن

۷. شاید، امید است.

۸. کافران ضربه شمشیر این غلام سیاه را چگونه می بینند؟ ضربه ای که با آن از خاندان محمد دفاع می کند.

۹. با دست و زبان از آنان دفاع می کنم و روز ورود به پیشگاه الهی بدین کار امید بهشت دارم.

و چون کشته شد، امام بر بالین او آمد و گفت: ای خدای! بوی او خوش کن و روی او سپید گردان و او را با نیکوکاران برانگیز و میان او و محمد و آل محمد آشنایی و معرفت انداز.^۱

عمر و بن خالد صیداوی مبارزت خواست و گفت: یا ابا عبد الله! بر آنم که با اصحاب خود در آیم و همی ترسم که باز مانم و تو را تنها و کشته بینم. امام اجازت فرمود. حَنْظَلَةُ بْنُ سَعْدِ شَبَامِي^۲ پیش روی امام بایستاد و خویشتن و قایه او کرد و همگی تیغ و تیر و سنان به جان می خرید و ندا می داد:

«يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ مِثْلَ دَابِّ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظَلْمًا لِلْعِبَادِ وَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ يَوْمَ تُؤَلُّونَ مُدْبِرِينَ مَالِكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ^۳ يَا قَوْمُ لَا تَقْتُلُوا حُسَيْنًا «فَيُسْحِتَكُمْ اللَّهُ بِعَذَابٍ وَ قَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى»^۴.

امام فرمود: این قوم مستوجب عذاب گشته اند و موعظت و پند را در ایشان سودی نیست.^۵

سوید بن عمر بر آن خطب نازل چون ضرغام^۶ باسیل^۷ مُصَابِرْت^۸ فرمود و از بسیاری زخم، تاب و توانش نماند و بیفتاد و رمقی از او باقی بود، چون بشنید قَتِيلَ الْحُسَيْنِ، کاردی به دست کرد و با آن مایه رمق لختی بکوشید تا کشته گشت. یحیی بن سلیم مبارزت خواست و این رجز خواند:

۱. بحار الانوار ج ۲۲/۴۵؛ مثیر الاحزان ص ۶۳؛ مقتل خوارزمی ج ۲/۲۴.

۲. اصل: شامی که غلط است. بنوشام، شاخه‌ای از قبیله همدان بودند.

۳. غافر (المؤمن): ۳۰-۳۲ طه: ۶۱

۵. وقعة الطف ص ۲۳۵؛ الکامل ج ۵۶۸/۲؛ ارشاد ص ۲۳۸؛ ترجمه ابصار العین فی انصار الحسین ص ۱۴۹ دفتر نشر

توید اسلام، قم، ۱۳۶۹، تاریخ طبری ج ۳/۳۱۹.

۶. شیر

۷. شجاع، دلیر

۸. پافشاری، مقاومت

لا ضربن القوم ضرباً فیصلاً
لا عاجزاً فیها ولا مؤلولاً
ضرباً شديداً فی العداة مُعجلاً^۱
ولا أخافُ الیومَ موتاً مُقبلاً^۲
لكننی كاللئیمِ احمی اشبلاً^۳

قره غفاری^۴ مبارزت کرد و این رجز خواند:

قد علمتُ حقاً بنو غفارِ
بأننی اللئیمُ لدی الغیارِ
و خندفُ بعدَ بنی نزارِ^۵
لاضربنَ معشرَ القجارِ^۶
بکُلِّ عَضْبٍ^۷ ذکرٍ^۸ بتارِ^۹
ضرباً وجیعاً عن بنی الأخیارِ
رَهطِ النبی سادّة الأبرارِ^{۱۰}

انس بن حارث کاهلی^{۱۱} مبارزت خواست و این رجز خواند:

قد علمتُ حارثُ والدودانِ^{۱۲}
و الخندفیونَ و قیسُ عیلانِ^{۱۳}

۱. ضربه‌ای قاطع و کوبنده بر سر این قوم خواهم زد، ضربه‌ای با شتاب بر دشمنان اسلام.

۲. در حالی که نه ناتوان باشم و نه نالان و نه از مرگی که رویاروی است بترسم.

۳. لکن همچون شیر از شیربچگان حمایت می‌کنم.

۴. قره بن ابی قره غفاری. ر.ک: بحارالانوار ج ۲۵/۴۵.

۵. قبیله‌های بنو غفار و خندف و بنی نزار نیک می‌دانند...

۶. که من به هنگام حمله شیری هستم و سر از تن جماعت ستمکاران و فاجران قطع می‌کنم.

۷. شمشیر بزان
۸. فولادین
۹. بسیار تیز و برنده

۱۰. با شمشیری فولادین و برنده و ضربه‌ای دردناک از خاندان عنترت و فرزندان صالح و نیکوکار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دفاع می‌کنم و دشمن را به هلاکت می‌رسانم.

۱۱. کاهل از شاخه‌های قبیله بنی اسد است. انس از صحابه رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود. از جمله احادیثی که شیعه و سنی از وی نقل کرده‌اند این است که «زمانی پیامبر، امام حسین که کودکی خردسال بود را در آغوش گرفت و فرمود: این پسر من در زمینی از عراق شهید خواهد شد آگاه باشید هر که او را معاصر بود یارش نماید». ر.ک: ترجمه ابصارالعین ص ۱۲۸.

۱۲. طایفه‌ای از قبیله بنی اسد است.

۱۳. بنی حارث و دودان و خندف و بنی قیس خوب می‌دانند.

بَانَ قَوْمِي آفَةُ الْأَقْرَانِ لَدَى الْوَعَا وَ سَادَةُ الْفِرْسَانِ^۱
 مَبَاثِرُ الْمَوْتِ بِطَعْنِ آيٍ لَسْنَا نَرَى الْعَجْزَ عَنِ الطِّعَانِ^۲
 آلَ عَلِيِّ شَيْعَةَ الرَّحْمَنِ آلَ زِيَادٍ شَيْعَةَ الشَّيْطَانِ^۳

عمرو بن مطاع جعفی مبارزت خواست و این رجز خواند:

أَنَا ابْنُ جَعْفٍ وَ أَبِي مُطَاعُ وَ فِي يَمِينِي مُرْهَفٌ^۴ قَطَاعُ^۵
 وَالسُّمْرُ فِي رَأْسِهِ لِمَاعُ يُرَى لَهُ مِنْ ضَوْئِهِ شُعَاعُ^۶
 الْيَوْمَ قَدْ طَابَ لَنَا الْقِرَاعُ دُونَ حُسَيْنِ الضَّرْبِ وَالسِّطَاعُ^۷
 يُرْجَى بِذَلِكَ الْفَوْزُ وَ الدَّفَاعُ عَنْ حَرِّ نَارِ جُبْنٍ لَا انْتِفَاعُ^۸

حجاج بن مسروق، مؤذن امام علیه السلام فرا روی او این رجز برخواند:^۹

أَقْدِمْ هُدَيْتَ هَادِيًا مَهْدِيًا الْيَوْمَ تَلَقَى جَدَّكَ النَّبِيَا^{۱۰}
 ثُمَّ أَبَاكَ ذَا النَّدَى عَلِيًّا ذَاكَ الَّذِي نَعْرِفُهُ وَصِيًّا^{۱۱}
 وَ الْحَسَنَ الْخَيْرَ الرَّضَى الْوَلِيًّا وَ ذَا الْجَنَاحَيْنِ الْفَتَى الْكَمِيًّا^{۱۲}
 وَ أَسَدَ اللَّهِ الشَّهِيدَ الْحَيًّا^{۱۳}

۱. که قوم من در وقت جنگ آفت حریفان و سران جنگاوران اند.

۲. با ضربه‌ای کاری خصم را از پای می‌افکنیم و از هیچ ضربتی اظهار عجز و حقارت نمی‌کنیم.

۳. خاندان علی علیه السلام پیروان دین خدای رحمان هستند و خاندان زیاد، پیروان شیطان.

۴. شمشیر تیز ۵. من پسر مطاع جعفی هستم که در دست راست شمشیری تیز و بران دارم.

۶. و نیزه‌ها بر بالای سر او می‌درخشند. که پرتو فروغش دیده می‌شود.

۷. امروز کوبیدن شمشیر پیش روی حسین مبارز و درخشنده شایسته و نیکوست.

۸. عمل امروز، امید سعادت و نجات از آتش فرداست.

۹. اغلب مورّخین این اشعار را به زهیر بن قین نسبت می‌دهند. ر.ک: وقعة الطف ص ۲۳۲ و طبری ج ۳/۲۲۸.

۱۰. قدم پیش نه و دل رنجه مدار که امامی هستی که هم هدایت یافته‌ای و هم دیگران را هدایت می‌کنی و چه باک که امروز جدّ خود محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را ملاقات خواهی کرد.

۱۱. سپس علی پدر تو را که صاحب فضل و جود و احسان است و ما او را وصی رسول و جانشین برحق او می‌دانیم.

۱۲. و حسن برادر تو را آن مولایی که در نیکی و خشنودی حق معروف است و عمویت جعفر ذوالجناحین و عموی پدرت.

و زان پس زُهَیْرَ بِنِ قَتَنِ مَجَالِدَتِ اَغازِ کَرْدِ و اَینِ رَجَزِ مِی خَواند:

اَنَا زُهَیْرٌ وَ اَنَا ابْنُ الْقَتَنِ	اَذُوذُکُمْ بِالسَّیْفِ عَنِ حُسَیْنٍ ^۱
اِنَّ حُسَیْنًا اَحَدَ السُّطُنِ	مِنْ عِثْرَةِ الْبِرِّ التَّقِیِّ الزَّیْنِ ^۲
ذَاکَ رَسُوْلُ اللّٰهِ عِثْرَتَيْنِ	اَضْرِبُکُمْ وَ لَا اَرٰی مِنْ شَیْنِ ^۳
یَا لَیْتَ نَفْسِی قُسِمَتْ قِسْمَیْنِ ^۴	

محمد بن ابی طالب گوید که زهیر در آن مجاهدت صد و بیست مرد بیفکند. کثیر بن عبدالله و مهاجر بن اوس بر او تاختند و او را بکشتند و امام فرمود:
لَا یُبْعِدُکَ اللّٰهُ یَا زُهَیْرُ وَ لَعْنُ قَاتِلِکَ لَعْنُ الَّذِیْنَ مُسَخَوْا قِرْدَةً وَ خَنَازِیْرَ.^۵
حیب بن مظاهر اسدی - رضی الله عنه - به مبارزت اسب برجهانید و این رجز خواند:

اَنَا حَبِیْبٌ وَ اَبِی مُظَاهِرٌ	فَارِسٌ هَیْبَاءٍ وَ حَرْبٌ تُشْعَرُ ^۶
وَ اَنْتُمْ عِنْدَ الْعَدِیدِ اَکْثَرُ	وَ نَحْنُ اَعْلٰی حُجَّةً وَ اَظْهَرُ ^۷
وَ اَنْتُمْ عِنْدَ الْوَفَاةِ اَعْدَرُ	وَ نَحْنُ اَوْفٰی مِنْکُمْ وَ اصْبَرُ ^۸

→

۱. من زهیر پسر قین هستم و با شمشیر خود از حریم حسین دفاع می‌کنم.
۲. حسین یکی از دو نوه پیامبر است، از خاندانی که نیکی و تقوا زینت آنهاست.
۳. و اکنون او فرستاده خدا به سوی شماست و من شما را می‌کشم و هیچ عیب نمی‌دانم.
۴. ای کاش جانم دو قسمت می‌شد و دوباره زنده می‌شدم و از حسین دفاع می‌کردم.
۵. خدا تو را از رحمت خود دور نکند. خدا لعنت کند قاتل تو را همانگونه که بنی اسرائیل را لعنت کرد و آنها به صورت بوزینه و خوک درآمدند. ر.ک: مقتل خوارزمی ج ۲۰/۲؛ وقعة الطف ص ۲۳۲.
۶. منم حیب و نام پدرم مظاهر (مظهر)، پهلوان میدان نبرد و کارزاری شعله‌ور.
۷. گرچه گروه شما از ما فروتر است ولی ما حجتی والاتر و آشکارتر داریم.
۸. و اگرچه شما خائن به عهد خود هستید ولی ما وفادارتر از شما و صبورتریم.

حَقًّا وَآئِمِّي مِنْكُمْ وَاعْذِرْ^۱

و کشتش و کوششی عظیم کرد. مخذولی از بنی تمیم به طعن نیزه اش بیفکند و چون خواست به پای خیزد، حصین بن نمیر شمشیری بر فرق او زد که بر جای بازماند. حالی تمیمی سر او از بدن جدا کرد و خاطر مبارک امام را از واقعه او ملالتی عظیم روی نمود و آثار انزجار و انکسار از گونه همایونش مشاهدت رفت و همی فرمود: عِنْدَ اللَّهِ أَحْتَسِبُ نَفْسِي وَ حُمَاةَ أَصْحَابِي.^۲ مگر تازه جوانی را پدر در آن ملحمه کشته شده مادر بدو گفت: چه نشینی؟! خیز و فرا روی پسر رسول خدای مقاتلت جوی. پسر فرمان برد و جانب آن قوم روان گشت.

امام بفرمود: هم ایدون^۳ این جوان را پدر کشته گشت و باشد که مادر او را محاربت او ناخوش بود. جوان گفت: همانا مادر مرا بر این محاربت فرمود و این چند بیت برخواند:

سرور قُوَادِ الْبَشِيرِ النَّذِيرِ ^۴	آمیری حسین و نعم الامیر
و هل تعلمون له من نظير ^۵	علی و فاطمه والداه
له غرّة مثل بدر منير ^۶	له طلعة مثل شمس الضحی

و چون او را بکشتند، سر او جدا کردند و به جانب مادر افکندند. و او آن سر ببوسید و ببویید و بر مخذولی بپرانید، بدان صفت که او را بکشت و عمود خیمه برداشت و با آن قوم در مجالدت آمد و دو تن از آن مخاذیل بکشت. امام بر او دعای

۱. و به حق از شما بارشده تر و باتقواتریم.

۲. خودم و اصحاب وفادارم را نزد خدا احتساب می‌کنم. طبری ج ۳/۳۲۷؛ وقعة الطف ص ۲۳۱.

۳. اکنون، چنین

۴. امیر و رئیس من حسین است و چه نیک امیری! که نشاط دل پیامبر مژده‌دهنده و بیم‌رساننده است.

۵. علی و فاطمه والدین اویند و آیا مانند او کسی را می‌شناسید؟

۶. او را فروغی است چون نور خورشید و روشنایی و پرتوی است چون قرص ماه شب چهارده پرنور.

خیر گفت و به بازگشت او فرمود.

جُنَادَةُ انصاری پیش تاخت و این رجز خواند:

أَنَا جُنَادٌ وَأَنَا بِنُ الْحَارِثِ لَسْتُ بِخَوَّارٍ وَلَا بِسِنَاكِثٍ^۱
عَنْ بَيْعَتِي حَتَّى يَرِثَنِي وَارِثِي أَلْيَوْمَ سِلْوِي فِي الصَّعِيدِ نَاكِثٍ^۲
و زان پس عمرو بن جُنَادَه از وی پیش دوید و این چند بیت فرو خواند:

أَضِيقِ الْخِنَاقَ مِنْ ابْنِ هِنْدٍ وَارْمِهِ مِنْ عَامِهِ بِفَوَارِسِ الْأَنْصَارِ^۳
وَ مُهَاجِرِينَ مُخَضَّبِينَ رِمَاحِهِمْ تَحْتَ الْعَجَاجَةِ مِنْ دَمِ الْكُفَّارِ^۴
خُضِبَتْ عَلَيَّ عَهْدِ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ فَالْيَوْمَ تُخَضَّبُ مِنْ دَمِ الْفُجَّارِ^۵
وَ الْيَوْمَ تُخَضَّبُ مِنْ دِمَاءِ آرَاذِلِ رَفَضُوا الْقُرْآنَ لِنُصْرَةِ الْأَشْرَارِ^۶
طَلَبُوا بِثَارِهِمْ بِيَدْرٍ إِذْ أَتَوْا بِالْمُرْهَفَاتِ وَ بِالْقَنَا الْخَطَّارِ^۷
وَ اللَّهُ رَبِّي لَا أزالُ مُضَارِباً فِي الْفَاسِقِينَ بِمُرْهَفٍ بَتَّارِ^۸
هَذَا عَلَيَّ الْأَزْدِيُّ حَقٌّ وَاجِبٌ فِي كُلِّ يَوْمٍ تَعَانِقِي وَ كِرَارِ^۹

عابِس بن شُبَيْب الشاکری رضی اللہ عنہ باز آمد و بر امام سلام داد و گفت: به خدای قسم که بر روی زمین مرا محبوبتر و عزیزتر از تو کسی نیست و اگر گرامی تر از جان خویش

۱. من جناده پسر حارث انصاریم نه ضعیفم و پیمان شکن.

۲. بر بیعت خود ثابت رأی هستم تا به وارث خود ارث نهم و امروز اعضای بدنم در این زمین شکسته خواهد شد.

۳. امروز گلوی پسر هند را با سواران دلیر انصار بفشار.

۴. و با مهاجرین و انصاری که زیر غبار میدان جنگ با خون کافران نیزه‌های خود را خضاب کرده‌اند.

۵. در زمان رسول اکرم نیزه‌ها با خون مشرکان خضاب شد و امروز با خون ظالمان خضاب می‌شود.

۶. فرومایگانی که قرآن را رها کردند و برای نصرت اشرار بپا خاستند.

۷. برای گرفتن انتقام از کشتگان بدر، تیغ و نیزه به دست گرفتند.

۸. به خدای یکتا پروردگار من سوگند که دائماً شمشیر خود را بر فرق سر فاسقان به سختی می‌کوبم.

۹. و این حق بر ذمه جنگاور بنی‌آزد واجب است، در روزی که دست به گردن خصم می‌افکند و پی در پی بر او هجوم

می‌آورد.

چیزی داشتمی، هرآینه در رکاب تو دریغ نداشتمی و تو خود پیش خدای سبحانه گواه باش که من بر دین تو و دین پدر تو باشم.

و چون روی فرا قوم کرد، رَبِيعِ بْنِ تَمِيمٍ گوید: من او را بشناختم و عَزَوَاتِ او دیده بودم و او مردی بس شجاع بود. گفتم: ای مردم! هَذَا أَسَدُ الْأَسْوَدِ هَذَا ابْنُ شَيْبٍ. زینهار کس به تنهایی با او در نیاویزد و او همی ندا کردی و گفت: أَلَا زَجَلٌ أَلَا زَجَلٌ. عمر امر داد تا از هر سوی سنگ بر او بیارند و او مِعْفَرٌ^۱ از سر برداشت و زره بیفکند و پرتاب سنگ و رَضَخٌ^۲ احجار را با گوشت و پوست اندام مبارک تلقی می فرمود و بدین حالت دو بیست تن از آن مخاذیل بیفکند و دیگرش طاقت نماند و بیفتاد. او را بکشتند و سر او برداشتند و جماعتی در کشتن او بر سر منازعت شدند. این به مفاخرت گفتمی من او را کشته‌ام و دیگری گفتمی من کشته‌ام. و بر این نَسَقٌ، اصحاب و یاران امام یکان و دوگان اجازت حرب می خواستند و به مبارزت می شتافتند و بر یکدیگر پیش دستی همی جستند. - وَلِلَّهِ دَرُّهُمْ^۳.

قَوْمٌ إِذَا نُودُوا لِدَفْعِ مُلِمَّةٍ وَالْخَيْلُ بَيْنَ مُدْعِسٍ وَ مُكْرَدَسٍ
لِيسوا القلوب على الدروع كأنهم يتهافتون على ذهاب الأنفس^۴

۱. کلاه خود

۲. پرتاب کردن

۳. طبری ج ۳/۳۲۹، وقعة الطف ص ۲۳۶؛ ابصار العين ص ۱۴۶؛ بحار الانوار ج ۲۸/۴۵ و ۲۹؛ اكليل المصائب في مصائب

الأطائب، محمد بن سليمان تنكابني ص ۱۲۵، دفتر نشر معارف اسلامی، قم، ۱۳۷۳، ه.ش.

۴. مردمی که چون برای دفع حادثه‌ای فرا خوانده شوند، در حالی که سواران گروهی به جنگ پردازند و گروهی به صف

ایستند. دل‌ها را بر روی زره‌ها پوشیده‌اند گویا به سوی جان دادن می‌شتابند و پُر می‌کشند.

شهادت خاندان رسول اکرم (ص)

و چون عموم یاران به درجه رفیعه شهادت فایز شدند، نوبت جانبازی به خاندان اَظهار او رسید.

علی بن الحسین علیه السلام اجازت حرب خواست و او به روی و خوی، شبیه ترین مردم بود به رسول؛ و از عمر مبارکش بیست و پنج سال برآمده بود، و گویند هیجده ساله بود. امام اجازت فرمود و دست به آسمان برداشت و گفت: خدایا! تو گواه باش که شبیه ترین خلق به روی و خوی و گفتار به رسول تو، روی به این قوم نهاده است و از سر صُجْرَت^۱ و حیرت به عُمَر بانگ زد و فرمود: چه می کنی ای پسر سعد؟! خدای رَحِم تو بُرَد و از کار تو برکت بردارد و پس از من کسی را بر تو دست دهد که گلوی تو هم بر فراش^۲ تو برد، چنانکه رَحِم من بریدی و قرابت من با رسول نگاه نداشتی. آن گاه به آواز بلند این آیت از کلام مجید فرو خواند: ^۳ «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْغَالَمِينَ: ^۴ زُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

۱. دلتنگی و پریشان حالی ۲. بستر

۳. ر.ک: بحار الانوار ج ۴۳/۴۵؛ مقتل خوارزمی ج ۳۰/۲؛ طبری ج ۳۳۱/۳؛ وقعة الطف ص ۲۴۲؛ مقاتل الطالبیین ص ۷۶؛ ارشاد ص ۲۳۸ (با اندک تفاوت)؛ الفتوح ص ۹۰۷ و ۹۰۸؛ امالی شیخ صدوق ص ۳۱۸، قم، ۱۳۷۳ ق؛ اللهوف ص ۱۶۶؛ منتخب طریحی ص ۲۸۴.

۴. آل عمران: ۳۳ و ۳۴؛ «همانا خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و عمران را از جهانیان برگزید فرزندانمی برخی از

و علی بن الحسین این رجز خواند:

أَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ
وَاللَّهِ لَا يَحْكُمُ فِينَا ابْنُ الدَّاعِي
أَضْرِبُكُمْ بِالسَّيْفِ أَحْمِي عَنْ أَبِي
مِنْ عُصْبَةٍ جَدِّ أَبِيهِمُ النَّبِيِّ^۱
أَطْعَمُكُمْ بِالرُّمْحِ حَتَّى يَنْتَنِي^۲
ضَرَبَ غُلَامٍ هَاشِمِيٍّ عَلَوِيٍّ^۳

و بسیاری از ایشان بکشت و بازگشت و تشنگی بر او چیره گشته و زخمهای فراوان یافته، عرض کرد: ای پدر! تشنگی مرا کشت و سنگینی سلیح مرا به تعب انداخت؛
فَهَلْ إِلَى شَرْبَةٍ مِنْ مَاءٍ سَبِيلٌ؟^۴

امام او را در آغوش کشید و زبان او بمکید و خاتم^۵ همایون در دهان او نهاد و فرمود: بازگرد، چنان دانم که شام نکنی مگر آنکه از دست جدّ خویش به جامی لبریز سیراب شوی بدان مثبت که باز پس تشنه نگردی. و او بازگشت و این رجز خواند:

الْحَرْبُ قَدْ بَأْنَتْ لَهَا الْحَقَائِقُ
وَاللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ لَا تُفَارِقُ
وَوَضَعَتْ مِنْ بَعْدِهَا مَصَادِقُ^۶
جُمُوعَكُمْ أَوْ تُغَمِّدَ الْبُورِقُ^۷

مُتَقَدِّبِينَ مُرَّةَ عَبْدِي^۸ شَمَشِيرِي بِرِفْقِ هَمَايُونِ أَوْ زِدْ وَأَوْ مِنْ أَنْ ضَرَبْتَ بِي طَاقَتِ
گشت و دیگران شمشیرها بر او کشیدند و او دست فریال مرکب خویش آورد و همی

→

نسل برخی دیگر پدیده آمده و خدا شنوا و داناست.

۱. منم علی فرزند حسین بن علی، از گروهی که جد پدرشان پیامبر است.
۲. به خدا سوگند که فرزند زنازاده بر ما حکومت نتواند کرد، شما را با نیزه می‌زنم تا نیزه‌ام خمیده شود.
۳. با شمشیرم شما را می‌کشم و از پدرم حمایت می‌کنم، شمشیر زدن جوان هاشمی علوی.
۴. آیا جرعه‌ای از آب گوارا هست که مرا سیراب کند؟
۵. انگشتر
۶. در این جنگ حقایق و تعصبات جاهلی آشکار گشت و پس از آن نیز افراد صادق شناخته شدند.
۷. به خدای پروردگار عرش سوگند که جمع شما را رها نکنیم تا شمشیرها در نیام شوند.
۸. در بیشتر منابع قرّبن منقذبن نعمان عبیدی آمده است. ر.ک: طبری ۳/۳۳۱؛ بحارالانوار ج ۴۴/۴۵؛ مناقب ابن شهرآشوب ج ۴/۱۰۹، وقعه‌الطائف ص ۲۴۲؛ اکلیل المصائب ص ۲۱۳؛ الفتوح ص ۹۰۷.

خواست تا از آن ملحمه بیرون افتد و مرکب او را بر مصاف لشکریان می کشید. و آن قوم بر آن سلاله^۱ پاک و آفتاب تابناک نبخشیدند و او را بازخمهای پیاپی پخش کردند و هنوز از او رمقی باقی بود که فریاد برداشت: ای پدر! این است نیای من رسول خدای؛ به جامی لبریز مرا سیراب کرد و همی گوید: العَجَلُ العَجَلُ جام دیگر برای تو ذخیره نهاده ام و همین ساعت خواهی نوشید.

امام بنالید و فرمود: قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُواكَ، مَا أَجْرَهُمْ عَلَى الرَّحْمَنِ وَعَلَى الرَّسُولِ وَعَلَى إِنْتِهَائِكَ حُرْمَةِ الرَّسُولِ عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ العَفَاء.^۲

و علی بن الحسین را به کنیت ابوالحسن گفتندی و مادر او لیلی بود دختر ابی مَرّه از بنی ثقیف و مادر لیلی دختر بوسفیان بود^۳ و از این است که روزی معاویه بر آیین صحبت گفته بود: بر این امر از این مردم کی سزاوارتر است؟ گفته بودندش: انت یا امیرالمؤمنین. گفته بود: لا، بدین امر از هر کس علی بن الحسین اولی تر است،^۴ چه نیای او رسول خداست و شجاعت بنی هاشم و سخای اُمّیه و حُسن دیدار ثقیف در اوست.

عمر و بن صُبَیح^۵ تیری به جانب عبدالله بن مسلم رها کرد و عبدالله دست و قیایه تیر کرد و بر پیشانی نهاد و آن تیر، دست او بر پیشانی بکوفت؛ چنانکه عبدالله را حرکت نماند و دیگری رُمحی بر قلب مبارک او یازید.^۶

۱. نسل، فرزند.

۲. خدا یکشد قومی که تو را کشت. چه گستاخ و بی شرمند اینان نسبت به خدا و پرده داری حریم رسول خدا! و پس از تو خاک بر سر این دنیا باد.

۳. وقعة الطف ص ۲۴۱، طبری ج ۳/۳۳۰-۳۳۱؛ مقاتل الطالبیین ابوالفرج اصفهانی ص ۷۷.

۴. چون اولی صیغه افعال التفضیل است لذا آوردن پسوند «تر» که در فارسی علامت تفضیل است، غلط می باشد.

۵. اصل: عَمْرِبْنِ صُبَیح و ضیط عَمْر و صحیح است.

۶. مناقب ابن شهر آشوب ج ۴/۱۰۵؛ الفتح ص ۹۰۵؛ وی را اولین کس از خاندان اطهار رسول می دانند که وارد میدان

عبدالله طائی، عون بن عبدالله جعفر را بکشت.^۱ عامر بن نَهْشَل، برادر او محمد را؛^۲ و عثمان بن خالد، عبدالرحمن بن عقیل را؛^۳ و ابو جُرْهُم آزدی، محمد بن مسلم بن عقیل را؛^۴ و بُشْر بن سَوَط هَمْدانی و یا عُرْوَة بن عبدالله خَتَمی، جعفر بن عقیل را.^۵ محمد بن ابی طالب گوید: چون جعفر به مبارزت اسب برجهانید این رجز می خواند:

أَنَا الْغَلَامُ الْأَبْطَحِيُّ الطَّالِبِيُّ مِنْ مَعْشَرٍ فِي هَاشِمٍ وَ غَالِبٍ^۶
وَنَحْنُ حَقًّا سَادَةُ الدَّوَابِّ هَذَا حُسَيْنٌ أَطِيبُ الْأَطَائِبِ^۷
مِنْ عَتْرَةِ الْبِرِّ التَّتَى الْعَاقِبِ^۸

و او پانزده سوار بینداخت.

و ابن شهر آشوب گوید: دو کس بکشت.^۹ و لقیط بن یاسر^{۱۰} جَهَنی، محمد بن ابی سعید بن عقیل را؛ و بشیر بن حَوَط قایضی، عبدالله اصغر پسر عقیل را؛ و مخذولی از هَمْدان، عبدالله اکبر پسر عقیل را؛ و هم از اولاد عقیل، علی بن عقیل و جعفر بن محمد بن عقیل عزّ شهادت یافته و با جوار کرامت حق - عزّ و علا - موصول شدند.^{۱۱} و

→

جنگ شد و به شهادت رسید.

بحار الانوار ج ۳۲/۴۵؛ مقاتل الطالبيين ص ۶۲؛ مقتل خوارزمی ج ۲۶/۲؛ انساب الاشراف بلاذری ج ۲۰۰/۳.

۱. وقعة الطف ص ۲۴۶؛ مقاتل الطالبيين ص ۶۰؛ بحار الانوار ج ۳۴/۴۵؛ ارشاد ج ۱۱۱/۳.

۲. طبری ج ۳۳۱/۳، وقعة الطف ص ۲۴۷، بحار الانوار ج ۳۳/۴۵ ۳. همان منابع

۴. همان. ۵. همان.

۶. من جوان ابطحی از نسل ابوطالبم از گروهی در میانه بنی هاشم و غالب.

۷. براستی ما هستیم سروران و برترین روزگاران و این حسین است که پاکترین پاکان است.

۸. از عترت پیامبر عاقب (از اسماء حضرت است) که پرهیزگارترین هستند.

۹. مناقب ج ۱۰۵/۴؛ بحار الانوار ج ۳۳/۴۵. ۱۰. بعضی منابع: آیاس

۱۱. همان منابع.

از نژاد امیرالمؤمنین علی علیه السلام عثمان بن علی ^۱ این رجز برخواند:

إِنِّي أَنَا عُثْمَانُ ذُو الْمَفَاخِرِ	شَيْخِي عَلِيٌّ ذُو الْفِعَالِ الظَّاهِرِ ^۲
وَإِبْنُ عَمِّ لِلنَّبِيِّ الطَّاهِرِ	أَخِي حُسَيْنٌ خَيْرُهُ الْأَخَائِرِ ^۳
وَ سَيِّدُ الْكِبَارِ وَالْأَصَاغِرِ	بَعْدَ الرَّسُولِ وَالْوَصِيِّ النَّاصِرِ ^۴

خولی بن یزید اصبحی، تیری بر جبین مبارک او نشانند و او از فراز زین بر زمین افتاد. مخذولی از بنی ابان ^۵ سر او برداشت و از سنین عمرش بیست و یک سال برآمده بود و امیرالمؤمنین علی علیه السلام نام عثمان بن مظعون ^۶ بدو داده بود.

و جعفر بن علی این رجز برخواند:

إِنِّي أَنَا جَعْفَرُ ذُو الْمَعَالِي	إِبْنُ عَلِيٍّ الْخَيْرِ ذِي النَّوَالِ ^۷
حَسْبِي بِعَمِّي شَرَفًا وَ خَالِي	أَحْمِي حُسَيْنًا ذِي النَّدَى الْمِفْضَالِ ^۸

هم خولی بن یزید، تیری بر شقیقه او نشانند و از آن رمیت ^۹ به جوار کرامت حق - عز و علا - پیوست و از سنین عمر او به روایت ابوالفرج، نوزده سال برآمده بود. (و این نشود، چه نامه نگاران این حدیث بأسرهم ^{۱۰} شهادت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را به ماه

۱. عثمان برادر حضرت عباس از فرزندان ام البنین بود.

۲. منم عثمان صاحب افتخارات و پدر من علی صاحب افتخارات درخشان.

۳. پسر عم پیامبر پاک، و برادرم حسین گزیده گزیدگان است.

۴. و سرور بزرگان و خردان پس از پیامبر و علی یاری دهنده دین است.

ر.ک: وقعة الطف ص ۲۴۵؛ مقاتل الطالبین ص ۵۵؛ بحار الانوار ج ۳۷/۴۵، ارشاد ص ۲۴۰.

۵. برخی نسخ: بنی دارم.

۶. عثمان بن مظعون یکی از اخیار صحابه است و در حیات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اوقات یافته است و با امیرالمؤمنین دوست به کمال بوده (مؤلف).

۷. من جعفر صاحب صفات عالی هستم، پسر علی که خوب است و صاحب عطاست.

۸. مرا شرف و اصالت عمو و دایی ام بس است و از حسین حمایت می کنم که صاحب فضل و کرم است.

۹. پرتاب تیر

۱۰. بأسرهم: تمام آنها، همگان

رمضان سال چهل از هجرت رسول ﷺ ثبت

دانند و خود این رُزء جلیل^۱ و مُصاب هایل بر حدیث مُتَقَن و سند صحیح به روز آدینه عاشر محرم از سال شصت و یک بود و اعتضادالسلطنه^۲ وزیر علوم - دام اجلاله - و دیگر مَهْرَه فَن استخراج و عارفان به مواقع نجوم هم بر این حدیث معاون گشته‌اند و جداول شَتی^۳ ساخته).^۴

عبدالله بن علی^۵ به مبارزت این رجز بر خواند:

أَنَا ابْنُ ذِي النَّجْدَةِ وَ الْإِفْضَالِ ذَاكَ عَلِيُّ الْخَيْرِ ذُو الْفَعَالِ^۶
سَيِّفُ رَسُولِ اللَّهِ ذُو النَّكَالِ فِي كُلِّ قَوْمٍ ظَاهِرِ الْأَهْوَالِ^۷

و او بر دست هانی بن تُبَيْتِ حَضْرَمِی، شهید گشت و از سنین عمرش بیست و پنج

۱. رُزء: رزیه، مصیبت بزرگ.

۲. شاهزاده علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه از فرزندان فتحعلی شاه قاجار، حدود سال ۱۲۳۴ ه.ق متولد شد. در سال ۱۲۷۴ به ریاست مدرسه دارالفنون و سپس به وزارت علوم منصوب شد. آثاری نیز تألیف کرده که از آن جمله است: اکسیر التواریخ، فلک السعاده، رصدخانه مراغه، تاریخ وقایع و سوانح افغانستان، ترجمه آثار الباقیه ابوریحان بیرونی. ر.ک: شرح حال رجال ایران، مهدی با مداد ج ۴۴۲/۲، مقدمه تاریخ وقایع و سوانح افغانستان، تصحیح میرهاشم محدث چاپ ۱۳۶۴، مجمع الفصحا، رضا قلی خان هدایت ج ۴۱/۱ - ۴۴، تهران، ۱۳۹۵ ه.

۳. گوناگون

۴. مقاتل الطالبیین ابوالفرج اصفهانی ص ۵۳؛ بحارالانوار ج ۳۸/۴۵.

البته بنابر روایات دیگری وی دو سال کوچکتر از عثمان بن علی بود که در سال ۶۱ هجری، ۲۱ سال داشت. بحارالانوار ج ۳۷/۴۵؛ ارشاد ص ۲۴۰؛ مناقب ج ۱۰۸/۴.

۵. ام‌البینین همسر حضرت علی علیه السلام، چهار فرزند رشید به دنیا آورد. نخست حضرت ابوالفضل عباس در سال ۲۶ هجری متولد شد. وی ۱۴ سال از زندگی خود را در کنار پدر بزرگوارش امیرالمؤمنین بسر برد و مدت ۲۴ سال با برادرش امام حسن و ۳۴ سال با امام حسین، لذا در وقت شهادت ۳۴ سال داشت.

عبدالله بن علی ۸ سال پس از عباس متولد شد و هنگام جنگ خونین کربلا ۲۵ سال داشت. عثمان بن علی دو سال پس از عبدالله به دنیا آمد و در سال ۶۱ هجری، ۲۳ سال داشت. جعفر بن علی نیز دو سال پس از عثمان به دنیا آمد و در روز عاشورا ۲۱ ساله بود.

۶. منم فرزند صاحب شجاعت و فضیلت و او علی است بهترین نیکوکاران.

۷. او شمشیر رسول خدای بود که بر هر قومی آشکار می‌شد، دشمن از او می‌ترسید.

سال برآمده بود^۱ و مادر این هر سه، امّ البئین بود، دختر حزام^۲ بن خالد از بنی کلاب^۳ و با ابی الفضل عباس بن علی - سلام الله علیه - از یک مادر بودند. و فاطمه بنت عقیل گوید:^۴

يا عَيْنُ^۵ جُودِي بَعْبَرَةٍ وَ عَوِيلٍ وَأُنْدَبِي إِنْ نَدَبْتِ آلَ الرَّسُولِ^۶
سَيِّئَةٌ كُتِّبَتْ لَهُمْ لَصْلُبِ عَلِيٍّ قَدْ أَصِيبُوا وَ سَبَعَةٌ^۷ لِعَقِيلِ^۸

و چون امام بیشتر یاران و فرزندان خویش همگی را به خاک و خون کشته دید هم از روی ضجرت و فروماندگی بلند آواز برداشت و دوری از وطن و غلبه عطش و قلت ناصر و معین خویش بخواند و فرمود:

آیا یاری کننده‌ای هست که ما را یاری کند؟ آیا پناه‌دهنده‌ای هست که ما را پناه دهد؟ آیا کسی هست که حرم رسول خدای را پاس دارد؟

ناگاه دو جوان از سرای پرده بیرون دویدند. گویی به گونه روشن، دو ماه تمام بودند. یکی را احمد^۹ نام بود و دیگری قاسم و هر دو از صلب پاک ابو محمد حسن بن علی بودند و همی گفتند: لبیک لبیک ای آقا و سید ما! هنوز ما در خدمت رکاب تویم؛

۱. ر. ک: همان منابع. ۲. اصل: حزام.

۳. فاطمه دختر حزام بن خالد بن ربیع بن وحید بن کلاب، مادر حضرت ابوالفضل علیه السلام که در صحنه کربلا حضور داشت و چهار فرزند برومندش را برای یاری امام حسین علیه السلام به قربانگاه فرستاد. ر. ک: مقاتل الطالبیین، ص ۸۴-۸۲.

۴. شعر سروده سلیمان بن قتیبه است. ابصار العین، ص ۱۰۰؛ ر. ک: عقد الفریدج ۱۲۴/۵.

۵. اصل و نیز نسخه موجود در کاخ گلستان: بدون «یا» می‌باشد.

۶. ای چشم! بسیار اشک بریز و شیون و زاری کن و اگر گریه می‌کنی بر خاندان رسول خدا گریه کن.

۷. اصل: تسعة؛ عقد الفریدج ۱۲۴/۵؛ خمسة.

۸. شش فرزند همه از پشت علی بودند (که شهید شدند) و هفت فرزند از عقیل.

۹. سه فرزند نوجوان امام حسن در کربلا حضور داشتند و دو تن آنان در رکاب عم خود شهید شدند. مادر احمد و قاسم زملّه ام ولد بود و احمد کنیه او ابوبکر معروف به عبدالله اکبر بود و سومی عبدالله معروف به حسن مثنی که هنوز به سن بلوغ نرسیده بود.

بفرمای تا فرمان بریم.

فرمود: بر این قوم، سَبُک حمله کنید و حریم نیای خویش را پاس دارید. قاسم پیش تاخت و او را از سال عمر، چهارده برآمده بود و بر آن قوم حمله برد و پنجاه سوار از ایشان بکشت. مخدولی بر او کمین گشود و با شمشیر فرق همایون او بشکافت. و او به روی افتاد و در خون خویش همی غلطید و همی گفت: ای عم بزرگوار مرا دریاب!

امام اسب بجهانید و آن قوم را از بالین او بپراکند و فرود آمد و او را بر پشت اسب به در سرای آورد و می گفت: ای خدای! تو خود دانی که این قوم ما را بخواندند تا یاری کنند، حالی^۱ بدین صفت ما را خوار گذاشتند و خصمان ما را یاری کردند. ای خدای! باران آسمان از این قوم بازدار و برکت خویش از ایشان برگیر. ای خدای! ایشان را در اقطار^۲ زمین بپراکن و هرگز از ایشان خشنود مباش. ای خدای! اگر چند در این جهان نصرت و پیروزی از ما بازداشتی و بسی خوار ماندیم، تو خود دانی آنچه رفت از جهت رضای تو بود. ای خدای! همین خواری را برای ما بدان جهان ذخیره نیکو شمار و داد ما از این قوم ستمکار بستان و انصافی ما بده.^۳

احمد بر آن قوم تاخت و جوانی شانزده ساله بود و این رجز خواند:

إِنِّي أَنَا نَجُّلُ الْإِمَامِ بْنِ عَلِيٍّ أَضْرِبُكُمْ بِالسَّيْفِ حَتَّى يُفْلَلِ^۴

۱. اکنون

۲. اقطار: جمع قطر = ناحیه، اقلیم

۳. مقتل الحسین خوارزمی ج ۲/۲۷؛ بحار الانوار ج ۴۵/۳۵؛ الدمعة الساکبة ج ۴/۳۱۷؛ مقاتل الطالبتین ص ۸۸؛ تاریخ طبری ج ۳/۳۳۱؛ ارشاد ص ۲۳۹؛ الکامل فی التاریخ ج ۲/۵۷؛ اللهوف ص ۱۶۸؛ اعیان الشیعه ج ۱/۶۰۸؛ وقعة الطف ص ۲۴۳؛ منتخب طریحی ص ۳۶۵؛ اعلام الوری طبرسی ص ۱۴۶؛ ابصار العین ص ۱۰۱ و ۱۰۲؛ سالار کربلا ترجمه مقتل عبدالرزاق مقدم ص ۴۲۵، انتشارات سیدالشهدا، قم، ۱۳۷۱؛ اکیلی المصائب ص ۱۹۲؛ عقدا لفرید ج ۱/۱۲۱/۵.

۴. من پسر امام (حسن بن علی) هستم. با شمشیر چندان شما را می زنم تا لب آن کُند شود.

نَحْنُ وَبَيْتَ اللَّهِ أَوْلَىٰ بِالنَّبِيِّ أَطْعَنُكُمْ بِالرُّمَحِ وَسَطَ الْقَسْطِلِ^۱

و هشتاد سوار بیفکنند و بازگشت و هر دو چشم او از بسیاری عطش در خدقه فرو شده بود و آواز داد: ای عم بزرگوار! آیا شربتی آب باشد که این جگر سوخته بدان بیاساید؟ تا مگر بر مقاتلت این قوم توانا شوم.

امام فرمود: ای نور هر دو دیده! اندکی بشکیب،^۲ حالی از دست نیای خویش شربتی خواهی نوشید که از آن پس تشنه نگردی.^۳

احمد بازگشت و این رجز بر خواند:

إصْبِرْ قَلِيلاً فَالْمُنَىٰ بَعْدَ الْعَطَشِ فَإِنَّ رَوْحِي فِي الْجِهَادِ تَنْكَمِشُ^۴

لَا أَرْهَبُ الْمَوْتَ إِذِ الْمَوْتُ دَهَشُ^۵ وَلَمْ أَكُنْ عِنْدَ الْإِلْقَاءِ رَعَشُ^۶

و پنجاه سوار دیگر بیفکنند و این چند بیت بر خواند:

إِلَيْكُمْ مِنْ بَنِي الْمُخْتَارِ ضَرْباً يَشِيْبُ لِهَوْلِهِ رَأْسُ الرِّضِيِّعِ^۷

يُبِيدُ مَعَايِرَ الْكُفَّارِ جَمْعاً بِكَلِّ مُهَنْدٍ عَضْبٍ قَطِيعِ^۸

و شصت سوار دیگر بیفکنند و کشته گشت.

و این حدیث از مقتل ابی مخنف لوط بن یحیی نقل افتاد.

و در این وقت امام عموم یاران را کشته دید و جوانان عترت رسول را به خاک و

۱. سوگند به خانه خدا که ما به پیامبر سزاوارتریم، با نیزه خود در میان گرد و غبار (میدان جنگ) بر شما ضربت می‌زنم.

۲. صبر و تحمل داشته باش.

۳. اندکی صبر کن که امید به بعد از تشنگی است و روحم در این جنگ شتابنده است.

۴. اصل: وحش

۵. از مرگ ترسی ندارم چون بیم دهد و به هنگام دیدار مرگ، لرزه بر اندام ندارم.

۶. بر شماس از فرزندان گزیده، ضربتی که از بیم آن، موی سر کودک شیرخوار سپید می‌شود.

۷. گروه کفار را جملگی نابود سازد با شمشیر هندی تیز و بُرنده. در مقتل ابی مخنف به ذکر اسم ابوبکر اکتفا شده و

تفصیل این حدیث در منابع دیگری مانند مقاتل الطالبیین ص ۵۷؛ ینابیع الموده ص ۴۱۲؛ ناسخ التواریخ ج ۳۱۷/۲ آمده

است.

خون آغشته؛ لاجرم به نفسِ نفیسِ آهنگِ آن قوم کرد و به آواز بلند ندا داد که آیا کسی
بُود که شرّ این قوم از حرم رسول خدای باز دارد؟

آیا خدای پرستی بُود که جانب ما نگاهدارد؟ آیا فریادرسی بُود که به فریاد ما رسد
و از خدای جزای خیر طلبد؟^۱ کس جوابی نگفت و به خوب یا زشت، پاسخی نیاورد.
و آواز زنان و کودکان به ناله و عویل^۲ بلند گشت. به در سرای آمد و خاتون حرم،
زینب را بخواند و فرزند دلبنده، علی اصغر را که هنوزش شش ماه برآمده بود،
بخواست و او را در قِماطی^۳ بر دست بالا گرفت، و روی جانب قوم کرد و فرمود:
ای مردم کوفه! گیرم که مرا کافر انگارید، نه آخر این کودک را گناه چه باشد؟! مگر
ندانید که از فَرْطِ عطش، شیر در پستان مادر او نمانده و لب و کام او خشک گشته؟!
خرمَلَه بن کاهِل تیری به جانب امام بیفکند و آن تیر بر گلوی علی نشست و از
دیگر سوی بیرون جست.

امام علی را به زینب داد و خون حلقوم او به دست می گرفت و به هوا می افشانند.^۴ و
محمّد بن علی الباقر علیه السلام گفت که از آن خون قطره‌ای به زمین فرو نچکید؛^۵ آن گاه روی
جانب قوم کرد و این رجز می خواند:

كَفَرَ الْقَوْمُ وَقَدِمًا رَغَبُوا عَنْ ثَوَابِ اللَّهِ رَبِّ الثَّقَلَيْنِ^۶
قَتَلَ الْقَوْمُ عَلِيًّا وَابْنَهُ حَسَنَ الْخَيْرِ كَرِيمِ الْآبَوَيْنِ^۸

۱. مقتل الحسین خوارزمی ج ۳۲/۲؛ اللهوف ص ۱۶۸؛ بحار الانوار ج ۴۶/۴۵.

۲. شیون

۳. قنذاقه

۴. اللهوف ص ۱۶۸ و ۱۶۹؛ وقعه الطّف ص ۲۴۵ و ۲۴۶؛ مناقب ج ۲۲۲/۲؛ مقتل خوارزمی ج ۲۲/۲؛ بحار الانوار ج

۵. اللهوف ص ۱۶۹.

۶. الفتح ص ۹۰۸.

۷. این قوم کافر شدند و پیشتر از این از پاداش خداوند پروردگار بهشت و دوزخ، روی گرداندند.

۸. اصل: قتلوا.

۹. این قوم، علی و پسرش حسن را که نیکوکار بود و پدر و مادرش بزرگواران بودند به قتل رساندند.

وَ احْشُرُوا النَّاسَ إِلَى قَتْلِ الْحُسَيْنِ ^۱	حَاقًا مِنْهُمْ و قالوا اَجْمِعُوا
جَمَعُوا الْجَمْعَ وَ اَهْلَ الْحَرَمَيْنِ ^۲	يَا لِقَوْمٍ مِنْ اُناسٍ رُذِلِ
بِاجْتِياحِي لِرِضَاءِ الْمُلْحِدِينَ ^۴	ثُمَّ سارُوا ^۳ وَ تَواصوا كُلَّهُم
لِعُبَيْدِ اللَّهِ نَسْلِ الْكافِرِينَ ^۵	لَمْ يَخافوا اللَّهَ فِي سَفْكِ دَمِي
بِجُنُودِ كَوْكُوفِ الْهَاطِلِينَ ^۶	وَ ابْنُ سَعْدٍ قَدْ رَماني عَنوَةً
غَيْرِ فَخْرِي بِضِياءِ الْفَرَقَدِينَ ^۷	لَا لِشَيْءٍ كَانَ مِنِّي قَبْلَ ذَا
وَ النَّبِيِّ الْقُرْشِيِّ الْوَالِدِينَ ^۸	بِعَلِيٍّ الْخَيْرِ مِنْ بَعْدِ النَّبِيِّ
ثُمَّ اُمِّي قَانَا ابْنُ الْخَيْرَتَيْنِ ^۹	خَيْرَةُ اللَّهِ مِنَ الْخَلْقِ اَبِي
قَانَا الْفِضَّةَ وَ ابْنُ الذَّهَبَيْنِ ^{۱۰}	فِضَّةٌ قَدْ خَلَصَتْ مِنْ ذَهَبٍ
أَوْ كَشَيْخِي قَانَا ابْنُ الْعَلَمَيْنِ؟ ^{۱۱}	مَنْ لَهُ جَدُّ كَجَدِّي فِي الْوَرِيِّ؟
قاصِمُ الْكُفْرِ بِبَدْرِ وَ حُنَيْنِ ^{۱۲}	فاطِمَةُ الزَّهراءِ اُمِّي وَ اَبِي
وَ قُرَيْشٌ يَعْبُدُونَ الْوَتَنَيْنِ ^{۱۳}	عَبْدَ اللَّهِ غُلَامًا يافِعًا

۱. به خاطر کینه‌ای که از آنها به دل داشتند و گفتند مجتمع شوید و مردم را برای کشتن حسین گردآورید.

۲. چه بد، قومی! مردمی پست که با مردم مکه و مدینه گرد هم آمدند.

۳. اصل: صاروا.

۴. سپس رفتند و با هم پیمان بستند تا با کشتن من آن دو ملحد (یزید و عبیدالله) را خشنود سازند.

۵. در ریختن خون من، از خدا نترسیدند برای عبیدالله که از نسل دو کافر متولد شده است.

۶. و نیز پسر سعد که مرا با لشکری بسیار مانند رگبار ابرهای پر بار درگیر ساخت.

۷. بی جهت و بدون آنکه پیشتر جز افتخار من به نور دو ستاره ولایت کاری مرتکب شده باشم.

۸. و جز فخر من به علی که پس از پیامبر مهتر بود، پیامبری که پدر و مادرش قرشی بودند.

۹. بهترین بشر، پدرم و سپس مادرم بود و من فرزند این دو بهترین هستم.

۱۰. نقره‌ای که از طلا پدید آمد و من نقره و فرزند دو طلا هستم.

۱۱. کیست در میان مردمان که نیایی چون نیای من یا پدری چون پدر من داشته باشد؟ و من فرزند این دو سرور هستم.

۱۲. مادرم، فاطمه زهرا و پدرم در هم کوبنده کفر در جنگ بدر و حنین بود.

۱۳. پدرم، هنوز نوجوانی نارسیده بود که خدا را می پرستید در حالی که قریشیان دو بت را می پرستیدند.

يَعْبُدُونَ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ مَعًا وَ عَلِيٌّ كَانَ صَلَّى الْقِبْلَتَيْنِ^۱
 فَأَبِي شَمْسٍ وَأُمِّي قَمَرٌ وَأَنَا الْكَوْكَبُ وَابْنُ الْقَمَرَيْنِ^۲
 وَلَهُ فِي يَوْمٍ أُحُدٍ وَقَعَةٌ شَفَتِ الْغِلَّ بِفِضِّ الْعَسْكَرَيْنِ^۳
 ثُمَّ فِي الْأَحْزَابِ وَالْفَتْحِ مَعًا كَانَ فِيهَا حَتْفُ أَهْلِ الْفَيْلَقَيْنِ^۴
 فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَاذَا صَنَعْتُ أُمَّهُ السَّوْءِ مَعًا بِالْعِزَّتَيْنِ^۵
 عِثْرَةَ الْبَيْرِ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى وَ عَلِيٍّ الْوَرْدِ يَوْمَ الْجَحْفَلَيْنِ^۶

و برابر قوم بایستاد و شمشیر برآهیخته^۷ و از زندگانی امید برداشته و به مرگ تن

فرا داده و همی گفتم:

أَنَا ابْنُ عَلِيٍّ الطُّهْرِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ كَفَانِي بِهَذَا مَقْفَرًا حِينَ أَفْخَرُ^۸
 وَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ أَكْرَمُ مَنْ مَشَى وَ نَحْنُ سِرَاجُ اللَّهِ فِي الْخَلْقِ يَزْهَرُ^۹
 وَ فَاطِمَةُ أُمِّي مِنْ سُلَالَةِ أَحْمَدٍ وَ عَمِّي يُدْعَى ذَا الْجَنَاحَيْنِ جَعْفَرُ^{۱۰}
 وَ فِينَا كِتَابُ اللَّهِ أَنْزَلَ صَادِقًا وَ فِينَا الْهُدَىٰ وَ الْوَحْيُ بِالْخَيْرِ يُذَكَّرُ^{۱۱}
 وَ نَحْنُ أَمَانُ اللَّهِ لِلنَّاسِ كُلِّهِمْ نُسِرُّ بِهَذَا فِي الْأَنَامِ وَ نَجْهَرُ^{۱۲}

۱. آنها بت‌های لات و عزّی را می‌پرستیدند و علی بر دو قبلهٔ مسلمین (مسجدالاقصی و مسجدالحرام) نماز می‌گزارد.
۲. پدرم، خورشید و مادرم ماه و من ستاره‌های درخشان و فرزند این دو خورشید و ماه هستم.
۳. در جنگ احد، ضربتی سهمگین زد و با پراکندن لشکریان دشمن، کینهٔ درون را آرامش داد.
۴. سپس در جنگ احزاب (خندق) و فتح مکه، گروه مشرکان را هلاک ساخت.
۵. با خاندان رسول و علی در این جهاد چه کردند این مردم پست؟!۹
۶. و با خاندان نیک پیامبر اکرم محمد مصطفی و با علی که در روز رستاخیز انس و جن بر او وارد می‌شوند چه کردند؟
۷. آهیختن: برکشیدن
۸. من پسر علی پاک از خاندان هاشم هستم. و این افتخار بزرگ مرا بس است.
۹. نیای من رسول خدا، بزرگوارترین مردمان بود و ما چراغ هدایت میان خلق خدا هستیم که پرتو می‌افکنیم.
۱۰. مادرم فاطمه فرزند احمد و عمویم جعفر است که به ذوالجناحین (دارای دو بال) نامیده می‌شود.
۱۱. کتاب خدا میان ما نازل شد و هدایت و وحی میان ما به خوبی مذکور شد.
۱۲. این ماییم که نزد خدا به مردم امان و ضمان می‌دهیم و این را پنهان و آشکار با مردم می‌گوییم.

و نحنُ وُلاةُ الحَوضِ نَسَقِي وُلاتِنَا يَكْأُسِ رَسولَ اللّهِ ما لَيْسَ يُنكَرُ^۱
 و شِيعَتُنَا فِي النّاسِ أَكْرَمَ شِيعَةٍ وَ مُبْعَضُنَا يَوْمَ القِيَمَةِ يَخْسِرُ^۲
 آن گاه آن مخاذیل را به مبارزت خواند و از دلیران سپاه و اذنا^۳ قوم هرکه فرا
 می رسید به نیران^۴ می شتافت. از این روی از هر طرف چون خیل شیاطین بر او حمله
 کردند و او چون شیر خشمگین از هر طرف بدیشان می تاخت و آن قوم که فزون از
 سی هزار تن مبارز بودند، از هیبت تیغ و سنان او چون جَراد^۵ منتشر، به هر سوی
 پراکنده شدند.

عمر فریاد برداشت: این پسر علی ابوطالب است آن آنزع^۶ بطن^۷ و کشنده عرب؛
 ثبات ورزید و از هر طرف بر او بتازید.

چهار هزار تیرانداز از هر سوی کمانها بگشادند و تیر انداختن گرفتند. و دیگر
 قوم، جانب پرده سرای دویدند و طریق حرم بر او باز بستند، تا مگر بدین وسیلت او را
 دل مشغول کنند.

امام فریاد برآورد که ای شیعه آل ابی سفیان! اگر چند شما را دین نباشد و از روز
 باز پسین نترسید، باری بدین جهان، آزامردی جوید و با آحساب^۸ خویش بازگردید

۱. ما گماردگان بر حوض کوثریم و دوستان خود را از آن با جامی از دست رسول خدا می نوشانیم و این انکارنشدنی
 است.

۲. شیعه ما در میان مردم بهترین پیروان هستند و دشمن ما به روز قیامت زیان دیده است.

ر.ک: مناقب ابن شهر آشوب ج ۸۰/۴؛ کشف الغمّه ج ۲۷/۲؛ احتجاج طبرسی ج ۲۵/۲؛ منتخب طریحی ص ۴۴۰
 بحار الانوار ج ۴۷/۴۵؛ ینابیع المودّة ص ۴۱۶؛ ناسخ التواریخ ج ۳۶۸/۲؛ موسوعه کلمات الامام الحسین ص ۴۹۵.

۳. اذنا: جمع ذنّب = دم، اذنا: پیروان

۴. نیران: جمع نار = آتش، جهنم

۵. ملخ پراکنده

۶. کسی که جلوی سر، موی نداشته باشد.

۷. نسبت بطن (بزرگ شکم) دادن به حضرت خلاف شأن او و مغایر با دیگر احادیث در وصف حضرت است. چه امام
 معصوم علیه السلام هیچ نقیصه و رشتی در خلق و خوی و جسم او راه ندارد و کسی که با نان جو و نمک و شیر می گذراند، چگونه

شکمی بزرگ داشته باشد؟! ۸. جمع حسب: نژاد و خویشان و تبار

که از عربید.^۱

شمر گفت: ای پسر فاطمه چه گویی؟

فرمود: شما قصد من دارید، بر این زنان گناهی نیست. تا من زنده باشم، به حریم من تعرض مرسانید و آراذل^۲ قوم و عتات^۳ جیش را از این قصد فاحش بازدارید. شمر فریاد برآورد: ای مردم! از حریم این مرد دور شوید و خود او را طلبید که او خود، کُفوی کریم باشد. همگان بر جانب او شدند و به تیغ و تیر و خاک و خاشاک آن تن همایون را رنجه می‌داشتند و بر او حمله‌ها می‌کردند و طعنها می‌زدند. و او آن حمله‌ها دفع می‌کرد، و از آن مخاذیل شربت آبی، همی طلبید و از فرط عطش، زبان در کام همی گردانید که تشنگی عظیم بر او چیره گشته بود بدان مثبت که دیده همایونش تاری شده بود و هوای صافی را چون دود همی دید. اسب به جانب فرات جهانید. آعور سلمی و عمرو بن حجاج زبیدی با چهار هزار کس شریعه فرات بر او باز بستند و او بر ایشان بتاخت و بکشت و بپراکند و به فرات شد. کفی آب برداشت، مخذولی فریاد برآورد که ای حسین! تو آب می‌نوشی و قوم بر حریم تو تاخته‌اند. امام آب بریخت و جانب حرم گرفت و چون فرارسید، آن سخن را دروغ دید، دیگر باره بر آن قوم حمله کرد و بسی از سران سپاه و مبارزان گمراه بکشت. ابوالحتوف^۴ جعفی تیری به جانب او رها کرد و آن تیر بر جبهه همایون او نشست. تیر را بکشید؛ خون بر گونه مبارکش روان شد و خود آن خون بر سر و روی می‌مالید و می‌فرمود: بر همین صفت نیای خویش رسول خدای را ملاقات خواهم کرد و عرض حال خود بدو خواهم برد.^۵

۱. اللهوف ص ۱۷۱؛ وقعة الطف ص ۲۵۲؛ مقتل الحسین خوارزمی ج ۳۲/۲؛ بحارالانوار ج ۵۱/۴۵؛ مناقب ج ۵۸/۴؛

الفتوح ص ۹۰۹؛ طبری ج ۳۳۳/۳.

۳. جمع عاتی: متکبر و سرکش

۲. جمع آردل: پست‌ترین و فرومایه‌ترین

۵. اللهوف ص ۱۷۷.

۴. طبری: ابوالجنوب، ج ۳۳۳/۳؛ الفتوح ص ۹۱۰؛ ابوالحنوق.

ابومخنف گوید: چون کار مقاتلت به درازا کشید و از آن مخاذیل، بسیاری نابود ماند، شمر با پسر سعد گفت: این جمع را بایستی سه فرقه شد: فرقه‌ای تیرانداز و طایفه‌ای شمشیرزن و نیزه‌باز و گروهی با آتش و خاک و خار و خاشاک، تا از سه سوی بدو روی نهند و کار او آسان بسازند. و چنین کردند و از هر طرف به رَشَقِ^۱ سیهام^۲ و طَعْنِ رِمَاح و مَشَقِ^۳ حُسام،^۴ بدن شریف او بَخَسْتند.^۵

خَوْلِی بن اَصْبَحی، تیری بر سینه مبارک او نشانید که دیگرش طاقت نماند و از فراز زین بر زمین افتاد و در خاک و خون همی غلطید. لختی بنشست و با هر دو دست، آن تیر از پس پشت بیرون کشید و خون از سینه مبارکش روان بود و او آن خون با دو کف می‌گرفت و بر سر و روی می‌مالید و می‌فرمود:

بر این گونه جدّ خویش را ملاقات خواهم کرد و از این حالت شکایت خواهم برد. آن‌گاه بیفتاد و در غَشی شد.^۶ چون به خویش آمد، خواست تا به پای خیزد، از شدت ضعف و بسیاری زخم، نتوانست و بیفتاد و به آواز بلند بگریست و جدّ و پدر را بخواند و از دوری وطن و شدت عطش و ضعف مدد و قِلَّتِ ناصر و هَتکِ حرمت و زوالِ حِشمت و مَصْرَعِ یاران و برادران و فرزندان بنالید و همی فرمود: بر من ستم رود و جدّ من محمد مصطفی است؟! و تشنگی کشم و پدرم علی مرتضی است؟! و هَتکِ حرمت من کنند و مادر من فاطمه زهرا است؟!^۷

و دیگر باره در غشی شد و چندان تیر بر بدن همایون او نشسته بود که گویی خارهای خارپشت را همی‌ماند و یکهزار و نهصد زخم تیغ و تیر یافته بود. چه،

۱. انداختن و پرتاب کردن

۲. جمع سهم: تیر

۳. زدن

۴. شمشیر

۵. بیاززدند

۶. در غشی شدن: بیهوش شدن، از حال رفتن

۷. اللهوف ص ۱۷۸؛ منتخب طریحی ص ۴۵۱؛ ینابیع الموده ص ۴۱۹.

شمشیر بر اثر^۱ شمشیر زدندی و نیزه در نیزه کشیدندی و تیر بر جای تیر نشانددی. مگر اندکی به خویش آمد و سر برداشت. مخذولی از کُنده پیش دوید و شمشیری بر فرق همایون او زد. امام بر او نفرین کرد و به روی افتاد و با این همه، همه التفاتش جانب حرم بود. و شمر بر عموم سپاه بانگ زد که حسین را طاقت نمانده و ضعیف و ناتوان گشته، به یکبار بر او بتازید و کار او بسازید.^۲

و گویی خدای سبحانه رحم از دل آن قوم برداشته بود و در هیچ تن شفقت نمانده و شرم و آرم برخاسته و عار و ننگ بی‌وقع گشته؛ سلاله پاک و فلذة^۳ جگر و میوه دل و شکوفه آنس رسول و سید جوانان بهشت و پسر پادشاه عرب که بسی بر نیامده بود، که دیده بودندش بر کنار رسول نشسته و بر دامن بتول پرورش یافته، و در خدمت پدر بسی گرامی بوده و صیبت جلالت قدر^۴ و منزلت عظیم او در افواه^۵ افتاده و نباهت^۶ حسب و شرافت نسب او از ذرّه^۷ عیوق^۸ گذشته، اینک تنها و یگانه در میان خاک و خون همی غلظد و هزاران زخم نیزه و شمشیر یافته و از حیات شریفش رمقی باقی مانده؛ یاران و برادرانش کشته شده و فرزندان و برادر زادگانش سلیب^۹ و عریان، برابر آفتاب افتاده و حریم پاک و حرم محترمش که عترت گزیده و خاندان رسولند، در چنان حادثه‌ای نازل و واقعه‌ای هایل، سراسیمه و حیرانند و به هر سوی همی نگرند و از هیچ طرف، یاری و غمگساری نبینند و از غایت دلسوختگی، بگذشتگان^{۱۰} خویش را همی خوانند: وا محمداه و واعلیاه! همی گویند، و وا حمز تاه و وا جعفر اه!

۱. در پی، به دنبال

۲. اللهوف ص ۱۷۷؛ بحار الانوار ج ۵۶/۴۵؛ اسرار الشهادة ص ۴۲۵؛ مشیر الاحزان ص ۷۵.

۳. پاره، قطعه ۴. صیت: آوازه؛ جلالیت: بزرگی و عظمت؛ قدر: اندازه و مقام

۵. جمع قوه؛ دهان ۶. شرف ۷. ذرّه: بالا، علو

۸. ستاره‌های سرخ‌رنگ در جانب راست ثریا که در بُعد و دوری به آن مثل می‌زنند، دهخدا، ج ۱۰ چاپ ۷۳.

۹. لخت و برهنه ۱۰. مردگان

همی سرایند. در چنین حالت، آن ناکسان بی‌باک، بر آن شخص یگانه و نور پاک از هر سوی می‌تاختند و وقاحتها می‌نمودند.

ذُرَّعَةَ بْنِ شُرَيْكٍ شَمَشِيرِي بِرِ دَسْتِ چَپِ او زَد. عمرو بن خلیفه تیری بر سینه او نشانند. صالح بن وهب نیزه بر تهیگاه او کشید. عمر سعد، اسب بر سر او دوآید و یاران خویش را گفت: فرود آید و سر او برگیرد.

و در این حال عبداللّه بن الحسن که طفلی یازده ساله بود، از خیمه بیرون دوید و پردگیان حرم نتوانستند او را نگاهداشت و او در وقت شهادت پدر، طفلی رضیع^۱ بود و در دامان عمّ بزرگوار پرورش یافته و امام علیه السلام به دیدار او بسی مُسْتَأْنِس^۲ بود. چون فرارسید، امام او را در کنار گرفت. اَبَخْرَبِنِ كَعْبِ شَمَشِيرِي بِرِ امام فرود آورد. عبداللّه دست خویش و قایه عمّ بزرگوار کرد و آن شمشیر، سَاعِدِ شَرِيفِ او با پوست بیاویخت. عبداللّه فریاد برداشت: وَا عَمَّاهُ! امام او را در آغوش کشید و تسلیت می‌داد و هم در آن حالت حَرَمَلَةَ بِنِ كَاهِلِ او را به تیری نشانه کرد و گویند مخدولی گریبان او بگرفت و از آغوش امامش بیرون کشید و هم فراروی او سر مبارک او جدا کرد.^۳

ابو مخنف گوید اول کس از آن قوم لئیم که بر این قصد سوء مبادرت جست، شَبَّثُ بِنِ رَبِيعِي بود. چون فرارسید، امام بدو نگریست، شَبَّثُ شَمَشِيرِ بِنِدَاخْتِ و بازگشت و همی گفت: مَعَاذَ اللّٰهِ! هرگز این نکند ای حسین که من خدای را با خون تو ملاقات کنم.

سِنَانُ بِنِ اَنْسِ بِرِ او ملامت کرد که تو را از کشتن حسین چه باز داشت؟ گفت: چون بدو نزدیک شدم در من نگریست. گویی هر دو چشم رسول را نگریستم و مرا شرم

۱. رضیع: شیرخوار

۲. علاقه‌مند، مأنوس

۳. وقعة الطف ص ۲۵۴؛ ارشاد ص ۲۴۱؛ طبری ۳/۳۳۳؛ اللهوف ص ۱۷۳؛ بحار الانوار ج ۵۳/۴۵؛ اعیان الشیعه ج

۶۰۹/۱؛ الکامل فی التاریخ ج ۵۷۱/۲؛ مثیر الاحزان ص ۳۹.

آمد که به کشتن مانند رسول، دلیری کنم. سنان گفت: من به کشتن او سزاوارترم. چون فرار سید، امام در او نگریست. سنان بر خویش بلرزید و بازگشت. شمر بدو گفت: تو را چه شد؟ گفت: چون در من نگریست، از شجاعت پدر او یاد کردم و بر جان خویش بترسیدم.

شمر گفت: من به کشتن او از هر کس سزاوارترم و مرا باکی نیست که حسین به جدّ خویش مانند است و یا پدر او مردی شجاع بود. تیغ برکشید و فراز آمد و بر سینه امام بنشست.

امام در او نگریست. فرمود: تو کیستی که بر جایی بس عظیم برآمده؟ مگر مرا شناسی؟!

شمر گفت: چگونه شناسم؟ جدّ تو محمد مصطفی است و پدر تو علی مرتضی و مادر تو فاطمه زهرا.

امام فرمود: چون می شناسی چگونه بر کشتن چون منی دلیری می کنی؟
گفت: از این دلیری جایزه یزید می طلبم.

امام فرمود: چه شود که به جای جایزه یزید شفاعت جدّ من طلبی و خویشتن را از کشتن من معاف داری؟

گفت: معاذ الله! هرگز این نکنم و چون دیگران بددل و بیمناک نباشم و دانگی از جایزه یزید، به شفاعت جدّ تو و بهشت جاوید نفروشم.

امام فرمود: چون مرا بخواهی کشت، باری مرا شربتی آب ده که بسی تشنه ام.
گفت: ای حسین! تو همی گفתי پدرم بر حوض کوثر است و هر که را دوست دارد آب دهد، لختی بشکیب^۱ تا از دست پدر آب نوشی.

امام فرمود: تو را به خدای همی خوانم تا لثام^۲ برداری. چون لثام برداشت، بر

۱. شکیبیدن: صبر کردن

۲. لثام: نقاب، آنچه جلوی بینی می بندند.

جسم پلید او نشانه بَرَص^۱ بود.

امام فرمود: راست گفت جَدَم رسول خدای که حسین را مخدولی کشد مَبْرُوص که با سگان بسی مانند بود. شمر در خشم شد و امام را به روی فکند و تیغ بر قفای^۲ او همی کشید و رگهای مبارک او یکان یکان می برید و می گفت:

أَقْتُلَكَ الْيَوْمَ وَ نَفْسِي تَعَلَّمَ
أَنَّ أَبَاكَ خَيْرٌ مَن تَكَلَّمَ
بَعْدَ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى الْمُعْظَمِ^۳

و امام همی نالید و همی فرمود:

وَأَجْدَاهُ وَ عَلِيَّاهُ وَ جَعْفَرَاهُ وَ حَمَزَتَاهُ وَ عَقِيلَاهُ وَ غِيَاثَاهُ وَ قَتِيلَاهُ وَ قِلَّةَ نَاصِرَاهُ
وَ أَعْرِيْبَاهُ.^۴

و ذلك يوم الجمعة العاشور عاشر شهر محرم الحرام سنة إحدى و ستين.^۵

غارت امام

و چون آن امام بزرگوار به درجه رفیعۀ شهادت فایز شد، سر مبارک او را که دست پرورد بالین رسول بود، بر سر نیزه کردند و در میان زمین و آسمان ندا برآمد: **أَلَا قَدْ قُتِلَ الْحُسَيْن!** در ساعت غبار تیره پدید آمد و بادهای گوناگون برخاست و جهان تاری

۱. نوعی بیماری پوستی که پوست را سفید می کند و توأم با درد شدیدمی باشد. - پیسی.

۲. پشت گردن.

۳. امروز تو را می کشم و خود آگاهم که پدر تو بهترین سخنور، پس از پیامبر اعظم محمّد مصطفی بود.

۴. صیغه استغاثه و تضرع است. یعنی ای جدّ من، ای علی، ای جعفر، ای حمزه و ای عقیل به فریادم برسید. آیا

فریادرسی هست؟ وای چه کشتگانی! وای که از کمی باور و غربی چه بر ما گذشت و ما را فریادرسی نیست!

۵. و آن روز، جمعه دهم محرم سال شصت و یک هجری بود. ر.ک: اللهوف ص ۱۸۱؛ وقعة الطف ص ۲۵۵؛ طبری

۳/۳۳۴؛ مقتل خوارزمی ج ۲/۳۵؛ تجارب الامم ج ۲/۷۳؛ مناقب ابن شهر آشوب ج ۲/۲۲۲؛ مشیرالاحزان ص ۳۹؛ الفتوح ص

۹۱۱؛ اسرارالشهاده ص ۴۲۶؛ بحارالانوار ج ۴۵/۵۶؛ العوالم ج ۱۷/۲۹۹.

شد و آسمان خون گریست و دیده‌ها خیره ماند و عقلها حیران گشت که مگر عذاب خدایست که همی بر آن قوم فرود آید. همگان ندامت‌ها فزودند و بر کرده [خود] پشیمان شدند. لختی بگذشت و آن غبار فرونشست و آن تیرگی نماند.^۱

أسودبن حنظله از بنی تمیم، شمشیر امام برداشت و ابن الحَضْرَمی پیراهن او در پوشید و در حال مبروص گشت و موی سر و روی او فرو ریخت، و بحرین عمرو، ازار از پای او بیرون کرد، در حال بنشست و مُزْمَن^۲ گشت و تا پایان عمر هرگز نتوانست خاست. جابر بن یزید دستارش برگرفت و بر سر پیچید، حالی به عِلَّت^۳ جذام^۴ مبتلا شد. مالک بن بشر زره او در پوشید، در حال مفتون شد و همیشه دیوانه‌سار می‌گردید و نمی‌دانست چه گوید و چه کند.^۵

و جناح^۶ از این حالت بر مید و ساعتی از این سوی و آن سوی در تک و پوی^۷ بود، ناگاه باز آمد و موی پیشانی در خون امام بمالید و صَهیل^۸ برداشت و گرد خیمه‌های عَوْرَات^۹ می‌گردید و ناله می‌کرد.

چون اهل حرم جناح را بدان صفت دیدند، از خیمه‌ها بیرون دویدند و رویها بشخووندند^{۱۰} و مویها پیراکنندند و پدر و نیای خویش را همی خواندند و می‌گفتند: ای رسول خدای بازای و درنگر! این است حسین تو در خاک و خون آغشته و همه عضو او از یکدیگر جداگشته و برابر آفتاب بر خاک افتاده. این است خاندان تو که در دست

۱. همان منابع.

۲. زَمَن يَزْمَن زَمْنَا: اصابته الزمانه، الزمانه: تعطيل القوى، زمین‌گیر شدن یا فلج شدن اعضای بدن.

۳. عِلَّت: بیماری

۴. خوره

۵. مقتل خوارزمی ج ۲/۳۸؛ وقعة‌الطف ص ۲۵۷؛ مناقب ج ۲/۲۲۴؛ ارشاد ص ۲۴۲؛ تجارب‌الامم ج ۲/۷۳.

۶. ذوالجناح نام اسب امام حسین علیه السلام بود.

۷. جست و جو، رفت و آمد

۸. شیهه

۹. جمع غوره: کنایه از زن: زنان

۱۰. شخودن: خراشیدن، ناخن زدن

ناکسان اسیرند و دشمن و دوست بر حال ایشان همی‌گرید و آسمان و زمین از جزع ایشان مضطرب شده.

غارت خیمه‌ها

و چون ناله زنان بلند گشت، عمر فرمان داد تا خیمه‌های آل رسول را آتش زنند، مگر^۱ یکی به تعرض برخاست و گفت: گویی کشتن حسین و یاران او تو را بس نبود که به سوختن زنان و کودکان همی‌گویی! همانا چنان خواهی که زمین بر ما فرو رود و یا آسمان بر ما سنگ بیارد؟

عمر بدین سخنان التفاتی نکرد و خیام مبارکه و آنچه در آن بود بسوختند.

زنان و کودکان سراسیمه، گشاده‌روی و پریشان‌موی بیرون دویدند و چون بناتِ نَعَش^۲ به هر سوی پراکنده شدند. خاتون عرب زینب گوید: من بر بالین امام علی بن الحسین بودم و او بیمار بود و بر بستر افتاده، ناگاه مخدولی کیود چشم درآمد و آن بستر درکشید و علی به روی افتاد. آن مخدول به من نگریست و مرا دو گوشوار بود. او آن گوشوار بیرون می‌کرد و می‌گریست. گفتم: مرا غارت می‌کنی و می‌گریی؟! گفت: نه آخر دانم که دختر بتول و از خاندان رسولی و اگر من نبرم دیگر کس خواهد برد!^۳ فاطمه بنت الحسین گوید: من بر در سرای ایستاده بودم و پدر و یاران را

۱. همانا

۲. بنات نعش: بنات جمع بنت یعنی دختر، نعش: تابوت، تخت مریض. در اصطلاح نجومی به دو شکل فلکی معروف یعنی دَب اکبر و دَب اصغر گویند. چهار ستاره رأس که به صورت مربع می‌باشد، به این جهت آن چهار تا را نعش گفته‌اند که شبیه تخت چهارگوش است و سه ستاره دم آن را دختران آنها خوانده‌اند. و چون با هم فاصله بسیار دارند لذا در وصف پراکنده شدن و هر یک به سویی رفتن به کار می‌رود.

ر.ک: لسان‌العرب ابن منظور ج ۲۰۲/۱۴، دار احیاء التراث، بیروت، چاپ اول، ۱۴۰۸ هـ.

۳. امالی صدوق ص ۹۹ مجلس ۳۱؛ سیر اعلام النبلاء ذهبی ج ۲۰۴/۳؛ سالار کربلا (ترجمه مقتل مقرر) ص ۴۷۸.

می‌نگریستم که چون گوسفندان سر بریده بودند و جامه‌ها از تن ایشان بیرون کرده و برابر آفتاب افکنده و اسبها بر تن پاک و جسد شریف هر یک تاخته و من در اندیشه بودم که بر ما از آن قوم چه خواهد رفت. مخدولی را دیدم بر اسبی سوار است و زنان حرم را با نیزه همی‌راند و آن زنان از طعن نیزه او به یکدگر همی‌پناهند و رسول خدای و علی مرتضی را همی‌خوانند و به خدای، مُسْتَعَاث^۱ می‌برند و مرا از این حالت دل بطپید و اندام من بلرزید. هم در این حالت آن مخدول قصد من کرد و من از پیش دست او بگریختم و چنان دانستم که توانم گریخت و او برسید و کَعْب^۲ نیزه بر کتف من رسانید و من به روی فتادم. و او مِقْنَعَه از سر من بیرون کرد و گوشواره از گوش من بیرون کشید، چنانکه هر دو گوش من بدرید و خون بر روی من روان شد و آفتاب بر فرق من بتابید و مرا غشی افتاد. چون به خویش آمدم، سر خود در کنار عمه‌ام زینب دیدم. فرمود: خیز ای فاطمه تا برویم و ندانم بر برادر بیمار تو و دیگر کودکان چه رسیده است؟ گفتم: آیا پاره‌ای بود که سر از این نامحرمان بیوشانم؟ فرمود: عَمَّتْكَ مَثَلْک.

چون بدو نگریستم، دیدم مِقْنَعَه از سر او برداشته‌اند و اندام او را به تازیانه سیاه کرده.^۳

و عمر هم در آن روز سر مبارک امام را به کوفه فرستاد و ده تن را بخواند تا بر اسبان، نعل تازه بستند و بر جسد کشتگان آل رسول تاختند و آن روز و روز دیگر بماند و بر کشتگان سپاه خویش نماز گزارد! و همگان را به خاک سپرد و آن انوار پاک و اجساد مطهر را بر همان حالت بگذاشت تا بادها بر آن وَرْد و آفتابها بر آن تابد.^۴

۱. فریادرس خواستن ۲. کعب: بند، بدنه

۳. الدمعة الساکبة ص ۳۴۸؛ تظلم الزهراء ص ۱۲۲.

۴. مقتل خوارزمی ج ۳۹/۲؛ الآثار الباقية لبوریحان بیرونی ص ۳۲۹، چاپ لیدن.

و پس از رفتن ایشان، طایفه‌ای از بنی‌اسد بیامدند و بر ایشان نماز گزاردند و ایشان را به خاک سپردند.

مَا رَوْضَةٌ إِلَّا تَمَنَّتْ أَنهَا لَكَ حُفْرَةٌ وَ لِحْطٌ قَبْرِكَ مَضْجَعٌ^۱
 أَيَقْظَتُ أَجْفَانًا وَ كُنْتَ لَهَا كَرِيٌّ وَ أَنْمَتَ عَيْنًا لَمْ تَكُنْ بِكَ تَهْجَعٌ^۲

و عمر سایر سران را که جمله هفتاد و اند بود، در میان قبایل تفرقه کرد تا بدان نزد عبیدالله تقرّب جویند و عَطِيت و جایزه گیرند!^۳ و روز دیگر از عاشورا جانب کوفه گرفت و حریم آل رسول را همه گشاده روی پریشان‌موی بر شتران برهنه بر نشانند. و امام علی بن‌الحسین را زنجیر نهادند و هر دو پای مبارک او را در زیر شکم شتر بیستند و بر صفت اسیران روم و ترک ایشان را برانندند.

يُصَلِّي عَلَى الْمَبْعُوثِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ وَ يُغْزِي بَنُوهُ إِنَّ ذَا لَعَجِيبٌ^۴

چون به کوفه نزدیک شدند، مردم به نظاره ایشان بیرون دویدند. زنی از نظارگیان^۵ پرسید: شما اسیران از کدام خاندانید؟ گفتند: از خاندان نبوت و عترت رسولیم. زن برجست و مِقَنَعَه و اِزَارِي چند بیاورد و بر ایشان تفرقه کرد. و مردم کوفه را از آن حالت اختیار نماند و چشمهای ایشان خیره گشت و بر کرده خویش پشیمان شدند و جَزَع و زاری کردند و انگشت ندامت همی خاییدند.^۶ امام علی بن‌الحسین می فرمود: چون شما بر ما می‌گریید؟ پس ما را که کشت؟!

بشیر اسدی گوید: من در زینب دختر علی همی نگریستم و به خدای که هیچ زن

۱. هیچ باغ سرسبزی نیست جز آنکه آرزومند است که تو را در خود جای دهد و آرامگاه تو آنجا باشد.

۲. چشم‌هایی (پلک‌هایی) را بیدار کردی که آنها را خواب بودی و چشمی را خوابانیدی که با بودن تو به خواب نمی‌رفت.

۳. اللهوف ص ۱۹۰؛ وقعة‌الطف ص ۲۵۸؛ ارشاد ص ۲۴۳؛ الفتوح ص ۹۱۴.

۴. بر پیامبری که از دودمان هاشم مبعوث شد درود (صلوات) فرستاده می‌شود، در حالی که فرزندانش مورد هجوم و

قتال واقع می‌شوند، هرآینه این شگفت است.

۵. تماشاگران

۶. خاییدن: جویدن

ندیدم که چنان سخن گوید؛ گویی بر زبان پدر خویش علی مرتضی سخن می‌کرد.

خطبه حضرت زینب (علیها السلام) در کوفه

هم در آن روز با مردم کوفه اشارت کرد که، دم فرو بندید و گوش فرادارید تا خطبه گویم و انصاف خویش از شما بستانم. همگان دم فرو بستند و آوازه‌ها بنشست. آن‌گاه خدای سبحانه را بستود و بر رسول و آل او درود فرستاد و فرمود:

«ای اهل کوفه و ای اهل غدر و مکر! می‌گریید و می‌نالید؟! آب چشم شما نایستاد و ناله و اندوه شما کم مباد» و هرآینه شما بر صفت آن زن باشید که ریسمان همی‌رستی و نیک تاب می‌دادی وزان پس تاب آن ریسمان باز می‌گشودی و تار تار می‌کردی.^۱ «أَلَا سَاءَ مَا قَدَّمْتُمْ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَفِي الْعَذَابِ أَنْتُمْ خَالِدُونَ»^۲ آیا می‌گریید و نحیب و ناله می‌کنید؟ ای والله بسیار بگریید و اندک خندان باشید که عاری بزرگ بردید و به هیچ آب، شومی آن عار نتوانید شست و چگونه توانید شست که سلاله پاک پیمبر و سید جوانان بهشت را کشته‌اید و بر مَفْرَع^۳ و پناه خویش دلیری کرده، پرده حرمت رسول دریده‌اید و آتش در پردگیان او افروخته؟! کاری شنیع و گناهی بزرگ کرده‌اید. دوری و مهجوری باد شما را! هرآینه سعی شما باطل ماند و دستهای شما بریده گشت و سودای شما زیان آورد و با خشم خدای سبحانه سزاگشتید و ذُلّت و خواری بر شما دست یافت. وای بر شما ای مردم کوفه! هیچ دانید که کدام جگر از رسول خدا بیریدید و کدام پردگی او بیرون کشیدید و کدام خون او

۱. «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَّضْتُ غَزْلَهُمْ مِنْ بَعْدِ قِيَّةِ أَنْكَائِهِمُ» النحل، ۹۲.

۲. اشاره است به آیه شریفه ۸۰ سوره مائده: «تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُمْ أَنْفُسَهُمْ أَنْ

۳. ملجأ و پناهگاه

سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ».

بریختید و کدام حرمت او ضایع گذاشتید؟ امری بس منکر آوردید و کاری بس عجیب کردید. و عجب نباشد که از این واقعه، آسمان خون بیارد و زمین بشکافد و کوهها متلاشی شود. اگر چند عذاب آن جهان شدیدتر بود و شما البتّه بدان جهان یاری نیابید. باری بدین چند روزه مهلت فریفته نشوید که کس از خدای سبحانه پیش نتواند گرفت؛ و او - عَزَّ شَأْهُ - خون خویش بخواهد خواست.^۱

«إِنَّ رَبَّكُمْ لِبِالْمِرْصَادِ».

مردم همه از فصاحت این الفاظ و رشاقّت^۲ این معانی، به حیرت فرو شدند و سرانگشت تعجب گزیدن گرفتند. پیری همی گریست و ناله می کرد که پدر و مادرم فدای شما باد که پیران شما بهترین پیران اند و جوانان شما بهترین جوانان؛ و زنان شما بهترین زنان و نژاد شما بهترین نژادها.

خطبه فاطمه دختر امام حسین (ع)

و فاطمه بنت الحسین آواز برآورد و نخست خدای سبحانه را بستود و بر رسول و آل او درود فرستاد و جملتی از مناقب و مفاخر امیرالمؤمنین علی علیه السلام یاد کرد. آن گاه فرمود:

«ای اهل کوفه و ای مردم غَدْر و مکر! هرآینه ما آن خاندانیم که خدای سبحانه شما را به ما آزمون خواست و ما را به شما نیازمود و آزمون ما نیکو دید و دانش و بینش خویش در ما نهاد و ما را جای علم و خانه دانش خواست و در زمین ودیعه نیکو و حجّت قویم^۳ ساخت و بدیهه^۴ حکمت و ترجمه وحی

۱. اللهوف ص ۱۹۲ و ۱۹۳؛ احتجاج طبرسی ص ۱۶۶، چاپ نجف.

۲. رشاقّت: ظرافت

۳. استوار

۴. فهم و درک بدون تفکر

خویش فرمود و به اشرف مَحْتَد^۱ و اَرْوَمْت^۲ نیکوی پیمبر پاک محمد مصطفی ﷺ فضلی روشن و کرامتی لایق بخشید. و شما مردم ما را دروغگوی خواندید و سزای ما نشناختید و کشتن ما روا دیدید و مالهای ما غارت کردید، گویی که ما از نژاد تُرک بودیم و یا در کابل بزادیم. و بسی بر نیامده است که هم بر این صفت نیای ما را بکشید و شمشیرهای شما باری از تن و جان آل رسول خون همی چکاند و این همه از کینه قدیم و حقد دیرینه شما بود. و بدین کردارهای زشت، چشمهای شما روشن گشت و دلهای شما بیارمید و بسی مسرور گشتید. حال بدان چه کردید، شاد نباشید. چه، این مصیبت جلیل و رزیت عظیم هم از عهد ازل ما را در کتاب مبین محفوظ بود و خدای سبحانه ما را خبر داد و این معنی بر او - عَزَّ شَانَهُ - بسی آسان است «وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ»^۳. نیستی و هلاک باد شما را. آماده نفرین و عذاب خدای باشید و گویا عذاب خدای پیاپی بر شما فرود آید و خدای سبحانه به آنچه کرده اید از شما بازخواستها کند و شما خود از یکدیگر بسی سختی بینید و در عذابی دردناک جاوید بمانید، اَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ. آری، دلهای شما سخت شده بود و جگرهای شما پلید گشته و بر دلهای شما مهر عصیان نهاده و سَمِعَ قَبُولَ و دِیدَةَ بصیرت شما فرود و خسته و شیطان رجیم، این کردار زشت در چشم شما بیاراسته و ندانید که از آل رسول، چه خونهای بزرگ و دیتهای عظیم کرده اید. برادر او علی ابوطالب را بکشید و فرزندان او که عترت پاک و خیرة خلق بودند، نابود ساختید»^۴.

در این حال مخذولی از مردم کوفه مفاخرت آغاز کرد و این دو بیت بر خواند:

۳. لقمان: ۱۸

۲. نژاد

۱. اصل

۴. اللهوف ص ۱۹۶ و ۱۹۷.

نَحْنُ قَتَلْنَا عَلِيًّا وَ بَنِي عَلِيٍّ بِسُيُوفِ هِنْدِيَّةٍ وَ رِمَاحٍ^۱
وَ سَبَّيْنَا نِسَاءَهُمْ سَبْيَ تَرْكِ وَ نَطَخْنَاهُمْ قَائِي نِطَاحٍ^۲

فاطمه فرمود:

«سنگ بر دهان تو باد! به کشتن آل رسول و عترت اخیار او همی نازی؟! مردمی که خدای سبحانه ایشان را به هرگونه پاک خواست و پلیدی از ایشان زدود، باز نشین و دم فرو بند. «انما لكل امرئ ما قدمته» و شما مردم بر ما رشک بردید که خدای تعالی ما را بر شما مزیت نهاد».

فَمَا ذُنُوبُنَا إِنْ جَاشَ دَهْرًا بِحُورُنَا وَ بَحْرُكَ سَاحِ لَا يُوَارِي الدَّعَا مِصَا^۳
«ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»^۴ «وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ
نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ»^۵.

خطبه امّ کلثوم (علیها السلام)

امّ کلثوم دختر امیرالمؤمنین علی هم در آن روز خطبه کرد و آواز به گریه بلند داشت و فرمود:

«ای اهل کوفه! بد و زشتی باد شما را! حسین را خوار گذاشتید و بکشید و مال او به غارت بردید و پردگیان او اسیر کردید. نیستی و دوری باد شما را. هیچ دانید که چه نازله بزرگ بر شما فرود آمد و چه گناه گران بر دوش کشید بد و چه خونها بریختید و چه کودکان برهنه کردید و چه مالها غارت نمودید؟ بهترین مردم، پس

۱. ماییم که علی و فرزندان او را با شمشیرهای تیز و با نیزهها کشتیم.

۲. و با آنان جنگی سخت کردیم و زنان و دخترانشان را اسیر کردیم همچون اسیران ترک.

۳. گناه ما چیست که دریاها را روزگاری بخروشید؟ و حال آنکه دریای تو فرونشسته است و کرمکی را بر نمی تابد.

۴. النور: ۴۰

۵. الحدید: ۲۱

از رسول بکشید و گویی رحمت و مهر از دل‌های شما برداشته بود)).

أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمَفْلُحُونَ،^۱ وَ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ.^۲

قَتَلْتُمْ أَخِي صَبْرًا فَوَيْلٌ لِّأَمْكُم سَتُجْزَوْنَ نَارًا حَرُّهَا يَتَوَقَّدُ^۳

سَفَكْتُمْ دِمَاءَ حَرَمِ اللَّهِ سَفَكَهَا وَ حَرَّمَ الْقُرْآنُ ثُمَّ مُحَمَّدٌ^۴

أَلَا قَابِضُوا بِالنَّارِ إِنَّكُمْ غَدًا لَفِي سَقَرٍ حَقًّا يَقِينًا تُخَلَّدُوا^۵

مردم همه به گریه درآمدند و بسی نوحه و زاری کردند و زنان مویها پیرا کردند و رویها بشخوردند.^۶

خطبه امام سجاد (علیه السلام) در کوفه

آن گاه امام علی بن الحسین علیه السلام روی فراقوم کرد و اشارت فرمود تا همه خلق دم فرو بستند و چشم و گوش به گفتار او نهادند. و او خدای سبحانه را بخواند و بسی ثنا گفت و رسول را یاد کرد و بسی درود فرستاد و فرمود:

«هرکس مرا شناسد شناسد و آنکه نشناسد بگویم تا باز شناسد: منم علی بن

الحسین بن علی، پسر آن کس که در کنار فراتش چون گوسفندان سر ببردند، با

آنکه از او خونی نداشتند و ایشان را حقی نبود، آن کس که حریم او بدریدند و

آرام از او برداشتند و مال او غارت کردند و زنان و فرزندان او اسیر نمودند. پسر

آن کس که او را به سختی بکشند و بسی خوار داشتند «وَ كَفَىٰ بِذَلِكَ عِزًّا». آیا

۱. متن: الفائزون

۲. المجادله: ۲۲-۱۹

۳. برادرم را کشتید پس وای بر مادران که به زودی شما دچار آتشی خواهید شد که گرمای آن سوزان است.

۴. خونهایی ریختید که خدا، قرآن و محمد صلی الله علیه و آله محترم شمرده و حرام کرده است.

۵. شما را بر آتش دوزخ مژده باد که فردا به یقین در جهنم جاوید خواهید بود.

۶. اللهوف ص ۱۹۸.

دانید که شما خود او را بخواندید و بفریفتید و عهد درست و پیمان وفا سپردید؟
دوری و زشتی باد شما را! به کدام چشم در رسول خدای نظر کنید، به وقتی که
گوید خاندان من بکشید و حرمت من ضایع گذاشتید، پس از امت من نباشید»؟

لَا عَزْوَانُ قُتِلَ الْحُسَيْنُ وَ شَيْخُهُ
قَدْ كَانَ خَيْرًا مِنْ حُسَيْنٍ وَ أَكْرَمًا^۱
لَا تَفْرَحُوا يَا أَهْلَ كُوفَانِ بِالذِّي
أَصِيبَ حُسَيْنٍ كَانَ ذَلِكَ أَعْظَمًا^۲

مسلم جصاص گوید: مرا عبید زیاد به عمارت دارالاماره گفته بود، مگر روزی
غوغای عظیم خاست و همه کوفه متزلزل شد. باکسی که مرا خدمت کردی گفتم: چه
شده است که کوفه را متزلزل بینم؟ گفت: مردی بر امیرالمؤمنین یزید بیرون شده بود،
امیر عبیدالله به دفع او لشکر فرستاد، او را بشکستند^۳ و بکشند و اینک سر او و یاران
او را به کوفه همی آرند. گفتم: آن مرد که بود؟ گفت: حسین پسر علی ابوطالب. مرا
طاقت نماند، هر دو دست بر سر و روی زدم و گریبان چاک کردم و از قصر بیرون
دویدم و دیدم زنان و فرزندان رسول را بر شتران سوار کرده اند و سر حسین و یاران او
را بر نیزه ها برآورده و امام علی بن الحسین را دیدم بر شتری بی پوشش سوار است و
بر او زنجیری نهاده اند و هر دو پای مبارک او را در زیر شکم اشتر فرو بسته و آن زنجیر
اندام همایون او را بگزیده بود و مجروح ساخته و او همی گریست و می فرمود:

يَا أُمَّةَ السَّوَاءِ لَا سَقِيًّا لِرَبِّعِكُمْ
يَا أُمَّةَ لَمْ تُرَاعَى جَدُّنَا فِينَا^۴
لَوْ أَنَّا وَ رَسُولَ اللَّهِ يَجْمَعُنَا
يَوْمَ الْقِيَمَةِ مَا كُنْتُمْ تَقُولُونَا^۵

۱. عجب نیست اگر کشته شد حسین و حال آنکه پدرش بهتر و بزرگوارتر از او بود و او هم کشته شد.

۲. ای کوفیان! سرخوش نباشید از آنچه بر حسین گذشت که مصیبت او بزرگترین مصیبتها بود.

اللّهوف ص ۲۰۰. ۳. شکست دادند.

۴. ای امت بد، هرگز سیراب نشوید که حق فرزندان پیامبر را مراعات نکردید.

۵. اگر روز قیامت ما در کنار رسول خدا گرد آییم چه پاسخی خواهید داد؟

تُسَيِّرُونَا عَلَى الْأَقْتَابِ عَارِيَةً كَانْنَا لَمْ تُشَيِّدْ فِيكُمْ دِينًا^۱

و سر مبارک حسین چون ماه روشن می درخشید و محاسن شریف او گونه خضاب یافته و بسی بارسول خدای مانند بود. و زینب دختر علی بدان سر نگریست و سر خویش بر چوبهٔ محمل زد و خون از زیر مقنعهٔ او جاری گشت و می گفت:

يَا هِلَالًا لَمَا اسْتَتَمَّ كَمَالًا حَالَهُ خَسَفَهُ فَأَيْدَا غُرُوبًا^۲

مَا تَوَهَّمْتُ يَا شَقِيقَ فُؤَادِي كَانَ هَذَا مُقَدَّرًا مَكْتُوبًا^۳

سید بن طاووس گوید: عبیدالله به دارالاماره بنشست و بار^۴ عام داد و بزرگان قوم و سران قبایل را بخواند و حریم آل رسول را بخواست. و سر مبارک حسین را در طشتی زرین پیش او نهادند. زینب متنگر وار^۵ به کنجی بنشست. عبیدالله از او پرسید، گفتند زینب است دختر علی ابوطالب. روی به زینب کرد و به طنز گفت: خدای را سپاس که شما را رسوا کرد و دروغ شما ظاهر ساخت.

زینب گفت: هرآینه فاسق رسوا شود و فاجر دروغ گوید و او غیر ما باشد.

گفت: صنیع^۶ خدای را با برادر خویش چگونه دیدی؟

فرمود: بسی نیکو دیدم که کشتن او در کتاب محفوظ بود و او به خوابگاه خویش شتافت و زود است که خدای سبحانه تو را با او به یکجای باز دارد و شما با یکدیگر خصمی کنید و هر دو به سوی او - عَزَّ شَانَهُ - حَجَّتْ برید و داد طلبید. یکی به خویش بنگر تا باز دانی که بدان روز ظفر که را بود؟ مادر مرگ تو بیناد ای پسر مرجانه! عبیدالله از این سخنان در خشم شد و بر فروخت و گویی قصد او می کرد.

عمر و بن الحریث گفت: ای امیر! بر زنان ببخشای و زنان را بدان چه گویند

۱. ما را بر پشت شتران برهنه این سوی آن سوی می برید گویی ما نبودیم که دین را در میان شما استوار کردیم.

۲. ای هلالی که هنوز ماه تمام نشده غروب کرد.

۳. هرگز نپنداشتم ای گوشهٔ دلم که این سرنوشت مکتوب بود.

۴. حضور

۶. عمل و رفتار

۵. ناشناس

بازخواست نتوان کرد.

عبیدالله از فرط وقاحت دیگر باره شماتت آغاز کرد و گفت: خدای تعالی درد مرا درمان کرد و ضمیر مرا بیاسود و حسین و یاران او را که گناهکاران بودند بکشت. زینب آواز به گریه بلند کرد و فرمود: پیران ما را بکشتی و شاخه‌های ما بپریدی و بیخ ما برآوردی.^۱ و اگر این معنی شفای درد تو بود، براستی شفای خویش یافته باشی. عبیدالله گفت: این زن سَجَع همی گوید و بدیع^۲ نبود که پدر او نیز شاعر و سَجَاع^۳ بود.

زینب فرمود: یابن مرجانه! زن را با سَجاعت چه کار؟! بسی عجب بود که کس شفای دل در کشتن امام خویش داند و خود داند که بدان جهان از او داد خواهند و انتقام جویند.

عبیدالله چوبی از خیزران در دست داشت و بدان چوب بر ثنایای^۴ امام اشارت می‌کرد و می‌گفت: حسین را دندانهای نیکو بود.

زیدبن ارقم صاحب رسول بانگ بر او زد که چوب از این لب بردار. و به خدای بسی دیدم که لبهای رسول بر این لب بود و می‌بوسید. و این بگفت و گریه آغاز کرد و از جای برخاست و به سرای خویش شد و همی گفت: ای معشر عرب! پس از این روز شما همه بندگان باشید، پسر فاطمه را بکشید و پسر مرجانه را امیر خواندید، خوبان شما را بخواهد کشت و بدان شما را بندگی او باید کرد.^۵

و عبید زیاد فرمان داد تا سر مبارک امام را گرد کوه‌ها برآوردند و در بازار و برزن بگردانیدند.

۱. کنایه از قتل و غارت و اسارت فرزندان پیامبر است. طبری ج ۳۳۶/۳؛ اللهوف ص ۲۰۱؛ وقعة‌الطف ص ۲۶۲.

۲. تازه، شگفت ۳. آن که سخن آهنگین و موزون گوید.

۴. دندانهای جلوی دهان ۵. طبری ۳۳۶/۳؛ وقعة‌الطف ص ۲۶۰.

رَأْسِ ابْنِ بِنْتِ مُحَمَّدٍ وَوَصِيِّهِ
وَالْمُسْلِمُونَ يَمَنْظِرُونَ بِمَسْمَعٍ
لِلنَّاطِرِينَ عَلَى قَنَاةٍ يُرْفَعُ^۱
لَا مُنْكَرَ فِيهِمْ وَلَا مُتَفَجِّعُ^۲
وَأَصَمَّ رُزُوكَ كُلَّ أذنٍ تَسْمَعُ^۳
كُجِلَتْ بِمَنْظِرِكَ الْعُيُونَ عَمَائِيَّةً

روزانه دیگر بر منبر شد و در جمله سخن گفت: حمد خدای را که حق را ظاهر ساخت و اهل حق را بنواخت و امیرالمؤمنین یزید و شیعه او را یاری کرد و آن دروغگوی پسر دروغگوی را بکشت!

عبدالله بن عفیف آزادی برپای خاست و او مردی زاهد و پرهیزکار بود و از اختیار شیعه و یک چشم او به روز جمل و چشم دیگرش به وقعه صفین برفته بود و پیوسته ملازمت جامع اعظم داشت و تمام شب و روز در قیام و صیام بود.

گفت: یابن مرجانه! دروغگوی پسر دروغگوی تویی و پدر تو و آنکه تو را عمل داد و پدر او. ای دشمن خدای! پسران رسول را می کشید و بر منبر اهل ایمان چنین سخنان می گوید؟! دُرِّيتَ رسول را که خدای سبحانه پلیدی از ایشان دور کرد،^۴ بکشید و گمان می برید که بر ملت^۵ او باشید؟! کجایند فرزندان مهاجر و انصار تا انتقام او از تو بستانند و سزای تو در کنار تو نهند؟

عبید زیاد، عوانان را گفت این کور را فرامن آرید. یاران عبدالله از اشراف آزد او را از مسجد به در بردند و به سرای رسانید. عبید زیاد، حَیِّ مَضْر را بخواند و محمد بن أشعث را بر ایشان امیر کرد و فرمان کرد تا عبدالله را به دست گیرند. آزد و قبایل یمن چون این بشنیدند، به هم پیوستند و حربی سخت رفت و یاران عبیدالله به سرای

۱. سر فرزند دختر رسول خدا و وصی او بر سر نیزه‌ها افراشته می‌شود.

۲. مسلمانها می‌بینند و می‌شنوند ولی هیچ‌کس مانع نمی‌شود و دلی به درد نمی‌آید.

۳. چشمها از دیدن تو (بر این حال) کور شد و مصیبت تو هر گوش شنوا را کر کرد.

۴. اشاره به تصریح آیه تطهیر است: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا الاحزاب، ۳۳».

۵. آیین، دین

عبدالله رسیدند و در بشکستند و فراز آمدند. و عبدالله را دختری بود. دختر بر او بانگ زد که خصم از آن سوی که همی اندیشیدی فرار سید. عبدالله گفت: بر تو باکی نباشد. شمشیر مرا فرامن آر و شمشیر برداشت و به اشارتِ دختر از هر سوی بر ایشان حمله می کرد و می گفت: ^۱

أَنَا ابْنُ ذِي الْفَضْلِ عَفِيفِ الطَّاهِرِ عَفِيفِ شَيْخِي وَ ابْنِ أُمِّ عَامِرٍ ^۲
كَمْ دَارِعٍ مِنْ جَمْعِكُمْ وَ حَاسِرٍ وَ بَطَلٍ جَدَّتَهُ مُغَاوِرٍ ^۳

و دختر می گفت: کاش من مرد بودمی و در خدمت تو جهاد کردمی و با این مردم فاجر و کشتندگان عترت رسول در انداختمی. و آن جمع از هر طرف بر او حمله کردند و او را فرو گرفتند. و دختر عویل ^۴ برداشت که واذلاًه ^۵ پدر مرا فرو گیرند و کس نباشد که او را یاری کند. و عبدالله شمشیر همی گردانید و می گفت:

أُقْسِمُ لَوْ يُفْسَحَ لِي عَنْ بَصْرِي ضَاقَ عَلَيْكُمْ مَوْرِدِي وَ مَصْدَرِي ^۶

بر این جمله او را بگرفتند و هر دو دست او بیستند و نزد عبید بردند.

عبید گفت: حمد خدای را که تو را خوار کرد. چه گویی در عثمان ای دشمن

خدای؟

عبدالله گفت: ای پسر مرجانه! تو را با عثمان چه کار که او نیک بود و یا بد، صلاحکار بود و یا تبهر و زگار، خدای سبحانه خود در میان او و کشتندگان او حکم کند. از خویش و پدرت پرس و از یزید و پدرش.

عبیدالله گفت: به خدای هیچ نپرسم تا چاشنی مرگت نچشانم.

عبدالله گفت: حمد خدای را تبارک و تعالی همیشه از او توفیق شهادت می طلبیدم

۱. اللهوف ص ۲۰۴ و ۲۰۵. ۲. من پسر با فضل عفیف طاهر هستم و پسر ام عامر.

۳. چه بسیار زره پوش و بی زره از جمع جنگجوی شما را بر خاک افکنده ام.

۴. فریاد و شیون ۵. ای وای چه ذلت و خواری!

۶. سوگند بخدا! اگر دیدگان من باز می شد دستیابی شما به من سخت می گردید.

و همی خواستم که نیل بدان درجتم^۱ بر دست بدترین خلق خدای، پیش خدای باشد و چون هر دو چشم مرا خلل افتاد، باری از این مسئلت دل برداشتم. سپاس خدای را که پس از همه ناامیدی، این سعادت ارزانی داشت و آن درخواست، به اجابت پیوست. عیب‌الله در خشم شد و برافروخت و گفت: سخت ستیزه‌روی مردی که تویی، نه به غلط چشم از تو باز ستندند^۲ که هر کو کور شود به کوری ارزانی بود و به قتل او گفت و او را بر دار زد.^۳

۱. درجه‌ام.

۲. باز گرفتند.

۳. اللهوف ص ۲۰۶؛ ارشاد ص ۲۴۵.

با خبر شدن مردم مدینه

عیدالله به اقطاع^۱ و اصقاع^۲ ولایات، مُسرِعان^۳ دوانید و عالمیان را از آن مصیبت موجش و رزیت هایل خبر داد. و در آن جمله به عمرو بن سعید العاص، والی مدینه نامه کرده بود و او را به شهادت حسین بن علی بشارت داده.

عمرو بن سعید بر منبر شد و خطبه کرد و مردم مدینه را از آن واقعه هایل خبر داد و بر یزید ثنا کرد و گفت:

إِنَّهَا لَدَمَةٌ بِلَدْمَةٍ وَ صَدْمَةٌ بِصَدْمَةٍ^۴
كَمْ خُطَّةٌ بَعْدَ خُطَّةٍ وَ مَوْعِظَةٌ بَعْدَ مَوْعِظَةٍ^۵
حِكْمَةٌ بِالْغَةِ فَمَا تُغْنِي التُّذْرُ^۶

خدای داند که بسی دوست داشتمی که سر او بر تن او بودی و جان او در کالبد او. ما را دشنام می دادی و ما آفرین می گفتیم؛ و از ما می پریدی و ما بدو می پیوستیم؛ ولی چه توان کرد که او بر قصد جان ما بود و ما را به ضرورت، حفظ جان بایست کرد. عبدالله بن سائب برخاست و گفت: اگر فاطمه زنده بودی و بر سر بریده حسین

۱. جمع قطعه یعنی منطقه

۲. جمع ضقع، نواحی زمین را گویند.

۳. سواران تندرو

۴. این ضربه‌ای در مقابل ضربه‌ای است و صدمه‌ای در برابر صدمه‌ای است.

۵. چه بسا احوالی بی احوالی و چه پندی بی پندی.

۶. حکمتی است بلیغ اما این ضربه‌ها و پندها بپرسندگان را بی نیاز نکند!

نگریستی البتّه بر او بگریستی و جزع فراوان کردی.

عمرو بن سعید گفت: تو را با فاطمه چه کار که پدر او عمّ ما بود و شوی او برادر ما و پسر او پسر ما و اگر فاطمه بودی هرآینه چشم او می‌گریستی و جگر او می‌سوختی، ولی آن را که حفظ جان خود خواست و او را بکشت، ملامت نکردی. مردم مدینه خاصه آل هاشم از شنیدن این خبر ناله و نفیر برآوردند و گریبانها چاک کردند.

و چون عمرو بن سعید، آن ناله و عویل از زنان هاشم بشنید، این بیت از عمرو بن معدیکرب بخواند:

عَجَّتْ نِسَاءُ بَنِي زِيَادٍ عَجَّةً
كَعَجْبِجِ نِسْوَتِنَا غَدَاةَ الْأَرْبِ^۱
و گفت: هَذِهِ وَاَعِيَّةٌ بِوَاَعِيَّةِ عُثْمَانَ.^۲

زینب دختر عقیل بر حسین ندبه می‌کرد و می‌گفت:

مَاذَا تَقُولُونَ إِنْ قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ
مَاذَا فَعَلْتُمْ وَ أَنْتُمْ آخِرُ الْأُمَمِ^۳
بِعِترَتِي أَهْلِ بَيْتِي بَعْدَ مُفْتَقِدِي
مِنْهُمْ أَسَارِي و مِنْهُمْ ضَرَجُوا بِدَمِ^۴
مَا كَانَ هَذَا جَزَائِي إِذْ نَصَحْتُ لَكُمْ
أَنْ تَخْلُفُونِي بِسُوءٍ فِي ذَوِي رَجْمِي^۵
چون شب برآمد، مردم مدینه در میان زمین و آسمان ندایی شنیدند که کسی می‌گفت:

۱. زنان بنی‌زیاد شیون و زاری کردند چنان که زنان ما در یامداد جنگ آرنب کردند (ارنب جنگی بود که میان بنی‌زیاد و بنی‌زیاد اتفاق افتاد و بنی‌زیاد مغلوب شدند).

۲. شیون امروز زنان هاشمی نسب، به جای شیون زنانی که از ما بنی‌امیه در کشتن عثمان سوگوار و داغدار شدند.

۳. چه خواهید گفت آن‌گاه که رسول خدا از شما بپرسد چه کردید؟ و شما آخرین امتها هستید.

۴. با اهل بیت من پس از من چه کردید؟ برخی را اسیر گرفتید و گروهی را به خون کشیدید!؟

۵. پادشاه من این نبود که شما را نیکخواهی کردم، که پس از من با خویشان من بدرقتاری ورزید. ر.ک: اللهوف ص

۲۰۷، طبری ج ۳/۲۴۳، وقعة‌الطف ص ۲۷۳.

أَيُّهَا الْقَاتِلُونَ جَهْلًا حَسِينًا
 كَلُّ أَهْلِ السَّمَاءِ يَدْعُو عَلَيْكُمْ
 قَدْ لُعِنْتُمْ عَلَى لِسَانِ ابْنِ دَاوُدَ

أَبْشِرُوا بِالْعَذَابِ وَ التَّنْكِيلِ^۱
 مِنْ نَبِيِّ وَ مَالِكٍ وَ قَبِيلِ^۲
 وَ مُوسَى وَ صَاحِبِ الْإِنْجِيلِ^۳

اهل بیت در مسیر شام

و چون یزید بن معاویه این خبر بشنید، حالی به عبیدالله نوشت که سرهای کشتگان آل رسول را با جمله زنان و کودکان آل علی به شام فرستد و در حفظ و حراست ایشان، شرط احتیاط و مراقبت، به کار برد.

ابومخنف گوید: عبید زیاد، شمر ذی الجوشن و خولی را بخواند و یکهزار و پانصد سوار در اعتداد ایشان کرد و گفت: تا حریم آل رسول و سرهای کشتگان آن خاندان را با اِرهاقی^۴ هرچه تمامتر به شام برند و به هر شهر و قریه، گرد بازارها بگردانند و آن ذراری^۵ پاک و ذراری^۶ تابناک را به همه مردم بنمایند و از بی حفاظی و عذر و سوء عشرت و هتک حرمت، هیچ فرونگذارند.^۷

چون به قادیسیه رسیدند، ام کلثوم آواز به گریه بلند کرد و بخواند:

مَاتَتْ رِجَالِي وَ أَفْتَى الدَّهْرُ سَادَاتِي وَ زَادَنِي حَسْرَاتٍ بَعْدَ لَوْعَاتٍ^۸

۱. ای قاتلانی که حسین را از سر جاهلیت کشتید، مزده باد شما را به شکنجه و بدبختی.

۲. اهل آسمان شما را نفرین کنند، از نبی و ولی و شهید.

۳. شما بر زبان سلیمان بن داوود و موسی بن عمران و عیسی بن مریم لعنت کرده شدید.

ر. ک: اللهوف ص ۲۰۷؛ مشیرالاحزان ابن نما ص ۵۱؛ الکامل ج ۳۶/۴؛ طبری ج ۳۴۲/۳؛ ارشاد ص ۲۴۸؛ سالار کربلا

(ترجمه مقتل مقزم) ص ۵۳۶. ۴. ستم کردن، سخت گرفتن

۵. جمع ذریه: فرزندان ۶. جمع ذری: درخشنده ۷. کوتاهی نکنند.

۸. مردان ماکشته شدند و روزگار سروران ما را نابود کرد و حسرت‌ها از پی سوزش‌ها بر من افزود.

صَالَ اللَّيْثُ عَلَيْنَا بَعْدَ مَا عَلِمُوا أَنَا بِنَاتُ رَسُولٍ بِالْهُدَى آتٍ^۱
 يُسَيِّرُونَا عَلَى الْأَقْتَابِ عَارِيَةً كَانْنَا فِيهِمْ بَعْضُ الْغَنِيَمَاتِ^۲
 أَغْرَزَ عَلَيْكَ رَسُولَ اللَّهِ مَا صَنَعُوا بِأَهْلِ بَيْتِكَ يَا نُورَ الْبَرِّيَّاتِ^۳
 و همچنین مراحل و منازل پیمودن گرفتند و بر حسب فرمان عبیدالله، در اذلال حرم و اِرهاق اسیران، تقصیر نمی کردند.

چون به ارمینا رسیدند و آن شهری معمور^۴ بود، عموم پیران و جوانان و زنان پرده‌نشین بیرون دویدند و بر سر مبارک حسین بگریستند و بر پدر و جد او درود می گفتند و بر کشتندگان او لعن و نفرین می کردند، و ایشان بدان جایگاه نتوانستند زیست.

به راه موصول شدند و به والی موصل کس فرستادند و از مقدم آل رسول خبر دادند، و او همه مردم را بخواند و گفت: پذیره^۵ شوید و این جمع را پیش بازروید و نُزلی^۶ لایق نهد.

مردی در میان جمع بایستاد و گفت: وای بر شما! این سر حسین بن علی است که به دمشق همی برند و این اسیران ذریت آل رسولند که به پاکی ایشان کلام مجید گواه است.

چهار هزار تیغ زن فراهم شدند و سوگند یاد کردند که با سپاه عبیدالله مضاف دهند و سر مبارک امام و سبایای^۷ آل رسول را از ایشان بازستانند.

آن مخاذیل را خبر شد و به راه نصیبین شدند و به نصیبین فرود آمدند و سرها و

۱. نامردمان پست بر ما یورش آوردند پس از آن که می دانستند ما دختران رسول خدا پیام آور هدایت هستیم.

۲. ما را بر پشت برهنه شتران از این سو و آن سو می برند گویی ما غنایم جنگی آنها هستیم!

۳. ای رسول خدا! وای نور آفریدگان! چه گران است بر تو آنچه با اهل بیت تو کردند!

۴. آباد

۵. استقبال کردن و پیشباز رفتن

۶. اسیران

۷. طعام، هدیه

اسیران را گرد کوجه‌ها برآوردند.

و زینب چون سر برادر بدید، برخواند:

أَتَشْهَرُونَا فِي الْبَرِيَّةِ عَنُوءًا وَ الْإِدْنَا أَوْحَى إِلَيْهِ جَلِيلًا^۱
كَفَرْتُمْ بِرَبِّ الْعَرْشِ ثُمَّ نَبِيَّهِ كَانَ لَمْ يَجِنِّكُمْ فِي الزَّمَانِ رَسُولًا^۲
لِحَاكُمِ إِلَهَ الْعَرْشِ يَا شَرًّا أُمَّةً لَكُمْ فِي لَطْفِي يَوْمِ الْمَعَادِ عَوِيلًا^۳

و چون به دعوات رسیدند، والی آن بقعه با عموم خلق از ایشان پیش‌باز کردند و شرط اعزاز به جای آوردند و سر مبارک امام را از چاشتگاه تا به وقت بازپسین، بر فراز نیزه در ساحتی وسیع نصب کردند و طوایف اُمم بر آن می‌گذشتند. طایفه‌ای خنده می‌زدند و طایفه‌ای می‌گریستند و آن شب را آنجا بماندند و به فسق و فجور و شرب خمور بامداد کردند.

و امام علی بن الحسین علیه السلام می‌گریست و می‌فرمود:

لَيْتَ شِعْرِي هَلْ عَاقِلٌ فِي الدِّيَاغِي بَاتَ مِنْ فَجْعَةِ الزَّمَانِ يُنَاجِي^۴
أَنَا نَجْلُ الْإِمَامِ مَا بِالْخَفِي ضَائِعٌ بَيْنَ عُصْبَةِ الْأَعْلَاجِ^۵
بامدادان کوچ کردند و چون به قفسرین رسیدند، مردم قفسرین درهای شهر بر ایشان فروبستند و از کنار رَبَض^۶ و اطراف حصار بدیشان سنگ همی پراکنندند و نفرین همی کردند. و ایشان راه بگردانیدند و طریق مَعْرَةَ النَّعْمَانِ^۷ گرفتند. و امّ کلثوم بگریست و

۱. آیا ما را به زور در پیش چشم خلائق می‌گردانید و حال آنکه جدّ ما رسول خداست.

۲. نخست به پروردگار کافر شدید و سپس به پیامبر او و گویی هرگز رسولی از جانب خدا به سوی شما نیامده است.

۳. خداوند عرش شما را دشمن بدارد ای بدترین امت، شما را در آتش روز قیامت ناله و فریاد بسیار است.

۴. کاش می‌دانستم چگونه عاقلی در تاریکیها، شب را صبح می‌کند و از فجایع روزگار با پروردگار مناجات می‌کند.

۵. من فرزند امام هستم که بر کسی پوشیده نیست ولی اکنون میان گروهی از کافران تنومند، گمنامم.

۶. دیوار شهر، خانه‌های حاشیه شهر

۷. شهری است مختصر میان حلب و حماة. ر.ک: ترجمه آثار البلاد ج ۳۵۷/۱

بفرمود:

كَمْ تَنْصُبُونَ لَنَا الْأَقْتَابَ عَارِيَةً كَأَنَّا مِنْ بَنَاتِ الرُّومِ فِي الْبَلَدِ^۱
 أَلَيْسَ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ وَيَلِكُمْ هُوَ الَّذِي دَلَّكُمْ قَصْداً إِلَى الرَّشْدِ^۲
 يَا أُمَّةَ السُّوءِ لَا سَقِيَا لِرَبِّعِكُمْ إِلَّا الْعَذَابَ الَّذِي أَحْنَى عَلَى الْكَبِيدِ^۳

مردم معرّه ایشان را پیش باز آمدند و از مطعوم و مشروب همگنان را نزلها نهادند. و

چون به سیبور رسیدند، امام علی بن الحسین این شعرها بخواند:

سَادَ الْعُلُوجُ فَمَا تَرْضَى بِهِ الْعَرَبُ وَ صَارَ يَقْدُمُ رَأْسَ الْأُمَّةِ الذَّنْبُ^۴
 يَا لِرِجَالٍ وَ مَا يَأْتِي الزَّمَانُ بِهِ مِنْ الْعَجِيبِ وَ مَا فِي مِثْلِهِ عَجَبٌ^۵
 آلَ الرَّسُولِ عَلَى الْأَقْتَابِ عَارِيَةً وَ آلَ مَرَوَانَ تَسْرِي تَحْتَهُمْ نُجُبٌ^۶

جوانان سیبوره یاری آل رسول برخاستند، مردی سالخورده در میان جمع بایستاد و گفت: ای مردم! فتنه مجوید و قوم را راه دهید که این فتنه را عاقبت نیکو نباشد. جوانان گفتند: به خدای هرگز این نشود و البته راه ندهیم و اگر همه را سر برود، جان دریغ نداریم. و بر این بسنده نکردند و ساز و سلاح بر تن راست کردند و سر راه بر ایشان بگرفتند و آغاز مجالدت^۷ و مطارذت^۸ نمودند. حربی سخت برخاست و ششصد تن از آن مخاذیل، مقتول و مخذول ماند.

ام کلثوم فرمود: این شهر را چه گویند؟

۱. گویی ما دختران رومی هستیم که بر پشت اسبان و شتران بی زین و بی محمل، از این سوی به آن سوی می برید.
۲. وای بر شما! آیا جد من رسول خدا نیست؟! آنکه شما را از گمراهی به سعادت رهنمون شد؟
۳. ای امت زشت کردار! هرگز سرزمین شما سیراب نشود جز غذایی که بر جگرها تان فرود آید.
۴. مردی شرور و کافری گرگ صفت که عرب بر حکومت او راضی نیست، به فرمانروایی رسید و دم امت بر سر امت پیشی گرفت.
۵. شگفتا چه مردانی! که زمان مانند آنها به خود ندیده است.
۶. خاندان رسول خدا بر پشت اسبان و شتران برهنه در حرکتند و حال آنکه آل مروان بر بهترین اسبان و شتران سوارند.
۷. جدال و درگیری
۸. طرد کردن، دفع کردن، دور ساختن

گفتند: سیبور.

گفت: خدای سبحانه آب ایشان گوارا کند و نرخهای ایشان سبک گرداند^۱ و دست ستمکاران از ایشان بازدارد و اگر دنیا به ظلم و جور آکنده شود، ایشان را جز عدل و داد نرسد.

و چون به حمی رسیدند، مردم بشوریدند و درها ببستند و بر فراز سور برآمدند و سوگندها یاد کردند که تا جان دارند، نگذارند تنی از ایشان بدان شهر فراز آید و ایشان بر جانب حفص^۲ شدند. مردم حفص به ممانعت خیره شدند و شانزده تن از ایشان بر درِ حفص بکشتند و ایشان با خوفی هرچه تمامتر جانب بعلبک شدند. والی بعلبک بفرمود تا ایشان را بار دهند^۳ و به اعزاز و اکرام، تلقی^۴ کنند. فوجی از مخانیث^۵ شهر با آلات لُهو و انواع معازف^۶ بیرون شدند و رایتها برافراشتند و دهل کوبیدن گرفتند.

ام کلثوم فرمود: این شهر را چه گویند؟

گفتند: بعلبک.

گفت: خدای تعالی، زرع و حرث^۷ ایشان ببرد و آبهای ایشان ناگوار کند و ظالمان را بر ایشان دست دهد و اگر همه دنیا به عدل و داد آکنده بود، ایشان را جز ظلم و بیداد نرسد.

چون از بعلبک کوچ کردند، شبانگاه به صومعه راهی رسیدند، امام علی بن

۱. ارزانی و فراوانی نعمت دهد.

۲. مدینه‌ای است حصینه به زمین شام ر. ک: ترجمه آثار البلاد ج ۲۳۸/۱

۳. پذیرا شوند. ۴. استقبال و پیشباز رفتن

۵. جمع میخناث: مُطربان و مَغَنّیه‌ها و زن صفتان

۶. جمع مغزفه: آلات موسیقی ماندنی و عود، به مطلق لُهو و مِلاه‌ی هم گفته می‌شود.

۷. کشتزار

الحسین این چند بیت برخواند:

هُوَ الزَّمَانُ فَمَا تَفَنَّى عَجَائِبُهُ عَنِ الْكِرَامِ وَلَا تُهْدَأُ مَصَائِبُهُ^۱
 قَلَيْتَ شِعْرِي إِلَى كَمِّ ذَا تُجَاذِبُنَا صُرُوفُهُ وَإِلَى كَمِّ ذَا نُجَاذِبُهُ^۲
 يُسَيِّرُونَا عَلَى الْأَقْتَابِ عَارِيَةً وَ سَائِقُ الْعَيْسِ يَحْمِي عَنْهُ غَارِبُهُ^۳
 كَفَرْتُمْ بِرَسُولِ اللَّهِ وَيُلْكُمُ يَا أُمَّةَ السُّوءِ قَدْ ضَاقَتْ مَذَاهِبُهُ^۴

و چون شب درآمد، سر مبارک امام را بدان صومعه سپردند. و چون پاسی از شب بگذشت، راهب آوازی بر صفت رعد بشنید که جمعی تسبیح و تقدیس همی کردند و نورهای رخشان دید که بر هوا می شد. و نوری دید که از آن سر همی بالا گیرد و با آعنان^۵ آسمان همی پیوندد و دری دید از آسمان که زی زمین برگشوده اند؛ و فریشتگان دید که از آن دریچه فوج فوج بر زمین همی آیند و با حشمتی هرچه تمامتر بدان سر درود همی گویند.

وَلِلَّهِ دَرُّ الْمَعْرَى حَيْثُ يَقُولُ:

مَسَحَ الرَّسُولُ جَبِينَهُ قَلْبُهُ بَرِيْقٌ فِي الْخُدُودِ أَبَوَاهُ مِنْ عَلِيًّا قُرَيْشٍ وَ جَدُّهُ خَيْرُ الْجُدُودِ^۶
 راهب از آن حالت خیره ماند و به حیرت فرو شد. چون بامدادان عزم رحیل کردند، آن سر مبارک را بازخواستند. راهب بر فراز صومعه شد و بزرگ آن قوم را بخواند. خولی به نزد او فراز آمد. راهب پرسید: این اسیران که باشند و این سر از

۱. شگفتیهای روزگار پایان ناپذیر است و مصائب و سختیهای آن از بزرگان آرام نمی گیرد.

۲. کاش می دانستم که دگرگونه‌های روزگار تا چند با ما در کشاکش است.

۳. ما را بر شتران بی محمل سیر می دهند و ساریان مراقبت از شتر خود می کند!

۴. وای بر شما! ای امت ناصالح که به رسول خدا کافر شدید و راههای شما بسته شد.

۵. جمع عنان: اطراف و جوانب

۶. رسول خدا پیشانی او را دست کشید که درخششی بر گونه‌های اوست. پدر و مادرش از برترین قریش‌اند و جد او بهترین اجداد بود.

کیست؟

خولی گفت: مردی بر امیرالمؤمنین یزید بیرون شد و از طاعت او سر باز زد، امیر عبیدالله با او در انداخت و او را بکشت و اینک سر اوست که به خدمت یزید می‌بریم. راهب گفت: او را چه نام بود و از کدام خاندان و نژادش به که می‌پیوست؟ گفت: نامش حسین و از آل هاشم و پسر علی ابوطالب و مادرش فاطمه و رسول خدای محمد بن عبدالله نیای او بود.

راهب گفت: هلاک باد شما را! هر آینه قیسین^۱ و آحبار^۲ درست گفته‌اند: چون مردی بدین صفت کشته شود، آسمان خون تازه ببارد و آسمان خون نبارد مگر بر قتل پیمبران و جای‌نشینان ایشان، چه شود که ساعتی دیگر این سر به من باز دهید؟ خولی دریغ کرد و گفت: ندهم و همی خواهم تا بدین سر به نزد امیرالمؤمنین یزید تقرب جویم و جایزتی بسزا ستانم.

راهب ده هزار دینار زر بدو داد و آن سر مبارک را لختی باز پس گرفت و همی بوسید و همی بویید و می‌گفت: به خدای بر من بسی گران است که با تو به تن و جان مواسات^۳ نکنم و افسوس که این سعادت در نیافتم و بدین شرافت نرسیدم. چون به نزد نیای خویش رسی، یکی گواهی ده که من گواهی می‌دهم که معبودی بحق جز خدای سبحانه نیست و محمد رسول او بود و علی جای‌نشین محمد است.^۴

و خولی آن نقد در میان یاران قسمت کرد. ناگاه خرف پاره‌ای^۵ چند دیدند که بر آنها نبشته‌اند: «و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ»^۶ این خبر پنهان داشتند و براندند.

۱. جمع قیسین: کشیش

۲. جمع آحبار: عالم یهودی

۳. مواسات: یاری و نصرت کردن

۴. تذکره الخواص سبط ابن جوزی ص ۱۵۰؛ منتخب طریحی ص ۳۴۱؛ سالار کربلا (مقتل مقرر) ترجمه فهیم کرمانی

۵. الشعرا: ۲۲۷

۶. سفال، گل‌پخته

ص ۵۴۷

هاتفی آواز داد:

أَتَرْجُوا أُمَّةً قَتَلْتُمْ حُسَيْنًا
شَفَاعَةَ جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسَابِ^۱
وَقَدْ غَضَبُوا إِلَهَهُ وَخَالَفُوهُ
وَلَمْ يَخْشَوْهُ فِي يَوْمِ الْمَسَابِ^۲
إِلَّا لَعَنَ إِلَهُهُ بَنِي زِيَادٍ
وَاسْكَنَتْهُمْ جَهَنَّمَ فِي الْعَذَابِ^۳

و چون این ابیات بشنیدند، رُعب و هراس بر درون ایشان استیلا یافت، به جدی هرچه تمامتر برانندند و آرام نگرفتند تا به دمشق رسیدند. و یزید بفرمود^۴ تا یکصد و بیست رایت برافراشتند و همه بازار و برزن فرو بستند و حریم آل رسول را با زیب و زینتی هرچه تمامتر پذیره شدند و تکبیر و تهلیل کردن گرفتند.

ناگاه هاتفی شنیدند که در میان زمین و آسمان این چند بیت همی خواند:

جَاؤَا بِرَأْسِكَ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ
مُتَرَمِّلًا بِدِمَائِهِ تَرْمِيلًا^۵
لَا يَوْمَ اعْظَمَ حَسْرَةً مِنْ يَوْمِهِ
وَأَرَاهُ زَهْنًا لِلْمَنُونِ قَتِيلًا^۶
فَكَانَمَا بِكَ يَا ابْنَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ
قَتَلُوا جِهَارًا عَامِدِينَ رُسُولًا^۷
وَيُكَبِّرُونَ بِأَنْ قُتِلْتَ وَإِنَّمَا
قَتَلُوا بِكَ التَّكْبِيرَ وَالتَّهْلِيلًا^۸

و آل رسول را از در خیزران وارد دمشق کردند و همه بر شتران بی جهاز^۹ سوار بودند و هیجده سر از آل هاشم بر نیزه کرده بودند. و آن نیزه که سر مبارک امام بر فراز

۱. آیا امتی که حسین سبط رسول خدا را به قتل رسانده، شفاعت جدّ او را در روز حساب دارد؟

ر.ک: اللهوف ص ۲۱۰؛ مثير الاحزان ص ۶۳؛ الخطط مقریزی ج ۲ ص ۲۸۵.

۲. امتی که خدا را به خشم آورد و ترسی از روز بازگشت به خود راه نداد.

۳. همانا خدا بر فرزندان زیاد نفرین کند و در دوزخ جای دهد و عذاب کند.

۴. فرمان داد. ۵. ای پسر دختر محمد! اینک سر تو را آغشته به خون بدینجا آوردند.

۶. هیچ روزی افسوس آور از روز او نیست که او را کشته و دستخوش مرگ می بینم. اللهوف ص ۲۱۱.

۷. گویی با قتل تو ای پسر دختر محمد، رسول خدا را آشکارا و عمدا کشتند.

۸. بانگ تکبیر برمی آورند که تو کشته شدی، و همانا با کشتن تو تکبیر و تهلیل (لا اله الا الله گفتن) را نابود کردند.

۹. بی محمل، بدون کجاوه

آن چون ماه تمام همی درخشید، بر دستِ شمر بود و او از درِ مباحات همی گفت:

أَنَا صَاحِبُ الرُّمَحِ الطَّوِيلِ أَنَا صَاحِبُ الدِّينِ الْأَصِيلِ^۱

اَنَا قَتَلْتُ ابْنَ سَيِّدِ الوَصِيِّينَ وَ أُتَيْتُ بِرَأْسِهِ إِلَى امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ^۲

اَمْ كَلْتُمُومَ فَرْمُودَ: كَذَبْتَ يَا لَعِينُ بِنِ اللَّعِينِ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ.^۳

وای بر تو خود را به کشتن حسین همی ستایی؟! آن کس که خدای سبحانه نام او هم در آزل بر سُرَادِق^۴ عرش نبشت و به نیای او پیمبران را ختم کرد و به پدر او مشرکان را برانداخت!؟

سهل بن سعد گوید: من خود در آن جمع بودم و از مشاهدت این حالت آرام از من برفت و مرا شکیب نماند. به خدمت امام علی بن الحسین رفتم و گفتم: اگر خدمتی باشد باز فرمای که من سهل بن سعدم و از موالیان آل رسول.

فرمود: اگر با تو از نقود چیزی باشد، بدان کس ده که سر حسین همی برد و درخواه که لختی بر کنار شود که این زنان و کودکان را دیگر طاقت نماند و من چنین کردم و چون باز گشتم او را دیدم که همی خواند:

أَقَادُ ذِيلاً فِي دِمَشْقَ كَأَنِّي مِنْ الزَّنَجِ عَبْدٌ خَابَ عَنْهُ نَصِيرٌ^۵

وَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ فِي كُلِّ مَشْهَدٍ وَ شَيْخِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ زَيْرٌ^۶

فِي أَيْتٍ لَمْ أَنْظُرْ دِمَشْقَ وَ لَمْ يَكُنْ يَزِيدُ يِرَانِي فِي الْبِلَادِ اسِيرٌ^۷

۱. من صاحب نیزه بلندم من صاحب دین ناب هستم.

۲. من پسر سرور اوصیاء را کشتم و سر او را برای یزید آوردم.

۳. دروغ می‌گویی ای نفرین‌شده فرزند نفرین‌شده که همانا لعنت و نفرین خدا بر ستمکاران است.

۴. پرده

۵. مرا در دمشق خوار و بی‌یاور می‌گرداندند گویی برده‌ای زنگی‌ام که او را یاوری نیست.

۶. و حال آنکه جدم رسول خدا در هر جا ناظر است و پدرم امیرالمؤمنین علی وزیر اوست.

۷. ای کاش! دمشق را نمی‌دیدم و کاش یزید مرا در این دیار اسیر نمی‌دید.

اهل بیت در شام

و تمام روز آن حرم محترم و ذریت اطهار را گرد کوچه‌ها برآوردند و در بازارها بگردانیدند و بر گذرها بداشتند تا به بارگاه یزید رسانیدند و مروان بن حکم در کنار او بود.

یزید پرسید که با حسین بن علی چه کردید و مهمّ او بر چه صفت گذشت؟ گفتند: با هیچ‌ده تن از عشیره خویش و پنجاه و اند تن دیگر از قبایل عرب به عراق رسید و ما به فرمان امیر عبیدالله زیاد او را پذیره شدیم و نخست او را به طاعت و تبعات^۱ امیرالمؤمنین خواندیم، سر باز زد، لاجرم با او در انداختیم و عاقبت، او و جملگی یاران او را بکشتیم و سرهای ایشان بر فراز نیزه کردیم و بر بدن ایشان اسبان تاختیم و با سُم ستوران، استخوانهای بر و آغوش ایشان خُرد در هم شکستیم و زنان و پردگیان او را بر این صفت که امیرالمؤمنین همی بیند اسیر کردیم و اثاث و متاع او به غارت دادیم و بسیاری بسوختیم و اینک بدنهای ایشان سَلیب^۲ و عریان در خاک و خون آغشته است و برابر آفتاب افتاده و آفتاب بر آنها همی تابد و بادهای بر آن همی وَزَد و وَحش و طیر را از گوشت و پوست ایشان نصیبی تمام باشد.

مروان حکم از شنیدن این کلمات در اهتزاز آمد و سر مبارک امام را برگرفت و

فروخواند:

يا حَبَّذا بِرُؤْدِكَ فِي الْيَدَيْنِ وَ لَوْ نَكَ الْأَحْمَرُ فِي الْخَدَيْنِ^۱
 شَفِيَتْ نَفْسِي مِنْ دَمِ الْحُسَيْنِ أَخَذَتْ ثَارِي وَ قَضَيْتُ دَيْنِي^۲
اهل بيت در کاخ یزید

یزید گفت تا سر مبارک امام را در طشتی زرین بنهادند و به دستارچه‌ای^۳ از حریر
 بپوشیدند و پیش دست او بنهادند و بدین بیت از گفته عبدالله زبَعْری تمثیل^۴ کرد:

لَيْتَ أَشْيَاخِي بِبَدْرِ شَهَدُوا جَزَعُ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقْعِ الْأَسْلِ^۵
 و از گفته خود بی‌تی چند بر آن مزید کرد:
 لَوْ رَأَوْهُ لَأَسْتَهْلُوا فَرَحًا ثُمَّ قَالُوا يَا يَزِيدُ لَا تُشَلَّ^۶
 لَسْتُ مِنْ خِنْدَفٍ إِنْ لَمْ أَنْتَقِمِ مِنْ بَنِي أَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَلٌ^۷
 لَعَبَيْتَ هَاشِمٌ بِالْمَلِكِ فَلَا خَبْرٌ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ^۸
 قَدْ أَخَذْنَا مِنْ عَلِيٍّ ثَارَنَا وَقَتَلْنَا الْفَارِسَ اللَّيْثَ الْبَطْلَ^۹
 وَقَتَلْنَا الْقِرْنَ^{۱۰} مِنْ سَادَاتِهِمْ وَعَدَلْنَا بِبَدْرِ فَاغْتَدَلَ^{۱۱}

۱. چه خوش است خنکای دست‌های تو و سرخی گونه‌های تو.

۲. از خون حسین دلم آرام گرفت و انتقام خود را گرفتم و ذین خود را ادا کردم.

ر.ک: مثير الاحزان ابن نما ص ۵۴؛ ارشاد ص ۲۴۶؛ اللهوف ص ۲۱۳. ۳. عمامه

۴. ابن زبَعْری از کفار قریش و نامش عبداللّات بود و چون مسلمان شد، رسول خدا ﷺ او را عبدالله نام نهاد. ابن زبَعْری این اشعار را در جنگ احد سرود. مؤلف ناسخ‌التواریخ می‌نویسد: بیت اول و آخر این اشعار از ابن زبَعْری است و باقی را یزید انشاد کرد.

۵. ای کاش پدرانم در نبرد بدر می‌بودند و ناله خزرجیان از ضربت نیزه ما را می‌دیدند.

۶. اگر این را می‌دیدند می‌گفتند شاد ای یزید! دست تو را درد مباد.

۷. نَمَم از خندف اگر نستامم کینه‌ام ز آل نبی بی‌تردید

۸. بازی هاشم و ملک است و جز این خبری نامد و وحیی نرسید

۹. ما گرفتیم از علی خونهایمان ما بکشتیم فارس شیر زبان

۱۰. اللهوف: قوم

هند دختر عبداللّه بن عامر، هم آغوش یزید، از پس پرده این سخنان بشنید و او در حُسن و جمال، به کمال بود و یزید به دیدار او بسی مشعوف؛ ردائی بخواست و بر سر کشید و بیرون دوید و بر سر مبارک امام نگریست و آواز به گریه بلند کرد و گفت: بر فاطمه دختر رسول خدای بسی گران بود که سر حسین فرزند دلبنده او بر این صفت پیش روی تو گذاشته باشد. کاری کردی که به نفرین خدای و رسول، سزاگشتی و به خدای که از این پس تو را بر من حَقّی نباشد و مرا با تو نایست بود. و یلّ لك! به چه روی در روی رسول خواهی نگریست که پسر او و فِلذة^۲ جگر او را بر این صفت کشته باشی؟ یزید گفت: ای هند! این سخن بگذار که این کار من نکردم و بدان رضا ندادم. این کار عبیداللّه زیاد کرد و مرا بدنامی اندوخت که عار و عَوار^۳ آن به سالها باقی خواهد بود.

و شمر درآمد و این ارجوزه می خواند:

إِمْلاً رِكَابِي فِضَّةً وَ ذَهَباً إِنِّي قَتَلْتُ السَّيِّدَ الْمُهَذَّباً^۴
قَتَلْتُ خَيْرَ النَّاسِ أُمّاً وَ أَباً وَ أَكْرَمَ النَّاسِ جَمِيعاً حَسَباً^۵

یزید خشمگین بدو نگریست و گفت: چون او را به پدر و مادر بهترین مردم همی دانی، پس چرا بکشتی؟

گفت: از امیرالمؤمنین جایزت همی خواستم.

یزید او را براند و گفت: بازگرد که تو را پیش من جایزتی نخواهد بود که من به

۱. آنقدر سرور از آنان کشته‌ایم تا برابر باشدش با جنگ بدر

ر.ک: اللهوف: ص ۲۱۴؛ مقاتل الطالبیین ص ۱۲۲، ۱۲۳؛ الفتوح ص ۹۱۵

۲. پاره ۳. عیب و ننگ

۴. اکنون رکاب مرا از زر و سیم یر ساز که من آن سرور پاک را کشته‌ام.

۵. بهترین و گرامی‌ترین کس را از لحاظ مادر و پدر و اصل و نژاد گشتم.

ر.ک: الفتوح ص ۹۱۳؛ مقتل خوارزمی ج ۶۲/۲

کشتن حسین راضی نبودم و بدین چند بیت تمثّل کرد:^۱

تُفَلِّقُ هَاماً مِنْ رِجَالٍ اِعْزَّةٍ عَلَيْنَا وَ هُمْ كَانُوا اَعْفً و اَضْبَرَا^۲
وَ اَكْرَمَ عِنْدَ اللّٰهِ مَنَّا مَجِلَّةً وَ اَفْضَلَ فِي كُلِّ الْاُمُورِ وَ اَفْخَرَا^۳

قصارا^۴ جالوت که جبری از آخبار یهود بود، آنجا حاضر بود. چون این حالت بدید، آن سر بشناخت گفت: باز گوید به چه جرم پسر پیغمبر خویش بکشید؟ یزید گفت: حسین مردم را به طاعت خویش خواند و خلقی بدو گرویدند. بفرمودیم تا والی بصره و کوفه، عبیدالله بن زیاد با او در انداخت و فیروز گشت و او را بکشت و آتش این فتنه خاموش کرد.

جالوت گفت: نفرین باد شما را! چه بد ائت که شما پیدا! پسر پیغمبر خویش می کشید که او دعوی خلافت می کرد و می خواستی فتنه کند؟! پس از مصطفی کیست که منصب خلافت بر او شایسته تر بود، از نور دیده و فرزند او؟! هر آینه میان من و داوود نبی یکصد و سی پدر گذشته و امروز یهود به بزرگی مرا همی ستایند و در خاکپای من میمنت همی دانند و بدان تبرک می جویند، دیروز پیغمبر شما گذشته^۵ است و امروز بر سلاله پاک و فلذّه جگر او برجستید^۶ و بکشید؟ نیستی و هلاک باد شما را و دین شما را.

۱. الفتوح ص ۹۱۶ .

۲. در برخی منابع، این بیت به این صورت آمده:

بُفَلِّقَنَّ (تُفَلِّقُ) هَاماً مِنْ رِجَالٍ اِعْزَّةٍ عَلَيْنَا وَ هُمْ كَانُوا اَعْفً وَ اَضْبَرَا

می شکافند (می شکافیم) سرهای مردانی بزرگ و عزیز ولی ایشان نسبت به ما نافرمانی و ستم کردند. و معنای مصراع دوم از بیت داخل متن چنین می شود: و حال آنکه عقیقترین و صبورترین بودند.

ر.ک: تجارب الامم ج ۷۵/۳؛ طبری ج ۳۴۰/۳؛ ارشاد ص ۲۴۶؛ عقدالفرید ج ۱۲۳/۵.

۳. جایگاهی والاتر از ما نزد خدا دارند و در همه امور برتر و بافتخارترند.

۶. برجستن: پریدن

۵. گذشتن: مردن

۴. اتفاقاً

یزید گفت: اگر رسول نگفته بودی «مَنْ قَتَلَ مُعَاهِدًا كُنْتُ حَاصِمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۱ هر آینه تو را بکشتمی که حشمت ما نگاه نداشتی و بر خلاف ادب سخن زدی. جالوت گفت: چگونه بینی که رسول به روز بازپسین، با کشنده مُعَاهِدِی خصمی کند و کشنده فرزند خویش بازگذارد؟! لا والله هرگز این نکند. آن گاه روی بدان سر مبارک کرد و گفت: فردا در پیش نیای خویش محمد مصطفی، گواه باش که من گواهی همی دهم که معبودی بحق، جز خدای سبحانه نیست و محمد بنده او و پیمبر او است. یزید گفت: اکنون که بدین دین در آمدی، خون تو روا بود و بفرمود تا سر او برداشتند.

و یزید روی فرا جمع کرد و گفت: این است حسین بن علی که پیوسته خود همی ستودی و از جد و پدر و مادر خویش می گفتی و بدان فخرها همی کردی و عاقبت جان در سر این سخنان کرد. آری، جد او محمد مصطفی است، صفوت عالم و خیره بنی آدم است و مادر او فاطمه دختر رسول است و بتول عذرا؛ ولی پدر او در منصب خلافت با پدر من در انداخت و ظفر، پدر مرا بود و خدای تعالی این منصب بزرگ و رتبت عالی او را ارزانی داشت و اینکه گفتم من خود از یزید بهترم، گویی این آیت از کلام مجید نشنیده بود: «قُلْ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمَلِكِ تُؤْتِي الْمَلِكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمَلِكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تَذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».^۲ و یزید چوبی از خیزران در دست داشت و آن چوب بر لب و دندان امام می زد و

۱. هر کس همپیمانی را بکشد من روز قیامت دشمن او خواهم بود. در بحار الانوار به جای قتل، ظلم آمده است، ج

۲۱/۷۴

۲. آل عمران: ۲۶ «بگو ای خداوند! که فرمانروایی تو راست، هر که را خواهی فرمانروایی دهی و از هر که خواهی فرمانروایی بستانی، هر که را خواهی عزیز گردانی و هر که را خواهی خوار سازی، خوبی به دست توست و تو بر هر چیزی قادری.»

می‌گفت: حسین را لب و دندان‌نیکو بود.^۱ ابو بَرزَه اشلمی گفت: وای بر تو ای یزید! خدای داند که بسی دیدم که رسول همین لب و لبهای برادر او حسن را می‌بوسید و می‌مکید و می‌فرمود: شما هر دو سید جوانان اهل بهشت باشید و بر کشنده ایشان بسی نفرین می‌کرد. یزید در خشم شد و برافروخت و بفرمود تا او را بیرون کشیدند و براندند.^۲

خطبه حضرت زینب در مجلس یزید

زینب دختر امیرالمؤمنین علی برخاست و خدای سبحانه را بستود و بر رسول و آل او درود فرستاد و گفت:

«خدای تعالی راست گفت در آنجا که فرمود «تُمْ كَانَ غَاقِبَةُ الَّذِينَ
 آسَاءُوا السُّوَايَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ».^۳
 و تو ای یزید در این حالت که آقطار زمین و آفاق آسمان بر ما گرفته
 و ما خویشان می‌نگریم که چون اسیران روم و افرنج،^۴ خوار و
 بی‌غمگساریم، چنان گمان می‌بری که ما را در نزد خدای تعالی خواری
 است و تو را کرامتی؟ و این معنی از زیادت منزلت و شأن تو بوده و از
 این روی به شادی و سرور، بینی بالاگیری^۵ و هر سوی خویش
 درنگری که دنیا را برای خویش مهیا دیده و امور را منتظم؛ و مُلک و

۱. اللهوف ص ۲۱۴؛ اعیان الشیعه ج ۶/۱۶۱؛ مقاتل الطالبيين ص ۱۲۲ و ۱۲۳.

۲. همان منابع.

۳. الروم: ۱۰ سپس عاقبت کسانی که مرتکب بدیها شدند آيات خدا را تکذيب کردند و آنها را به سخريه گرفتند.

۴. روم و افرنج در اصل عربي خطبه موجود نيست و مؤلف آن را در شرح کلمه اسير، آورده است.

۵. بینی بالاگرفتن: مغرور و متکبر شدن

سلطان که از آن ما بود برای خویش صافی، آرام گیر؛ مگر این آیت فراموش کرده‌ای «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ خَيْرٌ لَّا تُفْسِدُهُمْ أَنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ»^۱.

ای پسر مردم طَلِيق!^۲ این از عدل باشد که تو خود، زنان و کنیزان خود را در پس پرده داری و دختران رسول خدای را، برهنه بر صفت اسرای کابل و افرنج در شهرها برانی و در بازارها بگردانی که مردم مناهل^۳ و مناقل^۴ در ایشان نگرند و قریب و بعید و ضعیف^۵ و شریف، رویهای ایشان ببینند؟ و چگونه از چون تویی امید مراقبت توان داشت؟ از آن کس که کامش، جگر پاکان فروفکنده^۶ و گوشتش با خون شهیدان برآمده^۷ و چگونه در معادات آل رسول آهسته تواند بود؟ آن کس که بدیشان با چشم خصومت همی نگرد و با این همه، چون مردمی که گناهی نکرده‌اند و جنایتی عظیم نشمرده، همی گویی:

وَأَهْلُوا وَاسْتَهْلُوا فَرَحًا ثُمَّ قَالُوا يَا يَزِيدُ لَا تُشَلُّ^۸

و با چوبدست خویش، ثنایای ابی‌عبدالله سید جوانان بهشت را همی زنی؟!

آری، چگونه نگویی و نکنی:

۱. آل عمران: ۱۷۸ «آنان که کافر شدند گمان نبرند که مهلت ما به آنها به سود آنان است، بلکه به ایشان مهلت دهیم تا گناه خود فزون کنند و ایشان راست عذابی خوارکننده».

۲. اشاره است به آنان (از جمله ابوسفیان جد یزید) که حضرت رسول اکرم ﷺ در فتح مکه آزادشان فرمود و از خون

آنها درگذشت. ۳. جمع منهل: سرچشمه، آبخور

۴. جمع منقل: راه کوهستانی

۵. ضعیف: پست و فرومایه

۶. فروفکندن: پایین انداختن، بلعیدن

۷. اشاره به واقعه احد دارد که آن روز هند مادر معاویه و جدّه یزید، جگر عموی پیامبر ﷺ را به دندان گزید و

خواست فرو دهد، نتوانست و بیرون افکند پس از فرزند هند جگر خوار چه امید است؟

۸. کاش بودند و یگفتندی شاد دست تو، درد مبیناد یزید

«وَقَدْ نَكَاتَ الْقَرْحَةَ وَاشْتَأَصَلَّتْ الشَّافِقَةَ بِإِرَاقَتِكَ دِمَاءَ ذُرِّيَّةِ مُحَمَّدٍ وَنُجُومِ الْأَرْضِ مِنْ آلِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ»^۱

و نام پدران خویش همی بری و چون نیستند تا چنین حالت بر ما مشاهدت کنند، افسوس همی داری! زود باشد که هم بر ایشان در آیی^۲ و بسی دریغ خوری که کاش دستی نداشتی و از زبان لال بودی تا نکردی آنچه کردم و نگفتمی آنچه گفتم.

«اللَّهُمَّ خُذْ بِحَقِّنَا وَانْتَقِمْ مِنْ ظَالِمِنَا وَاخْلِلْ غَضَبِكَ بِمَنْ سَفَكَ دِمَانَنَا وَقَتَلَ حُمَاتَنَا فَوَاللَّهِ مَا فَرَيْتَ إِلَّا جِلْدَكَ وَلَا جَزَزْتَ إِلَّا لِحْمَكَ وَتَرَدُّنَّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ بِمَا تَحَمَّلْتَ مِنْ سَفْكِ دِمَائِهِ ذُرِّيَّتِهِ وَانْهَكَتَ مِنْ حُرْمَتِهِ فِي عَثْرَتِهِ وَلُحْمَتِهِ حَيْثُ يَجْمَعُ اللَّهُ شَمْلَهُمْ وَيَلْمُ شَعْنَهُمْ وَيَأْخُذُ بِحَقِّهِمْ وَلَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»^۳

و تو را خدای سبحانه به حکومت بس بود و به خصومت تو رسول کفایت کند و جبرئیل امین در این خصومت، ظهیر^۴ و معین او باشد و آنان که این کردار زشت در چشم تو بیاراستند و تو را این گونه تمکن از جان و مال مسلمانان دادند، زود باشد که سوء صنیع^۵ خویش بدانند و بر کردار خویش در آیند و اگر چند أحداث روزگار، چون منی را با تو رویاروی داشت و در مخاطبت و محاورت

۱. پوست از زخم برکشیدی و دمل را بترکاندی، با ریختن خونهای فرزندان محمد ﷺ و ستارگان زمین از دودمان عبدالمطلب.

۲. وارد شوی -

۳. خدایا! حق ما را بازستان و از ستمکار ما انتقام گیر و خشم خود را بر آنکه خونهای ما را ریخت و حامیان ما را کشت و فرو ریز، به خدا یا این کار تنها پوست خود را پاره کردی و گوشت خود را دریدی و به زودی با بار سنگینی که از ریختن خون فرزندان پیامبر و هتک حرمت حریم اهل بیت بر دوش داری بر رسول خدا وارد می شوی، آن روز که خداوند جملگی را جمع کند و پراکندگیها را گرد آورد و حق آنها را بازستاند، پس گمان نبرند که کشتگان در راه خدا مردگان اند بل زنده اند و نزد خدایشان، روزی خوارند.

۴. ظهیر: پشتیبان

۵. کردار

آورد، هر آینه من قدر تو را بسی خوار دانم و ملامت تو را عظیم شمارم و سرزنش تو را بسیار انگارم؛ لیک چه کنم؟

«الْعُيُونُ عَبْرِي وَ الصُّدُورُ حَزْرِي، أَلَا فَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ، يُقْتَلُ حِزْبُ اللَّهِ النَّجْبَاءُ بِحِزْبِ الشَّيْطَانِ الطُّلُقَاءِ فَهَذِهِ الْأَيْدِي تَنْطَفُ مِنْ دِمَائِنَا وَ الْأَفْوَاهُ تَحْلَبُ مِنْ لُحُومِنَا وَ تِلْكَ الْجَثْتُ الطَّوَاهِرُ الزَّوَائِي تَنْتَابُهَا الْعَوَاسِلُ وَ تَعْفُوهَا أُمَّهَاتُ الْفِرَاعِيلِ»^۱.

و ایدون^۲ ما را غنیمتی همی شماری و زود باشد که این غنیمت را غرامتی بینی. «حین لا تجد إلا ما قدمت يدك^۳ و ما ربك بظلام للعبيد»^۴ و من به سوی خدای سبحانه شکایت همی برم «و علیه المعول»^۵ و تو خود کید خویش فرو مگذار و سعی خویش به کار بر و وسع و طاقت خویش کار فرمای.

فَوَ اللَّهُ لَا تَمَحُوزُ ذِكْرُنَا وَلَا تُمَيِّتُ وَحِينًا وَلَا تُدْرِكُ أَمْرُنَا وَ هَلْ رَأَيْكَ إِلَّا قَدَّ وَ أَيَّامُكَ إِلَّا عَدَدَ وَ جَمْعُكَ إِلَّا بَدَدَ يَوْمٍ يُنَادِي الْمُنَادِ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ، فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَتَمَ لِأَوْلَادِنَا بِالسَّعَادَةِ وَ لِآخِرِنَا بِالشَّهَادَةِ وَ الرَّحْمَةِ نَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يُكْمِلَ لَهُمُ الثَّوَابَ وَ يُوجِبَ لَهُمُ الْعَزِيدَ وَ يُحْسِنَ عَلَيْنَا الْخِلَافَةَ إِنَّهُ رَحِيمٌ وَدُودٌ وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ»^۶.

۱. چشمها اشک می ریزد و سینهها از آتش غم می سوزد. آه چه شگفت کاری است که سپاهیان خداوند به دست لشگریان شیطان کشته شوند، این دستها به خون ما آلوده است گوشت ما در این دهانها جویده و مکیده می شود و آن پیکرهای پاک پاکیزه عرضه هجوم گرگان و کفتاران است.
۲. ایدون: چنین، هم چنین
۳. یداک: از اصل ساقط بود.
۴. آنگاه جز آنچه پیش فرستادی چیزی نیایی و خدا بر بندگان ستم روا ندارد.
۵. و بر او توکل می کنم.

۶. به خدا نام ما را محو نتوانی و وحی ما را خاموش نتوانی و امر ما را نابود نتوانی کرد. توان و عزم تو نیستی پذیرد و روزگار تو کوتاه باشد و جمع و حشم تو پراکنده شود در آن روز که منادی ندا کند که لعنت خدا بر ستمکاران باد. ستایش خدایی را سزااست که نخستین ما را با سعادت قرین کرد و آخرین ما را با شهادت پایان داد، و از خدا می خواهیم پادشاه آنان

و چون یزید این کلمات بشنید، از سر وجد و نشاط فروخواند:

يا صَيْحَةً تُحْمَدُ مِنْ صَوَائِحِ ما أَهْوَنَ المَوْتِ عَلَى التَّوَائِحِ^۱

و یزید با مردم شام در کار حریم آل رسول استشارت کرد، جمله گفتند: از ایشان تنی باقی مگذار و نژاد ایشان برانداز.

نُعمان بن بَشیر از انصار گفت: یکی باز نگر تا رسول خدای با ایشان چه کردی؟ تو نیز همان کن که رسول می کرد.

و [یزید] با امام علی بن الحسین گفت: یابن الحسین پدر تو رَجِم من ببرید و حَق من نشناخت و در سلطنت و غلبه من، منازعت آغازید و خدای تعالی با او کرد آنچه تو همی بینی.^۲

احتجاج امام سجّاد با یزید

امام علی بن الحسین علیه السلام فرمود: «ما أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنْ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ»^۳.
یزید در جواب این آیت فروخواند: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ آيْدِيكُمْ وَ يَغْفُو عَنْ كَثِيرٍ»^۴.

→

را به کمال رساند و بر آن بیفزاید و به جانشینانی نیکو جایگزین سازد. او رحیم مهربان است و ما را بس و چه نیکو کارگزاری است بر ما. اللهوف ص ۲۱۶ و ۲۱۷.

۱. فریاد و ناله صیحه زندگان چه پسندیده است و چه آسان است مرگ بر زنان داغ دیده نوحه کننده!

۲. عقدالفرید ج ۱/۱۲۴.

۳. الحدید: ۲۲ «هیچ مصیبتی نیست در زمین و نه در جانهایتان جز آنکه در کتاب مسطور است پیش از آنکه آن را خلق کنیم و این بر خدا آسان است».

۴. الشوری: ۳۰ «هر مصیبتی که بر شما فرود آید، به دست خودتان است و او از بسیاری گناهان درمی گذرد».

امام علی بن الحسین فرمود: یابن معاویه! نبوت و امارت^۱ پیوسته در خاندان ما بود و در روز پدر و اُخُد و احزاب، رایت رسول خدای در دست نیای من علی ابوطالب بود و رایت کفر، در دست پدر و نیای تو. و یَلْکَا ای یزید! اگر بدانی که چه کرده‌ای و از پدر و اُرومت و برادر و عُمومت من، چه جسته^۲، هر آینه به کوهها خواهی گریخت و از خاک و خاکستر، خوابگاه خواهی کرد و نیستی و هلاکت از خدای سبحانه خواهی خواست.

مگر^۳ یزید روزی خطیب را بخواند و بفرمود تا بر منبر شود و در نکوهش امام حسین بن علی علیه السلام و پدر او امیرالمؤمنین علی علیه السلام فصلی پردازد.^۴ خطیب بر منبر شد و بسی ناستوده گفت و از یزید و پدر او ستایش فراوان کرد.^۵

امام علی بن الحسین بر او صیحه زد و فرمود: رضای مخلوق به جای سَخَط خالق باز خریدی، جای خویش در آتش دوزخ مهیا دان. وَلِلَّهِ دَرُّ ابْنِ سِنَانٍ حَيْثُ يَقُولُ:
 أَعْلَى الْمَنَايِرِ تُعَلِّتُونَ بِسَيْبِهِ وَ بِسَيْفِهِ نُصِيبَتْ لَكُمْ أَعْوَادُهَا^۶
 آن گاه امام علی بن الحسین اجازت خواست تا بر منبر شود و کلمتی چند گوید که رضای خدای سبحانه در آن باشد و شنوندگان را نیز اجر و مزد بود. یزید تأبّی^۷ جست و اجازت نداد. دیگران گفتند: چه شود^۸ که بر منبر شود و چیزی از او شنویم؟ و در این معنی مبالغت کردند. یزید از سر ضرورت تن فراداد.^۹

۱. حکومت، امیر شدن ۲. چه رفته، چه ضایع شده ۳. همانا (قید تأکید).

۴. خطبه‌ای ایراد کند.

۵. ر.ک: اللهوف ص ۲۱۹؛ اعیان الشیعه ج ۱/۱۷۶؛ مناقب ابن شهر آشوب ج ۱/۱۶۸؛ مقتل خوارزمی ج ۲/۶۹-۷۱؛

الفتوح ص ۹۱۶ با نقل اندک؛ مقاتل الطالبیین ج ۲/۱۲۱؛ ارشاد مفید ص ۲۴۶؛ انساب الاشراف ج ۳/۲۲۰.

۶. و چه نیکو سروده این سنان: آیا بر سر منبرها به امیرمؤمنان دشنام می‌دهید در حالی که چوبهای آن منبرها با

شمشیر او برآورده شد؟ ۷. امتناع کرد - ۸. چه اشکال دارد؟

۹. قبول کرد.

خطبه امام سجّاد (علیه السلام) در مجلس یزید

و امام علی بن الحسین بر منبر شد و خدای سبحانه را بستود و بر رسول و آل او درود گفت و فرمود:

«خدای تعالی شش عطیّت به ما ارزانی داشت و به هفت کرامت بر دیگر خلایق مزیت نهاد: علم و حلم داد و سماحت^۱ و فصاحت و زورمندی و شجاعت، و دوستی ما در دلهای مؤمنان به ودیعت نهاد و ما را به نبی مختار محمد بن عبدالله - صلی الله علیه و آله - مزیت داد و به صدیقه کبری ممتاز داشت. و از ماست جعفر ذوالجناحین طیار در بهشت و شیر خدای حمزه بن عبدالمطلب و شیر رسول او علی ابوطالب و دو سبط این امت حسن و حسین، دو مهتر جوانان بهشت. آنکه مرا شناسد شناسد و آنکه نشناسد او را به حسب و نسب خویش خبر گویم تا باز شناسد:

أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَمِنِّي، أَنَا ابْنُ رَمَزَمَ وَالصَّفَا، أَنَا ابْنُ مَنْ حَمَلَ الرُّكْنَ بِأَطْرَافِ
الرِّدَاءِ، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مَنِ انْتَرَرُ وَارْتَدَى، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مَنِ انْتَعَلَ وَاحْتَقَى، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ
مَنْ طَافَ وَسَعَى، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مَنْ حَجَّ وَلَبَّى، أَنَا ابْنُ مَنْ حَمَلَ عَلِيَّ الْبُرَاقِ فِي
الْهَوَاءِ، أَنَا ابْنُ مَنْ أُسْرِيَ بِهِ مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى، أَنَا ابْنُ مَنْ
بَلَغَ بِهِ جِبْرَائِيلُ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى، أَنَا ابْنُ مَنْ دَنَى فِتْدَلِي فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى
أَنَا ابْنُ مَنْ صَلَّى بِمَلَائِكَةِ السَّمَاءِ، أَنَا ابْنُ مَنْ أَوْحَى إِلَيْهِ الْجَلِيلُ مَا أَوْحَى، أَنَا ابْنُ
مُحَمَّدِ الْمُصْطَفَى، أَنَا ابْنُ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى، أَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ خَرَاطِيمَ الْخَلْقِ حَتَّى
قَالُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، أَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ بِسَيْفَيْنِ وَطَعَنَ بِرُمْحَيْنِ وَ
هَاجَرَ الْهَجْرَتَيْنِ وَبَايَعَ الْبَيْعَتَيْنِ وَقَاتَلَ بِبَدْرٍ وَحُنَيْنٍ وَلَمْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ، أَنَا
ابْنُ صَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ النَّبِيِّينَ وَقَامِعِ الْمُلْجِدِينَ وَيَعْسُوبِ الْمُسْلِمِينَ وَنُورِ

المُجَاهِدِينَ وَزَيْنِ الْعَابِدِينَ وَتَاجِ الْبِكَائِينَ وَأَصْبَرَ الصَّابِرِينَ وَأَفْضَلَ الْقَائِمِينَ مِنْ
 آلِ يَاسِينَ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، أَنَا ابْنُ الْمُؤَيَّدِ بِجَبْرِئِيلِ الْمَنْصُورِ بِمِيكَائِيلَ، أَنَا
 ابْنُ الْمُحَامِي عَنْ حَرَمِ الْمُسْلِمِينَ وَقَاتِلِ الْمَارِقِينَ وَالنَّاكِثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمُجَاهِدِ
 أَعْدَاءَهُ النَّاصِيِينَ وَأَفْخَرَ مَنْ مَشَى مِنْ قُرَيْشٍ أَجْمَعِينَ وَأَوَّلِ مَنْ أَجَابَ وَاسْتَجَابَ
 لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَأَوَّلِ السَّابِقِينَ وَقَاصِمِ الْمُعْتَدِينَ مُبِيدِ الْمُشْرِكِينَ وَسَهْمِ
 مِنْ مَرَامِي اللَّهِ عَلَى الْمُنَافِقِينَ وَلسَانِ حِكْمَةِ الْعَابِدِينَ وَنَاصِرِ دِينِ اللَّهِ وَوَلِيِّ أَمْرِ
 اللَّهِ وَبُؤْتَانِ حِكْمَةِ اللَّهِ وَعَيْبَةِ عِلْمِهِ، سَمِعَ سَخِيٌّ بِهِئُ بَهْلُولٌ زَكِيٌّ ابْطَحِيٌّ رَضِيٌّ
 مَقْدَامٌ هُمَامٌ صَابِرٌ صَوَامٌ مَهْدَبٌ قَوَامٌ قَاطِعِ الْأَصْلَابِ وَمُفَرِّقِ الْأَحْزَابِ أَرْبَطُهُمْ
 عِنَانًا وَأَتْبَتُهُمْ جَنَانًا وَأَفْضَاهُمْ عَزِيمَةً وَأَشَدَّهُمْ شَكِيمَةً؛ أَسَدٌ بَاسِلٌ يَطْحَنُهُمْ فِي
 الْحُزُوبِ إِذَا زِدَلَّتِ الْأَسِنَّةُ وَقَرَبَتِ الْأَعْيُنُ طَحْنَ الرَّحَى وَيَذُرُّهُمْ فِيهَا ذَرْوُ الرِّيحِ
 الْهَشِيمِ، لَيْثُ الْحِجَازِ وَكَيْشُ الْعِرَاقِ مَكِّيٌّ مَدَنِيٌّ حَنِيفِيٌّ عُقْبِيٌّ بَدْرِيٌّ أُحُدِيٌّ
 شَجْرِيٌّ مَهَاجِرِيٌّ مِنَ الْعَرَبِ سَيِّدُهَا وَمِنَ الْوَعَا لَيْثُهَا، وَارِثُ الْمَشْعَرِينَ وَ
 أَبُو السَّبْطَيْنِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ ذَلِكَ جَدِّي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، أَنَا ابْنُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ،
 أَنَا ابْنُ سَيِّدَةِ النَّسَاءِ»^۱.

و بر این صفت همی فرمود: «آنا تا بدان جای که ضجیح^۲ از خلق برخاست و
 آوازا به گریه بلند شد. یزید از فتنه خلق بترسید، مؤذن را گفت تا خطبه بر او ببرد و
 بانگ نماز گوید. مؤذن گفت: الله اکبر. علی فرمود: چیزی از خدای بزرگتر نباشد.
 مؤذن گفت: أشهد أن لا إله إلا الله. علی فرمود: موی و روی و گوشت و خون من
 بدین کلمت گواهی همی دهد؛

و چون مؤذن گفت: اشهد أن محمداً رسول الله. علی از فراز منبر با جانب یزید
 نگریست و فرمود: این محمد جد من است و یا جد تو؟ پس اگر گویی جد من است،

۱. همان منابع -

۲. شیون و فریاد، گریه با صدا

دروغ گفته باشی و اگر گویی جدّ توست، پس از چه روی، خاندان او برانداختی و ذریت او بکشتی؟

روزی امام علی بن الحسین علیه السلام در بازار دمشق همی گذشت، منیال بن عمرو بدو باز خورد و گفت: کَیْفَ اَمْسَيْتَ يَا بَنَ رَسُولِ اللّٰهِ؟ علی فرمود: «اَمْسَيْنَا كَمَثَلِ بَنِي إِسْرَائِيلَ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَهُمْ، يَا مِنْهَالُ! اَمْسَتِ الْعَرَبُ تَفْتَخِرُ عَلَي الْعَجَمِ بِأَنَّ مُحَمَّدًا عَرَبِيٌّ وَ اَمْسَتِ قُرَيْشٌ تَفْتَخِرُ عَلَي سَائِرِ الْعَرَبِ بِأَنَّ مُحَمَّدًا مِنْهَا وَ اَمْسَيْنَا مَعَشَرَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ نَحْنُ مَعْصُوبُونَ مَقْتُولُونَ مُشْرَدُونَ فَأَنَا لِلّٰهِ وَ اِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

سیدبن طاوس گوید: یزیدبا امام علی بن الحسین پیمان نهاد که سه حاجت از او قضا کند.

مگر روزی بدو گفت: حاجتهای خویش بخواه تا بدان پیمان وفا کرده شود. علی فرمود: اوّل حاجت آن است که جمال مبارک آقا و پدرم حسین را یک باری به من بازنمایی تا من از آن دیدار همایون توشه‌ای برگیرم. دوم آنکه آنچه از ما به غارت رفته است بفرمایی تا باز دهند. سه دیگر آنکه اگر قصد خون من داری، کسی را با این زنان همراه کن تا ایشان را به حرم رسول باز رساند. یزید به پاسخ گفت: آنکه دیدار روی پدر خواسته‌ای، این هرگز نشود و اینکه قصد خون تو کرده باشم، آری! کرده بودم، ولی درگذشتم. و اینکه زنان را باید به حرم رسول بازگشت، این معنی غیر از تو دیگری را نرسد و اما آنچه از شما به غارت رفته است، در عوض، اضعاف آن به قیمت داده می‌شود. علی فرمود: از مال تو نخواهم که آن خود بر تو موفّر باد. آنچه از ما ستندند آن را همی خواهم که در آن مِغْزَل^۱ فاطمه دختر رسول خدای بود و مقنعه او و قِلَادَه^۲ او و پیراهن تن او. یزید بفرمود تا جمله را باز پس دادند و دویست دینار بر مزید داد و علی آن دنانیر در میان فقرا تفرقه کرد و خود تجهیز مدینه فرمود.^۳

۱. چرخ نخریسی

۲. گردنبند

۳. اللهوف ص ۲۲۴

بازگشت به مدینه

و یزید حریم آل علی را بر آیین نیکو جانب مدینه رسول بازگردانید و این وقت نیکوییها کرد و نَعْمَان بن بَشیر انصاری را به تجهیز رکاب و تهیه رحیل ایشان فرمود و از آنچه بر ایشان از ظلم و عدوان رفته بود به صورت مُعَذِرَتها خواست و به ظاهر دلمودگیها کرد و آن جنایت عظیم را بر عبیدالله بست و خویشان به هر گونه تبری نمود - لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

و در وقت بازگشت از شام هم از طریق کوفه به کربلا رسیدند و جابر بن عبدالله انصاری با شیر ذمه‌ای از بنی هاشم و تنی چند از آل رسول به زیارت آن خاک پاک آمده بودند. روزی چند هم در جوار آن مرقد مطهر اقامت کردند و از قبایل عرب و اعراب نواحی، مرد و زن بسیار بدیشان پیوستند. و روزی دو بدان جای بماندند و نوحه گریها کردند و گریبانها چاک نمودند. و در کنار مدینه رسول، امام علی بن الحسین علیه السلام فرود آمد و رحل بیفکند و خیمه‌ها برافراشت.

و بشیر بن خَدَّام را که از جانب نعمان بن بشیر قائد و رائد آن جمع بود، بخواند و فرمود: پدر تو شعر نیکو گفתי تو نیز شعر گفتن توانی؟ گفت: نعم یابن رسول الله! فرمود: با مدینه شو و مردم مدینه را به شعری دو از این مُصَاب عظیم و قدوم آل رسول خبر ده. بشیر بر ناقه برنشست و به مدینه شد و چون به مسجد رسول رسید، آواز به

گریه بلند کرد و این چند بیت فرو خواند:

يا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ بِهَا
قُتِلَ الْحُسَيْنَ فَأَدْمَعِي مِدْرَأُ^۱
الْجِسْمُ مِنْهُ يَكْرِبَلَاءُ مُضْرَجٌ
وَ الرَّأْسُ مِنْهُ عَلَى الْقَنَاةِ يُدَارُ^۲

و از آن پس گفت: این است امام علی بن الحسین با خواهران و پردگیان آل علی بیرون مدینه تشریف قدوم ارزانی داشته است و من از جانب او به سوی شما شدم. لباس سوگواران پوشید و زی او گرایید.

مرد و زن مدینه آسیمه سر و حیران، موی کَنان و مویه کَنان بیرون دویدند و غوغای عظیم برخاست. گفتمی که روز وفات رسول خداست. دخترکی بر امام حسین بن علی نوحه می کرد و این بیتها می خواند:

نَعَى سَيِّدِي نَاعٍ نَعَاهُ فَأَوْجَعَا
وَأَمْرَضَنِي نَاعٍ نَعَاهُ فَأَفْجَعَا^۳
فَعَيْنِي جُودًا بِالدَّمْعِ وَ أَسْكَبَا
وَجُودًا بِدَمْعٍ بَعْدَ دَمْعِكُمَا مَعَا^۴
عَلِيٌّ مِنْ دَهِي عَرْشِ الْجَلِيلِ فَرَزَعَا
فَأَضْبَحَ هَذَا الْمَجْدُ وَالذَّيْنُ أَجْدَعَا^۵
عَلَى ابْنِ نَسِيِّ اللَّهِ وَ ابْنِ وَصِيهِ
وَإِنْ كَانَ عَنَّا شَاحِطِ الدَّارِ اشْسَعَا^۶

و چون آن جمع به خدمت امام علی بن الحسین فرا رسیدند، امام از سرای پرده بیرون شد و اشک از دیدگان او روان بود و مردم از هر سوی بدو تعزیت می گفتند و تسلیت می دادند و بر آن حَطْبُ^۷ عظیم و مصیبت محرق، بسی سوگواری و نوحه و

۱. ای مردم مدینه! دیگر در شهر نمانید، حسین کشته شد و اشک من چون باران ریزان است.

۲. پیکر پاکش در زمین کربلا در خون غوطه ور است و سر مبارکش بر بالای نیزه گردانده می شود.

۳. خبر غمبار شهادت مولایم را خبردهنده ای رساند و دلم را به درد آورد و مرا رنجور و بیمار کرد.

۴. ای اشکها از دو دیده من بسیار اشک ریزید و بسیار بگریید.

۵. برای آن کس که مصیبت او عرش خدا را به لرزه انداخت و از شهادت دیانت و عظمت نقصان یافت.

۶. اشک بریزید بر فرزند رسول خدا ﷺ و فرزند علی بن ابی طالب وصی او اگر چه از ما بسی دور افتاده است.

۷. امر مهم، اتفاق ناگوار

زاری می‌کردند.^۱

خطبه امام سجاد (علیه السلام) در مدینه

امام علی بن الحسین بر کرسی فراز آمد و به سرانگشت مبارک بدان جمع اشارت فرمود تا دم فروبستند و به چشم و گوش نگران^۲ شدند. و او - سلام الله علیه - خطبه کرد و فرمود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ بَارِيءِ الْخَلَائِقِ
اجْمَعِينَ الَّذِي بَعْدَ فَارْتَفَعَ فِي السَّمَوَاتِ الْعُلَىٰ وَقَرَّبَ فَشَهِدَ النَّجْوَىٰ نَحْمَدُهُ عَلَىٰ
عَظَائِمِ الْأُمُورِ وَفَجَائِعِ الدُّهُورِ وَآلَمِ الْفَجَائِعِ وَمَضَاضَةِ اللَّوَادِعِ وَجَلِيلِ الرَّزْءِ وَ
عَظِيمِ الْمَصَائِبِ وَالْفَاطِعَةِ الْكَاطِئَةِ الْفَادِحَةِ الْجَائِحَةِ.

أَيُّهَا الْقَوْمُ إِنَّ اللَّهَ وَلَهُ الْحَمْدُ ابْتِلَانًا بِمَصَائِبِ جَلِيلَةٍ وَتُلْمَةٍ فِي الْإِسْلَامِ عَظِيمَةٍ،
قَتَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ وَعَتَرَتُهُ وَسَبِي نِسَاءَهُ وَصَبِيَّتُهُ دَارُوا بِرَأْسِهِ فِي الْبُلْدَانِ مِنْ
فَوْقِ غَامِلِ السِّنَانِ وَهَذِهِ الرَّزِيَّةُ الَّتِي لَا مِثْلَهَا رَزِيَّةٌ.

أَيُّهَا النَّاسُ فَأَيُّ رِجَالٍ مِنْكُمْ يُسْرُونَ بَعْدَ قَتْلِهِ أَمْ [أَيُّ فُؤَادٍ لَا يَحْزَنُ مَنْ أَجَلَهُ
أَمْ] ^۳ آيَةٌ عَيْنٍ مِنْكُمْ تَحْيِسُ دَمْعَهَا وَتَضِنُّ عَنْ أَنْهَمَا لَهَا فَلَقَدْ بَكَتِ السَّيْعُ الشَّدَادُ
بِقَتْلِهِ وَبَكَتِ الْبِحَارُ بِأَمْوَاجِهَا وَالسَّمَوَاتُ بِأَرْكَانِهَا وَالْأَرْضُ بِأَرْجَائِهَا وَالْأَشْجَارُ
بِأَغْصَانِهَا وَالْحَيْتَانُ وَالْجَبُّ الْبِحَارِ وَالْمَلَانِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَأَهْلُ السَّمَوَاتِ أَجْمَعُونَ.
أَيُّهَا النَّاسُ أَيُّ قَلْبٍ لَا يُصْدَعُ بِقَتْلِهِ أَمْ أَيُّ فُؤَادٍ لَا تَحْنُ إِلَيْهِ أَمْ أَيُّ سَمْعٍ يَسْمَعُ هَذِهِ
التُّلْمَةَ الَّتِي تُلِمَتْ فِي الْإِسْلَامِ.

۱. اللهوف ص ۲۲۷ و ۲۲۸؛ ارشاد ص ۲۴۸؛ الكامل ج ۵۸۰/۲.

۲. اسم فاعل در حالت جمع از مصدر نگرستن.

۳. اللهوف اضافه دارد.

أَيُّهَا النَّاسُ اصْبِرْنَا مَطْرُودِينَ مُشْرَدِينَ مَدُودِينَ وَشَاسِعِينَ الْأَمْصَارِ كَأَنَّا أَوْلَادُ
 تَرْكٍ وَكَابِلٍ مِنْ غَيْرِ جُرْمٍ اجْتَرَمْنَاهُ وَلَا مَكْرُوهٍ إِزْتَكَبْنَاهُ وَلَا تَلْمِئَةٍ فِي الْإِسْلَامِ
 تَلَمَّانَاهَا مَا سَمِعْنَا بِهِذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ إِنَّ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ وَاللَّهِ لَوْ أَنَّ النَّبِيَّ تَقَدَّمَ
 إِلَيْهِمْ فِي قِتَالِنَا كَمَا تَقَدَّمَ إِلَيْهِمْ فِي الْوِضَايَةِ بِنَا لِمَا زَادُوا عَلَيْنَا مَا فَعَلُوا بِنَا فَأَنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا
 إِلَيْهِ رَاجِعُونَ مِنْ مُصِيبَةٍ مَا أَعْظَمَهَا وَ أَوْجَعَهَا وَ أَكْظَهَا وَ أَفْظَعَهَا وَ أَمْرَهَا وَ أَقْدَحَهَا
 فَعِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُ فِيمَا أَصَابَنَا وَ مَا بَلَغَ بِنَا فَانَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ^۱.

و امام علی بن الحسین علیه السلام پس از شهادت پدر، سی و شش سال زندگانی یافت و نژاد پاک امام حسین بن علی هم از او ماند. و این ذکر مُخَلَّد^۲ و بناء مُتَّصِد^۳ بدو مخصوص گشت. و از این روی، جنابش را آدم آل علی گفتندی و او - سلام الله علیه - تا نبود، وقتی از گریه و زاری و نوحه و بیقراری نیاسود. به هر وقت خوانی پیش او

۱. ستایش خداوندی را سزد که بخشنده و مهربان، پروردگار دو جهان است و مالک روز جزاست. آفریدگار جهانیان است. آنکه از ادراک خردها دور و همه چیز نزد او آشکار و نزدیک است. ستایش او راست بر مصائب سخت و بلاهای روزگار و دردهای کشنده و داغهای دردناک و گزندهای غم آلود و بلایات سنگین و دشواریهای سهمگین. ای مردم! حمد خدا را که ما را به مصائب بزرگ و رخنه‌ای بزرگ در اسلام آرمود. ابو عبدالله حسین و خانواده او را کشتند و زنان و فرزندان او را اسیر کردند و سر مقدسش را بر نیزه در شهرها گردانیدند و این رزیتی است که مانند ندارد. ای مردم کدام کس است که پس از شهادت او شادمان شود؟ و کدام دل است که از اندوه او خالی باشد؟ و کدام چشم است که از ریختن اشک فروگذار کند و حال آنکه هفت آسمان استوار بر او گریستند و دریاها با امواج خود و آسمان با ارکان خود و زمین با کرانه‌های خود و درختان با شاخه‌های خود و ماهیان و زرفای دریاها و فرشتگان مقرب و همه اهل آسمانها بر این مصیبت گریستند؟ ای مردم کدام قلب است که از شهادت او شکافته نشود؟ کدام دل است که به سوی او میل نکند؟ و کدام گوش است که این مصیبت بزرگ را که به اسلام رسیده، توان شنیدن باشد؟ ای مردم ما را پراکنده کردند و از شهرها مان راندند گویی فرزندان ترکان و کابلیان بودیم. بی آنکه جرمی را مرتکب شده باشیم یا مکروهی از ما سر زده باشد یا در دین رخنه‌ای پدید آورده باشیم. به خدا سوگند اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به جای سفار شهابی که در حق ما فرمود فرمان جنگ با ما را می داد، بیش از این با ما نمی کردند. ما از خداییم و به سوی او بازمی گردیم. مصیبت ما چه بزرگ و دردناک و سوزاننده و سخت و تلخ و دشوار است! شدایدی که به ما رسیده به حساب او می گذاریم که او عزیز و انتقام گیرنده است.

۲. جاوید

ر.ک: اللهوف ص ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰.

۳. مستحکم و استوار

نهادندی، بدان خوان همی نگرستی و می فرمودی: «قَتَلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ جَائِعاً قَتَلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ عَطْشَاناً» و چندان می گریستی که آن مطعوم و مشروب با اشک چشم او درهم آمیختی.

وقتی بدو گفتند تا چند همی گریبی؟ مگر این حُزن و اندوه را آخر نباشد؟ فرمود: یعقوب نبی را دوازده پسر بود و یکی را خدای تعالی از نظر او نهان داشت و او خود حیات آن پسر می دانست و با این همه چندان در مفارقت او گریست که دیدگانش سپید شد و من پدر و هفده تن از برادران و عمویان و عموزادگان به چشم دیدم که چون گوسفندان سر بریدند و برهنه و عریان برابر آفتاب افکندند، چگونه توانم که نگریم و یا خویشتن داری کنم؟ «وَلِلَّهِ دَرٌّ دَعْبِلُ حَيْثُ يَقُولُ:

فَلَقَدْ بَكَتُهُ فِي السَّمَاءِ مَلَائِكُ	زُهْرُ كِرَامٍ رَاكِعُونَ وَ سُجَّدُ ^۱
هَذَا حُسَيْنٌ بِالسِّيُوفِ مُبَضَّعٌ	مُتَخَصِّبٌ بِدِمَائِهِ مُسْتَشْهَدُ ^۲
عَارٍ بِلا ثَوْبٍ صَرِيحٌ فِي الثَّرَى	بَيْنَ الْحَوَافِرِ وَ السَّنَابِكِ يُقْصَدُ ^۳

و چون این حدیث مولم و واقعه جانسوز بدینجای رسید و با نازکی بیان و طراز صدق این مایه لطف سیاق و جمال بلاغت یافت و از فیوضات قدس و سُبُحات انوار؛ گویی رَشْحی بدان در آمیخت، زبان و بَنان را دیگر باز طاققت تقریر و توان تحریر نماند و دمع فائض و خاطر هائیم، آن راقِیضِ الدَّموع و عِبْرَةُ الْمُسْتَهَام^۴ خواند و حقاً که مطالعت آن از دیده خارا^۵ اشک زاید و آشفتهگان آلفته^۶ را غیرت و حیرت افزایش^۷.

۱. فرشتگان آسمان که هماره پرفروغ و گرمی و در حال رکوع و سجودند، برای او گریستند.

۲. این حسین است که بدنش با شمشیر پاره پاره شده و به خون خود رنگین و به شهادت رسیده است.

۳. برهنه و بی پوشش بر خاک افتاده و عرضه ستمهای اسبان شده است.

۴. ریزش اشکها و اشک دل محزون و سرگشته.

۵. سنگ سخت

۶. آشفته و پریشان

۷. خطاط هنرمند مرحوم میرزا رضا کلهر زمان اتمام کتابت و تحریر نسخه‌ای که از روی آن چاپ سنگی شده در پایان

لَوْلَا الدَّمُوعُ وَفَيْضُهُنَّ لَأَحْرَقَتْ خِرَقَ الْفُؤَادِ حَرَارَةُ الْأَكْبَادِ^۱

کتاب مبارک فیض الدموع از منشآت مقرّب الخاقان بدایع نگار دولت ابد بنیان، میرزا محمد ابراهیم نواب تهرانی، خلف الصدق مبرور مغفور آقامحمد مهدی نواب تهرانی، در ید تحریر عبد خاظمی جانی محمدرضابن مرحرحوم محمد رحیم بیگ کلهر، سمت احتشام یافت. فی شهر رجب سنه ثلاث و ثمانین و مأتین بعد الالف (۱۲۸۳) من الهجرة علی هاجرها آلاف التحیه^۲.

→

چنین می نویسد: «و تمّ تحریر هذه النسخة الشريفة في شهر شعبان المعظم سنة ست و ثمانين و مأتين بعد الألف (۱۲۸۶) من الهجرة النبوية المصطفوية علی هاجرها آلاف الثناء و التحية. در کارخانه سلالة السادات العظام آقامیرباقر طهرانی بد حلیه طبع در آمد.»

۱. اگر ریزش اشکها نبود هرآینه سوزش جگرها پاره های دل را می سوزاند.

۲. این عبارت از نسخه خطی فیض الدموع در کاخ گلستان است که در نسخه چاپ سنگی یعنی تحریر دوم آن، مکتوب

نیست.